

تعمانتا

سال اول شماره سوم ۱۹ فوروردین ۱۳۵۰ بها ۱۵ ریال



صادق بهرامی
و نیم قرن
خاک صحنه



جدول و شرح
مل برنامه‌های
تلویزیون
و رادیو

درباره ازدواج قمر خانم



همانطور که در شماره پیش به اطلاع شما رساندیم ، ازدواج پروین ملکوتی و محسن هرندی به هیچوجه مربوط به برنامه خانه قمر خانم نبود ، بلکه دروغ شیرینی بود که - بانوجه به مجرد بودن این دو هنریشه - خبرنگاران تماشا برای سرگرمی روز ۱۳ شما ترتیب داده بودند . سردبیر تماشا ناچار شد برای راضی کردن این دو هنریشه به یکه ازدواج میلحمتی ، مجلس سود و سروری نیز در خانه خود ترتیب دهد تا عکسهای قابل قبولی از مراسم ازدواج در مجله چاپ شود .

می دانید که رسمی است جهانی که اول آوریل (تقریباً مصادف با ۱۳ نو روز) دروغهای جالبی به وسیله مطبوعات ، رادیو ها ، تلویزیونها و حتی خبرگزاریها منتشر می شود . این رسم جالب چندین سال است که در ایران نیز باب شده و مطبوعات ما در شماره های مخصوص ۱۲ فروردین دروغهای جالبی برای سرگرمی خوانندگان منتشر می کنند .

اما از بحث بد ما ، امسال مطبوعات ایران این رسم را فراموش کرده بودند و کمتر به سوی دروغهای سرگرم کننده رفتند و خیر دروغ « تماشا » در فضای کاملاً جدی ارائه شدو بسیاری از خوانندگان مجله آنرا جدی پنداشتند و هرجا که این دو هنریشه را یافتند زندگی مشترکشان را تیریک گفتند و حتی نامه ها ، تلفنها و تلگرافهای تیریک و دسته گلهای زیبایی برای پروین ملکوتی و محسن هرندی ارسال داشتند .

حالا ما مانده ایم و خوشم این دو هنریشه محبوب تلویزیون که به تاکید از ما می خواهند تا ماجرا را قویاً تکذیب کنیم . اما باور طرفداران آنان قوی تر از تکذیب ما است و صلاح این دو را در این می بینیم که ماجرا را جدی تلقی کنند و از نومید شدن علاقمندان شان جلوگیری کنند



گام تازه‌ای در گسترش مناسبات تهران - قاهره

بدعوت وزیر امور خارجه ایران ، محمود ریاضی به تهران آمد

در هفته گذشته آقای محمود ریاضی وزیر امور خارجه جمهوری محده عرب ، میهمان ایران بود و به دعوت آقای اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه ایران ، برای یک دیدار رسمی به اتفاق همسر خود به تهران آمد . دیدار رسمی وزیر خارجه جمهوری محده عربی از روز دوشنبه شانزدهم فروردین ماه آغاز شد و آقای ریاضی در تهران سه بشگاه شاهنشاه آریامهر بار یافت و با آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر و اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه ملاقات و مذاکره کرد و به اتفاق همسر خود ، به دیدن آثار تاریخی و باستانی اسطهان و شیراز رفت .

سفر آقای محمود ریاضی به تهران ، طی حدود بیست سال اخیر ، نخستین سفر یک وزیر امور خارجه مصر به ایران محسوب می شود و تهران ، از میهمان خود ، پذیرائی گرم و صمیمانه‌ای به عمل آورد .

روابط ایران و جمهوری محده عرب که مدت دهسال قطع بود ، هفت ماه پیش تجدید شد و دو کشور پس از دهسال ، سفیر مبادله کردند .

از آن تاریخ تا کنون ایران و جمهوری محده عرب ، گامهای سریعی در راه گسترش روابط اقتصادی و سیاسی میان خود برداشتند و طی ماههای اخیر رئیس مجلس ملی جمهوری محده عرب و وزیر آموزش عالی این کشور به تهران آمدند و وزیر بهداری ایران نیز به دعوت وزیر بهداری مصر ، رهسپار قاهره شد .

از تجدید مناسبات سیاسی ایران و مصر مدت زیادی نگذشته بود که بمناسبت درگذشت پرنسنت جمال عبدالناصر ، رئیس جمهوری محده عرب ، آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر ، از جانب شاهنشاه آریامهر به قاهره سفر کردند و در مراسم تشییع جنازه رهبر فقید مصر شرکت جستند .

در این سفر آقای نخست وزیر ، سایر پرنسنت انور سادات رئیس جمهوری محده عرب ملاقات و مذاکره کردند و آقای محمود ریاضی وزیر امور خارجه مصر نیز در همین سفر ، بدین نخست وزیر ایران رفتو مذاکرات مفصلی در زمینه گسترش روابط دو کشور انجام داد .

پس از این ملاقات وزیر امور خارجه جمهوری محده عرب اعلام داشته بود که دولت مصر علاقمند است گذشته ها فراموش شود و به جریان دهسال قطع رابطه ، مناسبات دو کشور به سرعت گسترش یابد .

وزیر امور خارجه جمهوری محده عرب در سفر تهران ، مسائل مهم بین المللی و منطقه‌ای ، به ویژه مسائل مربوط به خاور میانه عربی را با همکار ایرانی خود ، مورد بررسی و تبادل نظر قرار داد و در زمینه گسترش بیشتر مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان ایران و جمهوری محده عرب گفتگو کرد .

باید دانست که چندی پیش قاهره رسماً سیاست ایران در خلیج فارس دایر برخورد نبره های انگلیسی پشتیبانی کرد و اخیراً تهران در پشتیبانی از برقراری صلح در منطقه خاور میانه عربی به اسرائل اخطار کرد چنانچه با پیشنهاد های صلح قاهره موافقت نکند ، سیاست این دولت را محکوم خواهد کرد .

اینک ، سفر وزیر خارجه جمهوری محده عرب به تهران ، در محافل سیاسی به عنوان گام بزرگ تازه‌ای در جهت نزدیکی و دوستی بیشتر تهران - قاهره تلقی شده است .

آقای تماشا



نایب‌های برای سردبیر
سخنی با علی سیاح قربانی، نخستین
خواننده‌ای که برای مجله تماشا نامه نوشت

آقای سیاح قربانی

چنین به نظر می‌آمد که نامه شما را یک مطبوعاتی حرفه‌ای و صاحب نظر نوشته است. با دقت خاصی پیرامون رنگ صفحات، ماهیت چاپ، نوع مقالات، حتی طول و عرض ستون‌ها در آن اظهار نظر شده بود. شاید پس از انسی ده ساله، خواننده‌ای بتواند چنین صمیمانه، با احساس و ایستگی و دلسوزی، برای مجله‌ای که آن را می‌خواند، نامه بنویسد و این جای سپاس دارد.

حرف‌هایتان جالب است و قسمت اعظم آن بدرستی، اما می‌نویسد:

«شاید برای یک بخش خصوصی، انتشار چنین نشریه‌ای کار آسانی نباشد، ولی برای شما که از بودجه هنگفت و پشتیبانی کامل سازمانی معظم، چون تلویزیون ملی ایران برخوردار هستید کار زین مشکلی نیست.» دوست عزیز، همانطور که در ابتدای نامه‌تان نوشتید، بیایید و از نزدیک امکانات ما را ببینید. کاری ندارد. سوزی هم به بخش‌های خصوصی بزنید. بر خلاف تصور شما، تلویزیون روی گنج نشسته است. تلاش گسترده‌ای که در راه تهیه برنامه، فعالیت‌های جشنی چون جشن هنر شیراز و از همه مهمتر گسترش شبکه انجام می‌گیرد، برای مجله تماشا، جز آنچه می‌تواند سهم یک مجله باشد امکان باقی نمی‌گذارد.

از این گذشته می‌نویسد:

«مجله شما به دلیل ایستگی به تلویزیون نمی‌تواند انتقادی باشد. شما هرگز از کار خود و دستگاه خود انتقاد نمی‌کنید.»

شرحی که درباره یک طلب مجله نوشته‌اید، نشان می‌دهد که آن را به دقت خوانده‌اید. کجا، در کدام صفحه،

در کدام مطلب کسی به مدیحه سرایی برای تلویزیون پرداخته است؟ و مگر نه اینکه از گفته‌ها و نظرات تماشاگران تلویزیون هرچند در بسیاری اوقات با سپاس و تحسین همراه است - فقط انتقادها و کتابه‌ها را آورده‌ایم؟ مدت درازی از آغاز کار ما نگذشته است و ایگانش خوانندگان مجله از سر بی‌لطفی چنین به پیش داوری درباره روال کار ما نیردازند.

و دیگر این که برمی‌گردید به یادداشت سردبیر در نخستین شماره مجله و به مجواب می‌دهید:

«شما نمی‌توانید خود را در اختیار طبقه‌ای خاص قرار ندهید.»

کمی حرف بکنید و ناظمیده‌ایم. وسیله‌های مانند تلویزیون که در این مملکت نزدیک به ۲ میلیون نفر تماشاگر دارد، چگونه می‌تواند مجله‌ای منتشر کند که در اختیار گروه خاصی باشد؟ و باز با همان دقت قابل ستایشتان برگردید به صفحات مجله و مطالب آن. «دانش بالکی برای چه کسانی معرفی شده است؟ اخبار تلویزیون، باز گویی اعتراضات مردم به تصدی تلفن ۸۹۰...، داستان، باورقی، کاریکاتور، معرفی برنامه‌ها، اخبار هنری،... نه، واقعا ما از جانب کی، برای کی حرف زده‌ایم؟

در پایان، پس از اظهار نظرهای جالبی که درباره نوع مطالب و روش صفحه بندی مجله می‌کنید. چنین ادامه می‌دهید:

«به نظر من این مطالب باید به مجله شما افزوده شود: یک صفحه درباره موسیقی، نقد فیلم، مصاحبه با ستارگان و گویندگان تلویزیون، صفحه مخصوص خوانندگان و صفحه شعر.»

بهروی چشم و لطفان زیاد

سردبیر

تماشا

صاحب امتیاز و مسئول: رضا قلبی
زیر نظر: ایرج کرگین
مسئول هیات تحریریه: ژیللا سازگار
طرح و تنظیم: قناد شیوا یا همکاری هیلدا وارطانیان
روی جلد و عکس‌های رنگی: علی قشقای

چاپ زیبا تلفن ۳۰۱۵۳۷ - ۳۱۶۹۵۵
آگهی‌های مجله: دفتر مجله تماشا

هنر نقاشی که ظاهراً از نقش
 بز روی سنگها، سخرهها و دیواره
 غارها در دورترین گذشته زندگی
 بشری آغاز شده، در سیر تحولی
 خود پوست آهو، کاغذ، دیوارهای
 گچی و رنگ و روغنی، چوب صدف
 و سرانجام بومهای مختلف را جلوه گاه
 خود ساخته است و در هر زمینه ای
 که بوده بنوعی احساس و روح بشر
 را نواخته و دل زیباپرست انسان را
 اسیر کرده است. . . اینک بنظر
 میرسد که هنرمند نقاش این عرضه ها
 را برای تجلی هنرتنگ یافته و دنیای
 نوینی را نمایشگر هنر خویش ساخته
 است: پیکر زن!

نقاشی که باین ابتکار جالب
 دست زده «بیل سکوز» امریکائی و
 بوم لطیف نقاشی او «روستی» است.
 مراحل مختلف کار هنری نقاش را
 در عکسها سیر می کنیم.



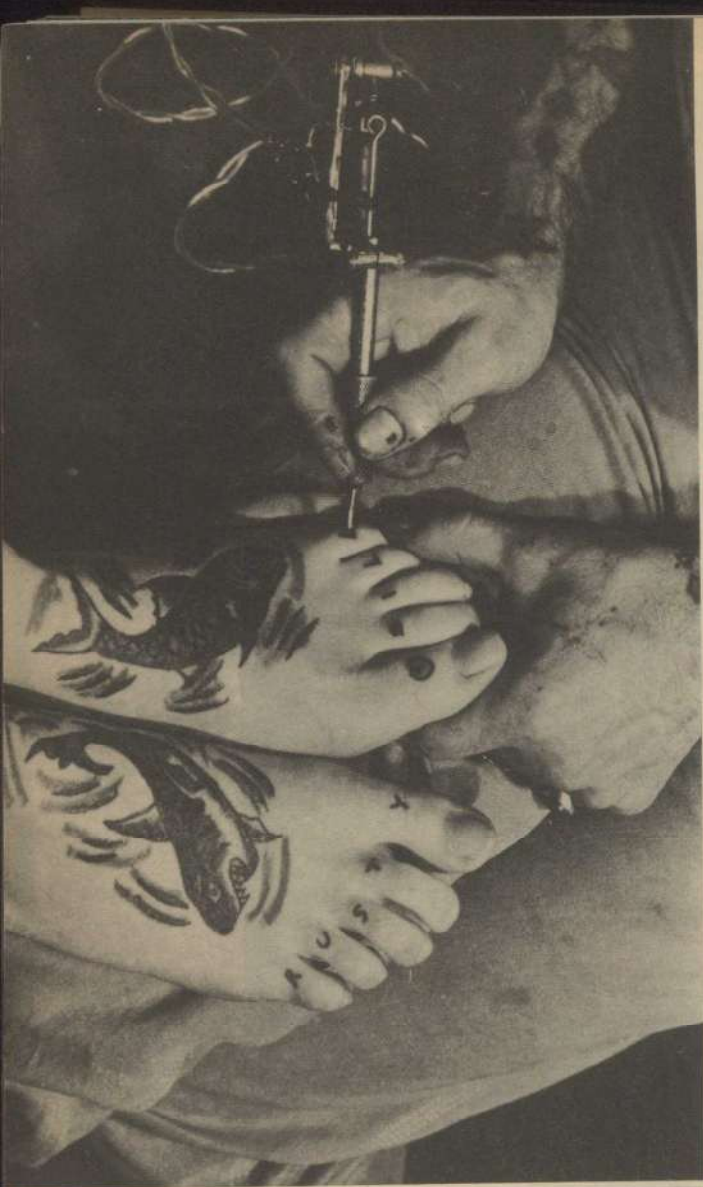
پیکر زن، تجلی گاه نوین هنر نقاشی



مثل اینکه هیچ جای خالی در
 بدن «روستی» نباید باقی بماند.
 آقای نقاش مشغول کشیدن «حواشی»
 است تا جلوه بیشتری به «تابلو» ی
 خود بدهد!

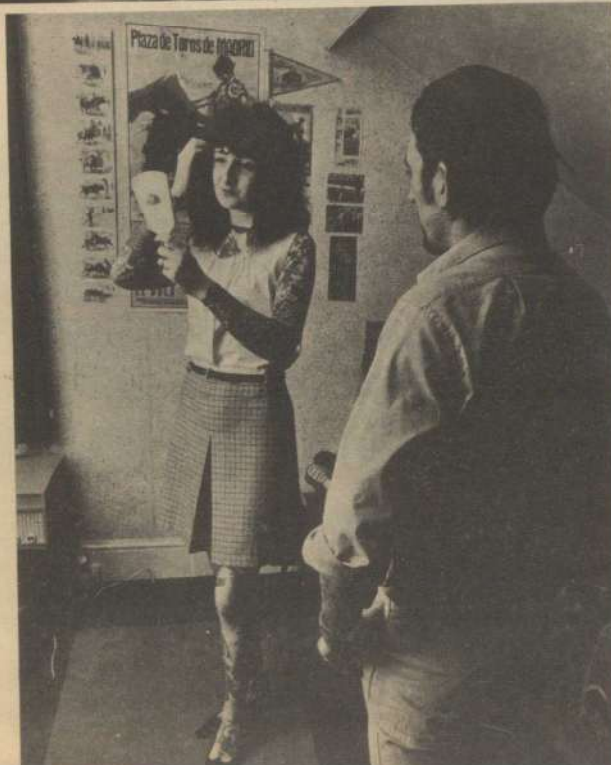
نقاش بدقت مشغول کار است
 و «بوم» ظاهراً از اینکه «لباسی»
 چینی پر نقش و نگار بر تن میکند
 خوشحال و راضی است.





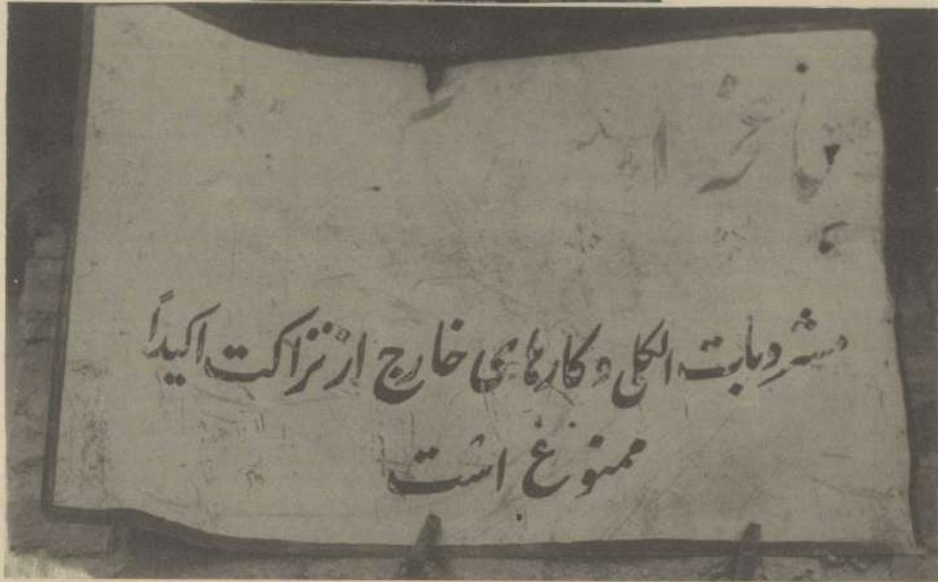
بدون « جوراب » که نمیشود بیرون رفت . جوراب ماهی نشان ! بیل میگوید : « مشتری ها کمتر پاهایشان را نقاشی میکنند اما روستی این کار را دوست دارد . (و عقیده دارد که نقاشی دو ماهی روی پاهایش روح شیطانها را از او دور میکند .)

جناب نقاش ، مطابق معمول ، قدمی بعقب نهاده و دارد شاهکار خود را برانداز میکند تا عیب و نقصی در آن باقی نمانده باشد . ظاهراً همه چیز بر وفق مراد است چون نقاش و « بوم » هر دو راضی اند .



کار تمام است . خانم لباس میهمانی پوشیده اند . گویانکه امروزه « ماکسی » مد شده اما خانم « روستی » امیدوار است با همین بلوز و جوراب پرتنش و نگار بیش از هر « ماکسی » و « مینی » پوشی جلب نظر کند . بدن نیست بدانید که « روستی » خانم با این پیکر نقاشی شده تصمیم دارد در یک سیرک شرکت کند و لابد نه تنها از تماشاگران بلکه از شیر و قیل و بلنگ سیرک هم دل ببرد ! خدا یارش باد !

گشتی در قهوه خانه های تهران



● زمانی قهوه چیی، برای مردم، ریش سفید و کلانتر محل هم بود

● تلویزیون سیمای قهوه خانه ها را دگرگون کرده است.

● مسابقات فوتبال و کشتی محبوب ترین برنامه های تلویزیونی در قهوه خانه هاست

● قهوه خانه مرکزیست برای معاملات، کاریابی، بازگویی خاطرات، اندرز فروشی، گریز از خانواده های متشنج و فراموشی.

● در تهران بیش از ۳۰۰۰ قهوه خانه وجود دارد

● شطرنج، صدخانه، ترنا، دوزبازی و تخته نرد هنوز در شمار بازی های قهوه خانه یی هستند



مشیاق قهوه خانه و فرهنگ مدرن نیست، اما مقدس است
 قهوه خانه جایی است که در آن به هیچکس قهوه نمی دهند!



قهوهخانه يك پناهگاه اجتماعی است. واز راه شناسایی قهوهخانه نشینان صمیمانه می‌توان، به زرفای قسمتی از جامعهی ایرانی راه یافت، جامعهی که به اقتضای تاریخ و گذشته‌اش، سخت پنهانکار شده است. وبه راحتی پژوهشگر حرفه‌ای را فریب می‌دهد، جامعه‌ی که خیلی دیر می‌توان دستش را خواند و واقعا قضاوتی کرد. پژوهشگر حرفه‌ای با دریافتی سطحی به کرسی قضاوت می‌نشیند، و بیانی‌ی خود را می‌خواند که: اینست جامعه‌ی ما...

قهوهخانه به عنوان گوشه‌ی از جامعه، خیلی زود اجنبی را می‌شناسد، و منفذهای شناخت را به رویش می‌بندد. بیگانه را به حرم خود راه نمی‌دهد، و خانه‌اش خالی از اغیار است. همین خصوصیت بزرگترین مانع راه محققان داخلی و خارجی و مستشرقان بی‌غرض و مرض! بوده و هست. قهوهخانه، در ظاهر، پر جوش و خروش است؛ اما چیزی نمی‌گوید. تودار و محزون است و قسمتی از فرهنگ ملی را در گنجینه‌ی سینه خود حفظ می‌کند.

میتاق قهوهخانه و فرهنگ، مدرن نیست اما مقدس است. پس نباید به آن وفادار نباشد و این جاست که در مقابل اجنبی حرفه‌ی طنز را به دست می‌گیرد، رندانه دروغ می‌گوید و محقق اجنبی را فریب می‌دهد.

طنز و تمسخر قهوهخانه، در نگاه‌هاست و در سکوت ناگهانی - در بدو ورود اجنبی. و بعد بیچ بیچ‌ها و بگو مگوهای در گوشه، خنده‌های ریز و قهقهه‌ها. صاحب قهوهخانه روی میز ضرب می‌گیرد و هیچگاه در گفتگو، پیشقدم نمی‌شود، تنها درسکوت، يك استکان کم باریک جای جلو اجنبی می‌گذارد و خود در گوشه‌ی او را رصه می‌کند. از نحوه‌ی جای نوشیدن، اجنبی را ارزیابی می‌کند و خطوط طبقاتی و اجتماعی و هدف او را می‌شناسد، بی‌آنکه دچار پیشداوری منفی شود.

این اجنبی - که درباره‌اش حرف می‌زنم - کیست؟ او، روزنامه‌نویسیست که در گیر و دار موضوعه‌ها و امانده و خوراگ می‌خواهد؛ خوراکی که این روزها بیشتر از آن تنذیه می‌شود یعنی زندگی «توده‌ها»؛ یعنی زندگی کسانی که ظاهر آ کاری بکار کسی ندارند. ساکت و آرامند و در محله‌های شهر توی هم می‌لولند. بسیار کار می‌کنند و خسته‌اند و زندگیشان گهگاه ترحم را بر سر می‌انگیزد، گرداننده‌ی قهوهخانه، خست نشان نمی‌دهد. آنچه را که روزنامه‌نگار می‌خواهد در اختیارش می‌گذارد. به خواسته‌اش پاسخ می‌گوید و اجازه می‌دهد که عکس بگیرد. لبخند می‌زند و می‌گوید: بله اینجا همه‌جور آدم می‌آید، کارگر، کارمند، پولدار، فقیر، و نقال، شاهنامه می‌خواند.

می‌گوید، اما همه‌چیز را نمی‌گوید. چیزی در حرم حرم خواهد ماند؛ بیان نشدنی اما کشف کردنی.

و باز، اجنبی کیست؟ این بار قضیه فرق می‌کند، يك عده آدم رنگارنگ با دوربین‌های فیلمبرداری و وسائلی که برای قهوهخانه جالب است وارد می‌شوند با نورافکن‌ها فضا را روشن می‌کنند و دستگاه‌های فیلمبرداری شروع به هرزگی می‌کنند. «قهوهخانه» کنجکاو می‌شود؛ این‌ها دیگر کی هستند؟ چطور شده همه بفکر ما افتاده‌اند؟ شاید علی‌آباد هم شهری است.

چند نفر وارد گود می‌شوند و کار‌های می‌کنند و حرف‌های می‌زنند که برای گرداننده‌ی قهوهخانه بیگانه نیست: ای بابا، اینها دارند ادای ما را در می‌آورند؛ اما خیلی عوضی و ناجور. ببخشید، آقایان، خانم‌ها! شما کار و بار ما را کساد می‌کنید.

در قهوهخانه‌ها به مشتریان قهوه‌ی دم کرده می‌دادند. این وضع همچنان ادامه داشت تا زمان کشت چای و وفوران در ایران. فراوانی چای و ارزاتر بودن آن نسبت به قیمت قهوه که زمینه‌ی کشت در ایران نداشت و نیز، ذوق و سلیقه‌ی خاص ایرانی، سبب شد که جای جای قهوه را در قهوهخانه‌ها بگیرد. از آن پس، این مرکز عملاً به چایخانه تبدیل شدند ولی نام قهوهخانه بر آنها همچنان باقی ماند. سالها پیش برای عرضه‌ی چای به مشتری يك «چارچی» در وسط قهوهخانه راه می‌رفت، و با صدای بلند توام با آواز سفارش‌های مشتریان را به قهوهچی می‌رساند:

— چارتا چای بیار کنار حوض، دوتا چای زیر درخت بید.

قهوهخانه‌های کنونی در مقایسه با قهوهخانه‌های سابق - با خصوصیتی که ذکر شد - آبدارخانه‌هایی هستند که غذا هم می‌فروشند.

اتحادیه‌ی قهوهچی‌ها

در زمان صفویه اداره‌ی قهوهخانه یکی از مشاغل معتبر ملی به شمار می‌رفت (تا چند سال پیش هم قهوهچی از طرف مردم رش سفید و کلاتر محل شناخته می‌شد). از اواخر حکومت صفویه به بعد وضع قهوهخانه‌ها روزبروز رو به تنزل گذاشت و دامنه‌ی آن برچیده شد. حکومت‌ها هم پرفشار خود افزودند و هرچه این گروه ضعیف‌تر می‌شد آنها پرفشار خود می‌افزودند؛ ولی به این علت که قهوهخانه‌ها سابقاً مرکز اجتماعات و محفل مردم کوچه و بازار و تجارت و کسبه بود، صاحبان این اماکن در نظر مردم اعتبار و حیثیتی داشتند و حتی آنان را به عنوان مختلف تشویق می‌کردند، چنانکه چهاره سیدعلی فعلی را بنام آقا سیدعلی قهوهچی که از محترمین آن محل بود نام گذاشتند و تاکنون به همان نام مانده است.

اواخر حکومت ناصرالدین شاه که هنوز کسب آنان زیاد از حد ضعیف نشده بود صاحبان قهوهخانه‌ها در مجامع رسمی و سایر امور شرکت می‌کردند تا آنکه مرحوم عمو فیض‌الله که بزرگ قهوهچیان آن زمان بود به اتفاق قاسمعلی قهوهچی که او نیز احترامی داشت در اسب دوانی رسمی که در حضور شاه انجام می‌شد شرکت کردند و برنده‌ی سابقه‌شدند. ناصرالدین شاه عمو فیض‌الله و قاسمعلی را به حضور پذیرفت و بجای اعطای جایزه و مدال دستور داد که بر مالیات سالانه‌ی قهوهخانه‌ها سه هزار تومان افزوده شود.

چندین بار مالیات صنف قهوهچی به علت پیشرفت در سابقه‌ی اسبدوانی زیاد شد و از طرفی جمع‌آوری مالیات به عهده‌ی کندهای صنف بود، لذا از همان زمان دور یکدیگر جمع شدند و به فکر چاره افتادند. این اجتماع هفتگی یکبار در یکبار قهوهخانه‌های بزرگ تهران تشکیل می‌شد، تا جنگ بین‌المللی دوم پیش‌آمد و حادثه‌ی شهرویر ۲۰، قهوهچی‌ها را از نظر تهیه، قند و شکر، در مضیقه گذاشت و این عامل به تجمع آنان افزود و عملاً اتحادیه‌ی قهوهچی‌ها تشکیل شد.

این اتحادیه، تا سال ۱۳۲۳ جنبه‌ی رسمی و قانونی نداشت؛ اما به شکل تجمی از نمایندگان قهوهچی‌ها، فعالیت‌هایی در زمینه‌ی حفظ منافع عمومی نشان می‌داد.

بازی‌های قهوهخانه‌ی تهران

از بازی‌هایی که در گذشته در قهوهخانه‌ها رواج داشت می‌توان شطرنج و صدخانه را نام برد. امروز در قهوهخانه‌ها علاوه بر این‌ها بازی‌های دیگری مثل ترنا بازی (شاه و وزیر) و دوزبازی و تخته نرد، قهوهخانه‌نشین‌ها را سرگرم می‌کند.

ترنا به سنگ یا دستمالی گفته می‌شود آن را

— نه ... ما فقط تحقیق می‌کنیم ...

چند روز بعد، جبهه‌های جهان نما، درداخل خانه‌ها، قهوهخانه را نمایش می‌دهند، و در داخل قهوهخانه‌ها هم همین کار را می‌کنند؛ نمایش‌ست دست و پا شکسته، گنگ و بیگانه از قهوهخانه.

پیدایی قهوهخانه در ایران

تاریخ پیدایی قهوهخانه در ایران همزمان با حکومت صفویه است و با گذشت زمان تحولات و تغییرات زیادی می‌یابد. قهوهخانه‌ها در دوره‌ی صفویه بسیار مهم و مجلل بودند و حتی پادشاهان عصر نیز به آنجا می‌رفتند و برای این منظور هر قهوهخانه دارای يك غرفه‌ی بزرگ به نام «شاه‌نشین» بود.

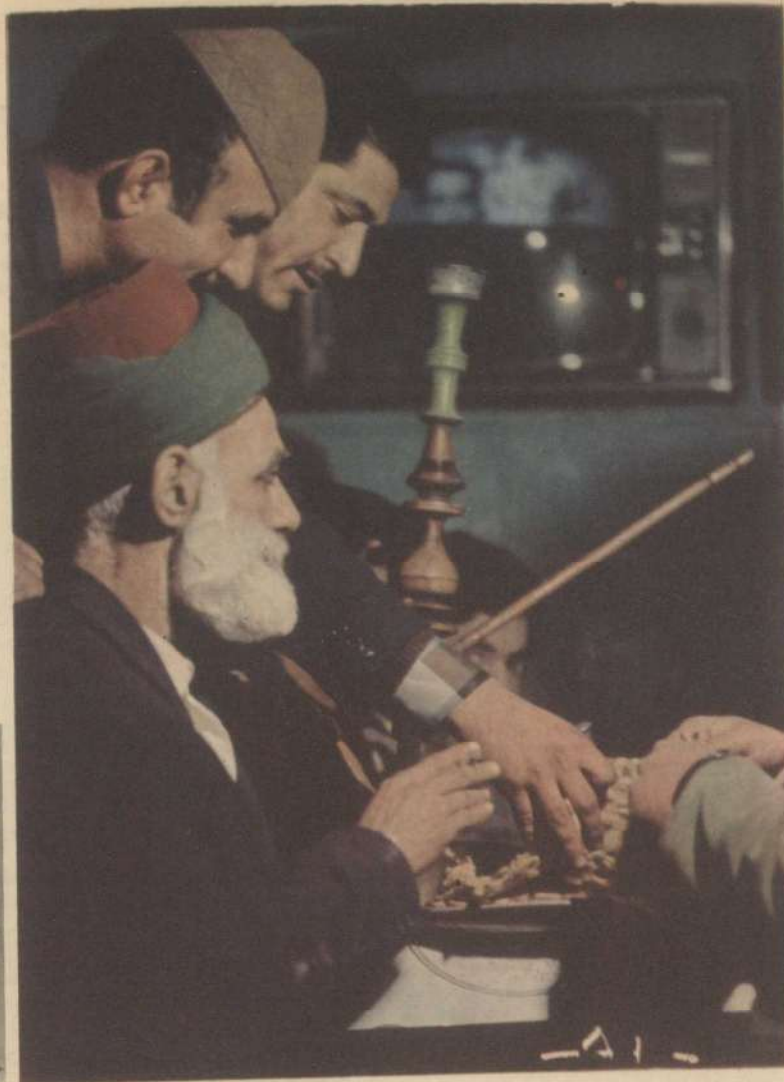
در سیاحت نامی «شاردن» می‌خوانیم. «قهوهخانه عبارت از تالارهای بزرگ، وسیع و بلند به صورت اشکال گوناگونی است، معمولاً بهترین یا توفیق هر شهری به شمار می‌رود؛ چنین مرکز اجتماع و محل تفریح سنگنی بلاد می‌باشد. بسیاری از قهوهخانه‌ها به ویژه در شهرهای بزرگ دارای حوض آبی در وسط است. این تالارها در دوردور خود دارای مصطبه یا سکوهایی‌ست که به ارتفاع سه پا و به پهنای سه تا چهار پا، بر حسب وسعت محل است، و یا چوب بستی وجود دارد که به شیوه‌ی مشرق زمین در روی آن می‌نشینند. با آغاز روز این مراکز افتتاح می‌شود و طرف غروب بر تعداد اجتماع افزوده می‌شود.»

قهوه و چای

در قهوهخانه‌های عهد صفویه، گل‌گاوزبان دم کرده با نبات و لیموعامی، کلاب نبات و ترش (مخلوط آب نارنج و آب گرم) تهیه می‌کردند. قهوه از برزیل به آسیای جنوبی راه یافت و از این طریق وارد ایران شد و تا قبل از رواج چای (۱)

(۱) چای در ایران از زمان صفویه مصرف می‌شد و ورود آن از طریق روسیه و هندوستان صورت می‌گرفت تا زمانی که کاشف‌السلطنه‌چای را از هندوستان وارد ایران کرد و در صفحات شمال ایران (تتکابن) کشت کرد.





می‌تابند و یا سر آفر گره می‌زنند. سپس آن را مرطوب می‌کنند و برای تنبیه دزد در بازی به کار می‌برند.

اساس بازی اینست که چهار کارت که روی آنها به ترتیب کلمات شاه، وزیر، جلاد و دزد نوشته شده در بین بازی کنان پخش می‌شود (به حکم قرعه) شاه، وزیر خود را احضار می‌کند و به او ماموریت می‌دهد که دزد ولایت را دستگیر کند و به اوضاع مملکت سر و سامان بخشد. وزیر دستور را اجرا می‌کند و از روی قیافه شناس دزد را از بین بقیه پیدا می‌کند. شاه جلاد را می‌طلبید و دستور تنبیه دزد را صادر می‌کند، و بازی بدینمعنی ترتیب ادامه می‌یابد. شاعره نیز در گذشته در قهوه‌خانه‌ها رواج کامل داشته است. هر کسی به سهم خود شعری می‌خواند و سعی می‌کرد تا دیگران را به بندد، و کسی که دیگران را می‌بست قهرمان شناخته می‌شد. در قهوه‌خانه‌های قدیم گودی شبیه به حوضی می‌کنند، مانند گود زورخانه (بدون اینکه در آن آب بیاندازند) و چند نفر وارد این گود می‌شدند و به تقلید از شناگران روی خاک کف گودال پشتک و وارو می‌زدند.

تابوهای قهوه‌خانه‌ای

اکثر این تابوها را، شاعرها و شعرهای حماسی تشکیل می‌دهند ولی در بین آنها، پند و اندرزهای اخلاقی (معمولا از بزرگان دین) اشعارحافظ و سعدی، تابوهای تاشی از صحنه‌های مذهبی و عکس

هایی از پهلوانان قدیمی و بنام دیده می‌شود. قهوه‌خانه نشین‌ها این پهلوانان را بخوبی می‌شناسند و برای آنها احترام زیادی قائلند.

شعراهای درویشی نیز از قبیل (این نیز بگذرد) طرفدار بسیاری در قهوه‌خانه‌ها دارد.

تلویزیون در نقش نقال

« ۲) در روزگار شاه عباس، در بیشتر شهرهای بزرگ ایران، مخصوصا قزوین و اصفهان قهوه‌خانه‌های متعددی دایر شده بود. طبقات مختلف مردم برای گذراندن وقت و دیدار دوستان و سرگرم ساختن خود به بازی‌های مختلف یا مناظرات شاعرانه و شنیدن اشعار شاهنامه و حکایات و قصص و تماشای رقص‌های گوناگون و بازی و تفریحات دیگر بدانجا می‌رفتند ...

شاهنامه خوانی کار آسانی نبود و شاهنامه خوانان غالباً شاعر و ادیب بودند. شاه‌عباس خود به شاهنامه فردوسی علاقه‌ی بسیار داشت و در مجلس او شاعران سخن‌شناس و خوش‌آهنگ شاهنامه می‌خواندند. از شاهنامه‌خوانان او یکی « عبدالرزاق قزوینی » خوش‌نویس بود که سالی سیصد تومان حقوق می‌گرفت ... قصه‌گویی و نقالی و مدح حضرت علی و گفتارهای دینی هم در قهوه‌خانه‌ها مرسوم بوده

۳ - نمایش در ایران از بهرام بیضایی و مقاله تاریخ قهوه و قهوه‌خانه در ایران از نصرالله فاضلی در مجله‌ی سخن (دوره پنجم) ملخص صفحات ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۶۶

است. شعرا و مداحان و نقالان در میان مجلس بالای منبر یا چهارپایه می‌ایستادند و شعر می‌خواندند یا نثلی می‌گفتند و عصایی را که در دست داشتند بوضع خاصی حرکت می‌دادند « امروز تعداد بسیار کمی از قهوه‌خانه‌ها که شاید به ۱۰ هم نرسند نقال دارند.

رجوع به گذشته‌هایی که چندان هم دور نیست، دل را ملامت از دردی می‌کند بس تلخ و حزن‌انگیز، برای بسیاری چیزها که از دست داده‌ایم و بسیاری که در مشرف نابودی هستند، و این فیمی بس گران و ناعادلانه است برای تمدن بیگانه‌ی که پذیرایش هستیم.

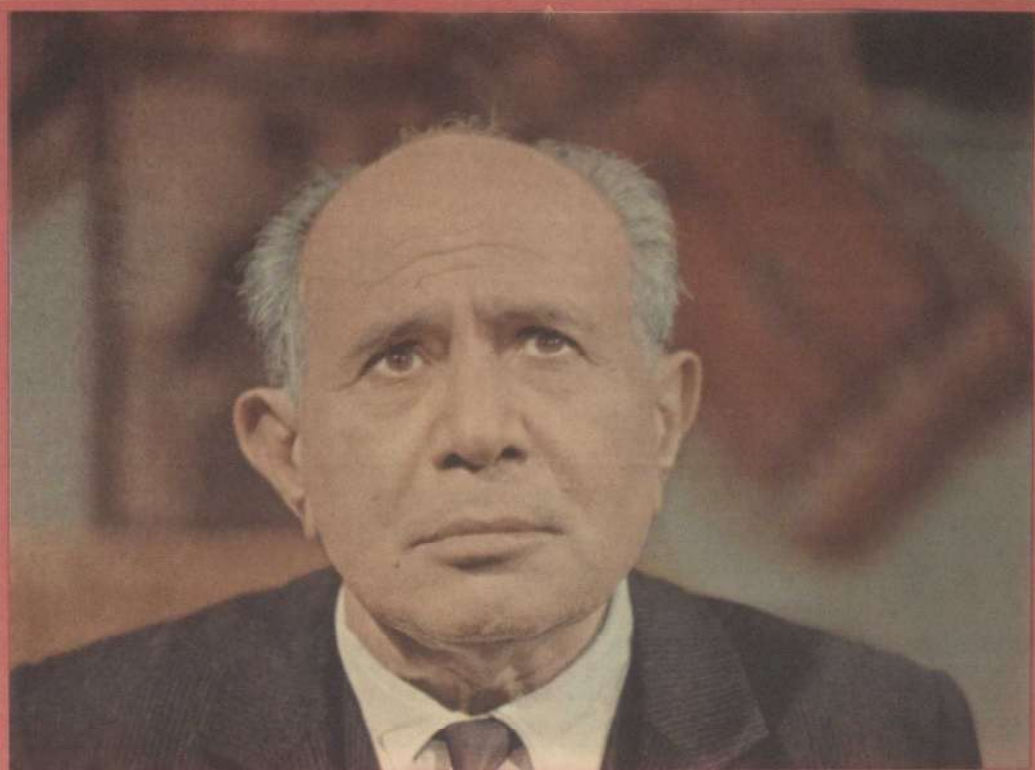
در کتاب «نمایش در ایران» نوشته‌ی بهرام بیضایی به حقیقت تلخی می‌رسیم.

« در عصر ما، در روزگاری که این نوشته، می‌شود، نقالی هم دارد فراموش می‌شود و اگر نقالی فراموش می‌شود این از خواص شهرهاییست که می‌خواهند شکل تمدن اروپایی به خود بگیرند و تمدن اروپایی را از ظاهر آن بگیرند و میگیرند.

در روستاها این تغییر کمتر پیش آمده، در شهرها بیشتر، و در تهران بسیار. در هر قهوه‌خانه جعبه‌ی کوچکی هست که هم فیلم پخش می‌کند، هم آواز، هم اخبار، و هم تفسیر اخبار و نقالان کم‌کم می‌روند خانه‌هاشان و می‌میرند. »

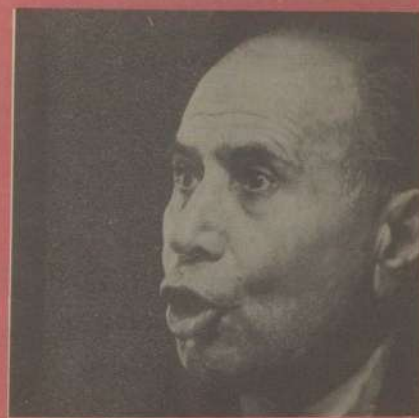
بیش از ۵۰۰ قهوه‌خانه در تهران دارای تلویزیون است. بعضی از آنها، تلویزیون خود را

استاد
و
نیم قرن
زندگی
روی
صحنه



صادق بهرامی
برای تأثیر امروز
ایران اشک
ریخت

«من هنوز به ماهیت فیلم فارسی
معتراض هستم»



« استاد » ۶۱ سال دارد . « استاد » نیم قرن است که خاک صحنه می‌خورد . بی‌اعتناء به تمام درگیرها ، محدودیت‌ها و نایامانها . « استاد » از سن ۱۱ سالگی در محیط نامساعد هنری ما ره سپرده است و رفته است . سالها است صدای « استاد » را از رادیو می‌شنویم و خودش را روی پرده‌ی تلویزیون و صحنه‌ی تئاتر می‌بینیم . « همان استاد » برنامه‌ی اختاپوس را می‌گویم . صادق بهرامی را .

برای دیداری کوتاه از آلبوم تئاتر ایران در نیم قرن گذشته سراپا گوش باشمادر محضر استاد نشستم . از تئاتر حرف می‌زند تئاتری عمیق چهره‌اش را می‌گیرد : تا آنجا که به یاد دارم و شنیدم - تئاتر ما از مردی بنام کریم شیرینی شروع شد . و تا مدتها تئاتر روی سن نمی‌آمد ، بلکه بصورت رو جوضی اجرا میشد که هنوز هم باقی است . کریم شیرینی در دربار قاجار مسخرگی می‌کرد و در خلال نیش‌های خنده‌دار خود از مسائل مختلف ، انتقادی هم می‌کرد تئاتر رو جوضی بعدها گسترش پیدا کرد بدین شکل که عمدتی جمع شدند و از میان خود یک نفر را بعنوان سرمدسته انتخاب کردند . کار این سرمدسته تهیه و تنظیم برنامه گروه بود و داستانها هم عموما از میان کتابهای قدیمی و قصص ایرانی « الف‌اللیل » و « الف‌النهار » ویا حسین کرد انتخاب میشد . هنرمندان پس از تمرین های مداوم این برنامه‌ها را در عروسی ها و میهمانی ها و جشن های خانوادگی اجرا می‌کردند . این برنامه ها روی جوض اجرا میشد و بعدها پس از آنکه این یک گروه موفقیتی کسب می‌کرد و به پول می‌رسید می‌رفت و خیابان امیریه سالی اجاره می‌کرد و برنامه خود را روی صحنه می‌آورد . بلیط ورودی این سالن ها یک ریال بود .

خود من بارها از این بلیط های يك زيالي خريده بودم در همان موقع اراننه ايران تشكيلات بهتري داشتند بخصوص اراننه تحمیل کرده آن زمان با امکاناتي که داشتند برنامه های جالب و پيشرفته تاتر آن زمان را بروی صحنه می‌آوردند . البته بيزبان ارمني .

تاتری که ما داریم و من از آن برای شما صحبت میکنم به هفتاد سال پيش برمیگردد . - ۷۰ سال پيش مرحوم سيد علی نصر که از جوانان خارج دیده و تحمیل کرده فرانسه بود و در مدت اقامتش در فرانسه دوره تاتر را هم دیده بود دست اندر کار تشكيل يك کلوب هنری شد و توانست باتشکيل کلوبی بنام کمندی ايران اولین کلوب هنری ايران را پایه - گذاری کند و تنها سالن بزرگ شهر را که در گراند هتل قرار داشت و در اختیار مرحوم باقراف بود در اختیار گرفت (این سالن بعدها تماشاخانه تهران شد) . برای اجرای برنامه‌ها و تمرینهای خود کلوب کمندی ايران از منزل ما یا منزل عموی من مرحوم منشی‌باشی بهرامی که از هنرمندان خوب آن دوره بود استفاده میکرد . گروه کمندی ايران تشكيل یافته بود از مرحوم منشی باشی بهرامی که سرهنگک تمام بود و معاون کل شهربانی مرحوم طیب زاده ، مرحوم میرزا محمدعلی ملک‌ارائی ، عنایت‌الله خان شیبانی ، دکتر مهدی نامدار و بعد ها افرادی چون مرحوم میرزاده عتقی و مرحوم رضاشاه شهبزاد هم به این گروه پیوستند . البته عتقی بطور مرتب فعالیت نمیکرد و هر موقع که تاتری عرضه میکرد واقعا نمونه بود مثل رستاخیز که واقعا عالی بود در راس این گروه مرحوم سيدعلی نصر قرار داشت که نوشته های « مولیر » را ترجمه می‌کرد و به روی سن می‌آورد .

یکی از محاسن مرحوم نصر این بود که تقاضای زمان را خوب درک میکرد . و بخاطر همین مطلب بود که پيس های مولیر را ترجمه می‌کرد چون پيس های مولیر مانند مريض خیالی ، طیب اجباری و خسیس برای يك زمان و يك مکان معین نوشته نشده است . ما پنجاه سال پيش این نمایشنامه‌ها را اجرا کردیم و امروز هم میتوان از آنها استفاده کرد - با محدودیت هایی که در آن زمان وجود داشت اگر به يك هنرپیشه زن احتیاج داشتید چه می‌کردید ؟

- اما در مورد هنرپیشه های زن برای شما بگویم که در آن زمان پیدا کردن يك بازیگر زن واقعا کاری دشوار و تقریبا غیر ممکن بود بطوریکه برای برنامه ها از مردها استفاده میکردند که رل زن را بازی کنند و به لباس زنان دربیایند مثلا خود من یکی از آنها بودم که بارها در نقش زن روی صحنه ظاهر شدم . البته بعدها يك یا چند زن پیدا شدند و با این گروه همکاری کردند مثلا خانم ملک حسینی و این خانم کلفتی داشت بنام شکوفه که معمولا رل کلفت‌ها را بازی میکرد و یکی دیگر خانم پری آقا پاف بود که بهقارسی آشنائی کامل داشت و برای معروف شهرزاد بنام (پری چهر و پری زاد) را بازی کرد .

در سال ۱۳۰۱ که آغاز دوره هنری من بود گروهی تشكيل شد که افراد آن شاگردان در مدرسه متوسطه آن زمان شرف مظفری و دارالفنون بودند . من فقط ۱۱ سال داشتم . گروه تاتر مدارس تشكيل شده بود از خیرخواه - تیمسار زنگنه - علی خواجه کاوسی - سرهنگک قربانی - مهندس کهمنوئی و عباس مولائی . من در خانوادگی هنرمند به دنیا آمدم . از روزیکه چشم باز کردم و محیطم را شناختم تاتر بود . در خانواده ما کسانی مثل مرحوم دبیر اعظم بهرامی ، نویسنده زبردست و رئیس دفتر مخصوص اعلیحضرت قفقید ، خلیل آزاده بهرامی ، شاعر و علی اصغر بهرامی نقاش بودند و همچنین عمویم منشی‌باشی بهرامی که من شاید هنرم را از او به ارث بردم .

پس از پایان دوره سه ساله هنرستان هنر - پیشگی تهران مرحوم نصر و منشی باشی بهرامی بهترین فارغ التحصیلان هنرستان را برای تشكيل گروهی دعوت کردند و با اجتماع آنها تاتر تهران تاسیس





در حضور آقای هویدا، نخست‌وزیر، در جشن سی‌امین سال تاسیس رادیو.

استاندار شده، مثل ضبط صوت وامثال آن نیست که الگویی باشد تا بشود در تمام دنیا از آن استفاده کرد. پایه های تآتر در يك مملکت باید بروی سنین آن مملکت پی‌ریزی شود. هنر چیزی نیست که بشود آنرا از خارج وارد یا بخارج صادر کرد. من منکر این نیستم که تآتر فرنگی در اینجا اجرا بشود ولسی نه هر تآتری - من خودپیس های مولیر را بازی کردم اما بهر موی که مردم باید بگیرند تآتر ملی ایرانی است. تکنیک جهانی تآتر، کلی است، ولی هنرمند باید حسن انتخاب داشته باشد. آنچه به نام «موج نو» در سایر کشورها رخنه کرده به تآتر ما صدمه زده‌است و من بسیار متأسفم که پس از عمری تلاش در صحنه‌های این سرزمین باید بگویم ما چیزی که بتوان روی آن نام تآتر گذاشت نداریم.

با امیر شروان در نمایشنامه «برای شرف».



شد. از جمله کسانی که به عضویت این گروه درآمدند مرحوم هوشنگ سارنگ و علی اصغر گرمسیری و من بودیم. از کارهای جالب این گروه اجرای بیس انتقادی معروف «اوضاع اداری» بود که فوق‌العاده بود مورد توجه مردم قرار گرفت. يك شب این بیس سه‌بار توقیف شد تا به روی صحنه آمد. من با اکثر گروه‌های هنری همکاری داشتم و در برنامه های آنها بازی میکردم و بیس‌هایی را که از بازی آن دوران بیاد دارم از این قرار است:

اوضاع اداری - اوضاع قضائی - بچه گدا (از مرحوم عشقی) خسیس - مریض خیالی - طبیب اجباری (از مولیر) تا اینکه خودم نمایشنامه‌ی نویشتم بنام «دکتر کارودو چنگال» (که متن کمندی انتقادی بود از وضع پزشکان در آن زمان). تآتر ما به زودی عامل تجارت شد و من احساس کردم که دیگر جایی برای فعالیت هنری من وجود ندارد. اگر قرار بود من برای پول کارکنم خودم بهتر میتوانستم این دکان را باز کنم. چرا می‌رفتم عامل دکان دیگری می‌شدم. ناچار از عالم تآتر کناره‌گیری کردم. پس از مدتی بدعوت دکتر گوشان وارد عالم سینما شدم و این همکاری ادامه داشت تا اینکه خودم سناریوی شبهای تهران را نوشتم که بی‌نهایت مورد توجه مردم قرار گرفت و بعداً فیلم بهلول را بازی و کارگردانی کردم، ولی دیدم دنیای سینما جای من نیست هر چند امتیازات مادی بیشتری داشت. من بهیچ وجه به ماهیت فیلم فارسی اعتقاد نداشتم و هنوز هم به آن معترض هستم. در سال ۱۳۳۳ توسط آقای معینیان (سرپرست وقت رادیو ایران) به همکاری در رادیو دعوت شدم و مدتی بعد برنامه کارگردانی رادیو تهران را بعهده واگذار کردند و این همکاری همچنان تا امروز ادامه دارد.

چه شد که به تلویزیون آمدید؟

کار من با تلویزیون از همکاری با تلویزیون

کانال ۳ در همان آغاز تاسیس شروع شد - در آن زمان خلیل اردکانی برنامه‌ی در کانال ۳ داشت که من کارگردانی میکردم و بعداً اردکانی این برنامه را ادامه نداد و همکاری من هم با تلویزیون قطع شد تا اینکه پس از مدتها به دعوت پرویز صیاد همکاری دوباره با تلویزیون شروع شد که هنوز هم ادامه دارد. در باره این پیشنهاد خیلی‌ها از من سؤال کرده‌اند و ممکن است برای شما هم این سؤال پیش آمده باشد که چطور يك هنر پیشه و کارگردان قدیمی و سالخورده حاضر شده است بایک کارگردان جوان کار کند. در این مورد جواب میدهم که بدو دلیل همکاری با صیاد را قبول کردم اول اینکه صیاد را جوانی تحصیل کرده و فهمیده تشخیص دادم و دوم آنکه دنیا مال جوانهاست. در کارها پیرها تجربه دارند و جوانان نیروی تلاش. این دو نیرو باید باهم ادغام شود تا يك نتیجه مثبت بدست آید.

در این‌جا «استاد» سکوت تردید آمیزی کرد. حرف جوانی و پیری‌آورا به اندیشه‌های دیگری برده بود گفتم:

آقای بهرامی حالا که از جوان‌ها حرف زدید می‌خواهم بپرسم که تآتر امروز ما را در دست جوانها چگونه می‌بینید؟ سکوتش کوتاه و تآتر آمیز بود. نمی‌دانم چرا برای اشکی که چشمهای او را پر کرده بود به دنبال دلیل می‌گفتم. به من جواب داد: تآتر ما را به روزگار بدی انداخته‌اند. همانطور که گفتم دنیا مال جوانان است. ولی بنام اینکه دنیا مال جوانان است نمیتوانم قبول کنم و بینم هر کس هر کار که دلش خواست و خودش صلاح دید بعنوان هنر تحویل اجتماع ما بدهد. ما احتیاج به تآتر پوچی که فالان جوان سرخورده و عقده‌دار بنام فکر نو یا موج نو تحویل این اجتماع می‌دهد نداریم. تکرار میکنم من موافق جوانان هستم - عقیده من این است که تآتر مال جوانهاست زیرا نیروی تلاش و اندیشه با جوان‌هاست اما در اینجا ایذبه‌تولوزی مطرح است. تآتر به يك اندازه قدرت سازندگی و تخریب دارد. بنظر من تآتر مایک چیز



ما احتیاج به تآتر پوچی که يك جوان سرخورده بنام فکر نو تحویل این اجتماع می‌دهد نداریم.

تآتر ما مثل ضبط صوتی که از خارج وارد می‌کنیم، «عهر» استاندارد می‌خورده است به نام «پوچی».

آنچه به نام موج نو در سایر کشورها رخنه کرده، به تآتر ما صدمه زده است و من بسیار متأسفم که پس از عمری تلاش در صحنه‌های این سرزمین باید بگویم ناچیزی که بتوان بر آن نام تآتر گذاشت، نداریم.

از من می‌پرسند چرا با صیاد کار می‌کنم. چرا نکنم؟ تآتر مال جوانهاست، چرا که اندیشه و نیروی تلاش با آنها است.

برگشته‌ام. درست نمی‌دانم چرا. کسی دعوتم نکرد. کسی هم دستم را تکلف و تکلف: بیا بالا. من خودم تمام پله‌ها را بی‌مقدم خودم آمدم. ظاهراً برای دیداری، اما راستش دلم هم هوای کسی را نداشتم.

برگشته‌ام و می‌بینم اینجا هیچ چیز دگرگون نشده است. می‌بینم فضا همچنان لغت و دلگیر است. زنگ زدگی، ملال و سکوتی گنبدیده تمام راهرو را انباشته کرده است. مثل همیشه از اتاق‌ها بوی کباب پرجرسی کباب فروشی‌ها و نان سنگک می‌آید. اداره، ساعت دو بعداز ظهر همیشه چنین بود.

گلویم گرفته است. بیخ حلقم احساسی ترشی زنده‌ای می‌کنم. از یله‌ها که بالا می‌آیم این قدر بیمار نی‌شدم. چشمه‌بام به تاریکی خو نمی‌گیرد. کنار دیوار می‌ایستم، انباشته از تردید. چرا آمدم بالا؟ هیچکس هم این را از من نپرسید.

چهره‌هایی نازک از اتاق‌ها سر می‌کشند. نگاه‌ها از پرسش‌هایی آزران و سطحی سرشارند و خستگی آنها همان است که بود. پوسیدگی از دیوارها و آدم‌ها به یک اندازه به زیر پوست تن منتقل می‌شود. خیال‌می‌کنم که پوست صورتم جمع می‌شود و شیازها فروتر می‌روند. همیشه این‌طور است. بازگشت به خود، به مقاله‌های مرموزی که هر خستود پنهانش کرده‌ام همیشه تنم را به ریشه می‌اندازد. اینجا بر من چه گذشته بود؟

نمی‌دانم از کجا صدای گریه می‌آید. شاید از همسایگی اداره. گوشم هم مثل قلبم درد می‌کند و تنم سنگین است. ای‌کاش نیامده بودم.

دور خودم می‌چرخم. هنوز صدای ماشین‌های تحریر و ترق‌ترق آدامس‌ها، باهم می‌آیند، هنوز روی میز راهرو یک ماهوت سبز پهن است و یک دفتر بزرگ حضور و غیاب، با امضاءهای عجیب و غریب و کج و معوج.

چلوتر می‌روم. در بیکرم هراس‌های کودکی زنده می‌شود. سریش می‌برم و توی دفتر به دنبال اسم خود می‌گردم. همیشه نفر چهارم بودم. حالا به جای اسم من نوشته‌اند «ابوتراب محمدی».

هرچیز دیگر بر جای خود باقی است. گویا فقط من رفتم، فقط من گذشته‌ام و هیچ چیز حتی ساییده نشده است.

صدای گریه می‌آید. در اتاق‌ها باز است. مثل همیشه، مثل دهان اژدها. چه خوب است که اسم مرا توی این دفتر نوشته‌اند. آن روزها نیرو چنان کم بود که وحشت هم انگیزه‌ای برای گریز نمی‌شد. می‌نشستیم و زندان‌هایمان را تحمل می‌کردیم. دیوارهای سفید گچی همیشه در چشم من کج و ریزنده بودند. معمار نتوانسته بود پایه دیوارها را راست بگذارد. زاویه آنها با کف اتاق خیلی کمتر از ۹۰ درجه بود و هر روزی که می‌رفت، کمتر می‌شد. من می‌دانستم که یک روز فرو می‌ریزند. برس من درست‌تبر سر من و خاکم می‌کنند.

در اتاق من بسته است. پشت شیشه کوچک و شیری رنگش را نمی‌توان دید. پس از من، بی‌تردید اتاق را به‌کسی داده‌اند. یکنفر آنجا نشسته است و زیر دیوارهای کج کار می‌کند. توی گوشه تلفن فریاد می‌کشد، قهوه می‌خورد، دقیقه‌ها را می‌شمارد، سیگار می‌کشد و چشمهایش می‌سوزد. برجای خود مانده‌ام. صدا و بوی اداره بیمار کرده است. دلم نمی‌خواهد کسی بیدار کند و با خنده گویی آشنایی بگوید «چه عجب؟ آفتاب از کدام طرف درآمده است؟ ...» و از این حرف‌ها ...

چشم از در بسته و شیشه شیری رنگ کنده نمی‌شود. اینجا چه کسی نشسته است؟ شاید همان که نامش را به‌جای من نوشته‌اند، همان «ابوتراب». بی‌شک درون اتاق میز بزرگ سیاه رنگی هم هست، کمی بزرگتر از یک تابلو و بیگر خشک شده‌ای تا سینه از آن بیرون مانده است، در گوشه تلفن با یک نفر حرف می‌زند.

چند روز من در این اتاق گذشته‌ام؟ دستم را روی ماهوت سبز می‌کنم: «من و تمام توانایی‌های بی‌بارم». ... پیش‌تر می‌روم: «کدام توانایی‌ها؟» برای نشوندن در نیازی به شهادت ندارم. پشت در یک میز سیاه هست و ناشناسی که شاید نامش «ابوتراب» است. تا سینه از پشت میز بیرون آمده و در گوشه تلفن با کسی

حرف می‌زند. و بی‌وسه تکرار می‌کند: یله، یله، یله، یله ... میز سیاه بزرگ از جایش تکان نخورده است. لکه‌هایی که فوری سوخته من روی آن به جا گذاشته بود چشمم را می‌گیرد.

نگاه ناشناس منتظر است. من در آستانه در مانده‌ام. شاید او چیزی گفت. شاید گفت بفرمایید، یا بنشینید، یا گفت جای میل می‌کنید؟ نگاهش گنج و مبهوت است. چهره‌اش از آن چهره‌های مرموز سنگی است، پادشاهی بزم فشرده و بسته و اندیشه‌های شاید زندانی، متوقف و از با مانده. با این همه می‌کوشد مهربان باشد: «خواهش می‌کنم بفرمایید».

دیوارهای کج برجای خوش مانده‌اند، همچنان تهدید کننده و هراس انگیز. شیشه‌های پنجره کثیف‌تر شده‌اند. تلفن دوباره زنگ می‌زند و چنین به‌گوش می‌آید که هر زنگ

به رویم می‌خندد: «این‌جا را دوست داشتید؟

– نمی‌دانم، نه.

– پس دنبال چی آمدید؟

هنوز پرنده‌ای که از پشت پنجره می‌گذرد حسرت آفرین است و من حوصله ندارم به باسخی بیندیشم.

می‌گوید: بیرون هوا خوب است، نه؟

من هم همیشه توی این اتاق به هوای بیرون فکر می‌کردم. چشم‌هایم مانند چشم‌های آن روزهای من، در آسمان پشت پنجره به دنبال چیزی می‌گردد. خودش هم درست به آن روزهای من می‌ماند، خط‌های زود رس روی پیشانی‌اش و تگرانی بزرگی که از توی نگاهش فواره می‌زند.

می‌گوید: دلم می‌خواهد توی این هوا بزنم به کوه، اما این گرفتاریها ...

او حتی مثل من حرف می‌زند. سرش هوای کوه را

داستان کوتاه از ژیلا سازگار

درد. می‌خواهم بیرسم: بی‌عرضه، معطل چه هستی؟
دلم برایش می‌سوزد.

می‌خواهم بروم و نمی‌خواهم بروم. سرچایم چسبیده‌ام. شاید بهتر است او از من بپرسد که معطل چه هستم. آسمان بیرون آبی است، یک آبی بیدار و وسیع. آیا من برگشته‌ام تا بازگشتی به زندان احساس آزادی را دلچسب‌تر کند؟

زنگ می‌زند و دستور چای می‌دهد. می‌پرسد: چرا از اینجا رفتید؟

– منتقل شدم. بعد هم کارم را ول کردم.

گویا می‌خواهد بیرسد: چرا؟

پیشخدمت اداره با سینی چای وارد اتاق شده است.

آن بلندتر از زنگ دیگر می‌شود.

می‌گوید: «بفرمایید، کاری داشتید؟»

می‌گویم تلفنان.

گوشی را برمی‌دارد. به راستی هیچ چیز دگرگون نشده است. علامت روی شیشه جوهر، صفحه تقویم، دفترچه‌های یادداشت، بوی نم، بوی کهنگی، در بالکن روبرو هم هنوز طنابی هست که روی آن رخت پهن کرده‌اند.

باز می‌پرسد: کاری بود؟

می‌گویم: نه، از این‌جا رد می‌شدم، آمدم بالا. آمدم بیستم چه‌خبر است، راستش ... قصد خاصی نداشتم. اصلاً نمی‌دانم چه شد که آمدم بالا. من یکنوقت توی این اتاق کار می‌کردم.

لکه های سفید روی استکان همیشه مرا به وسواس می انداخت
و از قند های زرد بدم می آمد.

پیشخدمت اداره شکسته تر شده است ، دندانهایش را
هم کشیده اند . اما هنوز مثل اسب راه میرود و صدای نعل
کفش هایش تمام اداره را می گیرد . لبهای زیرینش به حالت
ابلهانه ای آویزان است و لیکنمی تنگ و بی ریش بر چهره دارد
تنبلی می کنم و نمی پرسم که مرا می شناسد یا نه . برای
من همیشه از بیماری زنش حرف می زد و حقوق ناچیز اداره
و هزینه سنگین بیمارستان .
تلفن باز زنگ می زند . چه خوب است که کسی بامن کاری
ندارد . این دیوار های گچی سرانجام یک روز سرسام خواهند
گرفت ، فریاد خواهند زد و فرو خواهند ریخت . آن روز
می تواند امروز باشد . چرا نه ؟

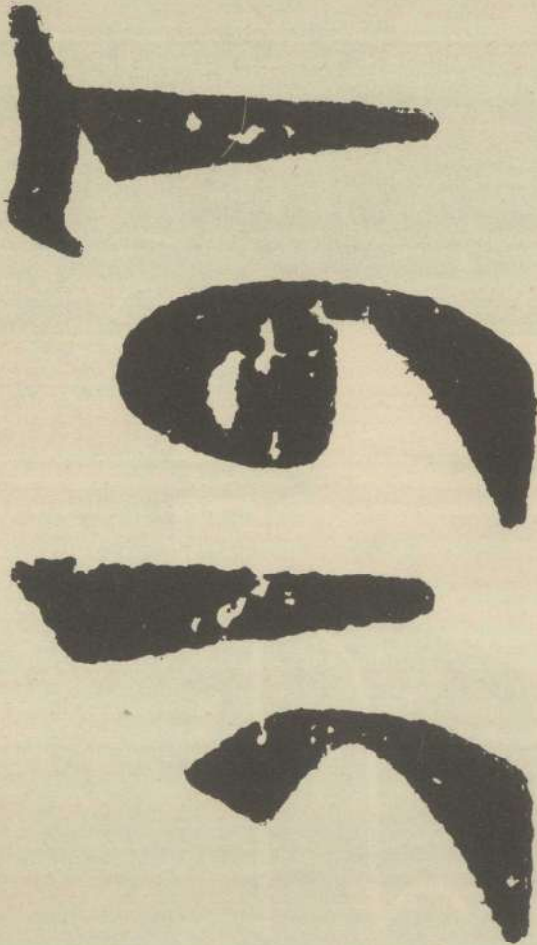
فکر می کنم بهتر است بروم . از ریزش ناگهانی دیوارها

از بله ها می روم پایین . چه خوب است که بوی کباب ،
صدای ماشین ها و ترقی ترقی آدامس ها را پشت سر
می گذارم .

صدایی مرا از حرکت باز می دارد . صدایی شاید شبیه
به صدای یک ریزش . نه ، به درستی همین است . پشت
سرم ، پشت آن در بسته و شیشه شیرین رنگ چیزی فرو
ریخت ، شاید دیوار ها بودند .

تردید می کنم . آیا باید برگردم ؟ قلبم تندتر می زند .
من می دانستم ، می دانستم . زاویه ها به راستی کوچک
شده بودند . گریزی نبود . یک نفر هم زیر آوار مانده است
که شاید نامش « ابوتراب محمدی » بود . این هم تازه
نیست .

سکوت دوباره به دلم می چسبد و از بله ها سرازیر
می شوم . دیوار ها سرانجام تهدید خوش را به جا آوردند .



می ترسم . همیشه می ترسیدم . از همان روز اول .

بر می خیزم و او می گوید : چاینان را نخوردید .
گلوم گرفته است . نمی توانم جوابی بگویم .

می گوید : این جا اذیتان کرد ؟ خوب ، بله ، خاطره ها که
زنده می شوند ، گاهی دل آدم می گیرد . خاطره ها خیلی . . .
دیگر نمی داند چه بگوید . حرفش نیمه گاره می ماند .
من رو به درمی کنم که بروم و او از جایش برمی خیزد : باز هم
برگردید .

چه خوب است که من پیش از پایان وقت اداری آمده ام
بیرون . یک نفر هنوز می باید آنجا بماند . ناکی ؟ تا چند ساعت
دیگر ؟ تا چند سال دیگر ؟ من نمی دانم . هیچکس نمی داند .
خودش هم نمی داند .

یک نفر که خیلی شبیه من بود زیر آوار مانده است ، با یک
میز به بزرگی یک تابوت و یک تلفن و یک فنجان چای . آیا
تلفن زیر آوار هم زنگ می زند ؟

تحمل خیابان دشوار است . می شود زد به کوه ، به
سینه آفتاب زده کوه و آسمان آبی تری را تماشا کرد . می شود
ریزش را به فراموشی سپرد . هیچ اتفاق تازه ای روی نداده
است . دیوار ها هر روز فرو نمی ریزند . فردام فرو خواهند
ریخت .

احساس می کنم که تمام دیوار های حاشیه خیابان کج
شده اند . با تردیده آسمان نگاه می کنم . انگار همه چیز خیال
ریزش دارد .

فست. از کله کله‌های که با این دو رنگ رای داده‌اند دعوت خواهند شد که در شب نشینی مہللی با چهره های محبوب خود آشنا شوند و در این شب نشینی برنده‌گان اصلی این برنامه گالت، شرکت رای دهندگان انتخاب می‌کنند. برای آن‌ها که شانس است که عامل نشانی رفت و برگشت در دفتر گرفته شده است که بهترین هتل شیراز و ایلیم یا هورلیما، اقامت در بهترین هتل شیراز و ایلیم آفریسات برای شرکت در کله بر نامه ها است .

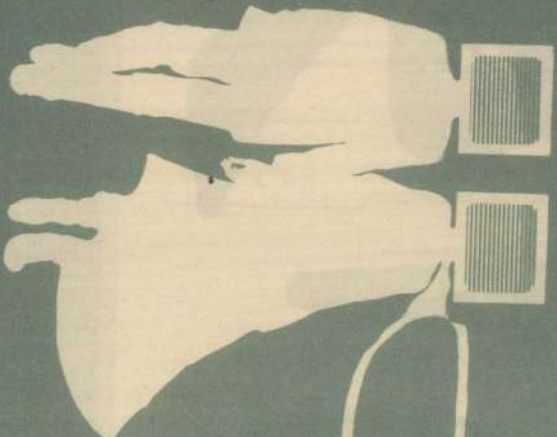
اگر تا بحال رای نداشته‌اید، می‌توانید به خطوط مشتمل و از میان بازیگران تاریک ها و سرپال ها ، گولندگان و اجرا کنندگان برنامه های تلویزیون شخصیت های مورد نظر خود را انتخاب کنید . در گولندگان مخصوص صفحه ، نام بانک مردم و بانک را که شخصیت تلویزیونی محبوب شما هستند ذکر کنید و برای ما فرستند .
در پایتخت تهران برای ارسال آراء خوانندگان جمله اعلام خواهیم کرد که آقا و بلکه تلویزیون چه کجایی

نشینی در اتاق گرم منتظر ماندن و فریاد های کارگران و تپه کنده را تحمل کردن، مردم چگونگی و تا چه حد آنها را پذیرفته‌اند .
در جوهره گذشته چهره های سرشناس مطبوعات، سینما، تئاتر، صدا و آرايش شخصیت های مورد نظر شما را به عنوان کاندید های عنوان ملکه یا آقای تلویزیون در سال ۶۹ معرفی کردند و این هفته شما را با پارهای از خصوصیات کجایی که تاکنون کاندید شماها شده‌اند آشنا می‌کنیم .

در حالتی که گاهی که از انتظار میله می‌گذرد توجه خوانندگان در این بهیسی که به انتخاب آقا و ملکه تلویزیون در سال ۶۹ اختصاصی دارد بیش از حد انتظار بوده است ، علاوه بر خوانندگان میله جانی خود دارد ، گویندگان و بازیگران سرپال ها و تاریک های تلویزیونی نیز با کمکهای گاه و بی گاه به دفتر میله می‌رسند و تمناهای آراء رسانه را می‌پوشند . همه سر می‌کنند و می‌خواهند بدانند در برابر تمام زحمات و مشقتی که می‌خواهند بدانند در برابر تمام زحمات و مشقتی که تلویزیون، ساخت ها نیز نور پرور و رزق‌گور

ملکه تلویزیون ؟ آقای تلویزیون ؟

بک سرگرمی و نظر خواهی جالب ، با جایزه



گولیند مخصوص رای گیری

آقای تلویزیون
کله تلویزیون
نام رای دهنده
شماره تلفن :

دلزارام کشمیری



ژاله کاظمی



دلانوور برادر تلویزیون از دست دلزارام کشمیری خونی است و بهمان است که چرا دلزارام هر کسی را می‌خواهد ملاقات کند درست قبل از شروع برنامه‌اش، هنگام نظیم نور او را می‌بندد . و برای همین همیشه نور اول برنامه‌های دلزارام خام خراب است .
دلزارام هم در مقابل این احوالی می‌گوید :
« دل من از او پر خوراک است چون از دست این آقا و بانس های گل رنگی بیوشیم ، از او به نام ماند که بیدانه می‌گوییته ها مجبوریم همیشه دل باغچه را داشته باشیم و لباس سنگین ساده بیوشیم »
از صوف ۱۳۲۴ است و دبیم قلمی دارد .
آقا از او راجع به تیپ های یادش هنگام اجرای برنامه‌ها سوال کنیم می‌گویند .
« والله هنگام نام می‌گویند ، به خاطر این است که قبلا هیچ آلا روی نوشته ای که برای خواندن بین می‌مانند نمی‌خوانیم ، ولی بعدا این طور نیست من قبلا از روی نوشته می‌خوانم اما بعضی وقتها که نام حرف می‌زنم زبانم نمی‌گردد که کلمه را درست بگویم .
و خصمه‌ای هم که بعضی می‌کنند پلیدی سلفی خود را می‌خواهند برای این است . به خدا قسمم گرفته بودم از سال ۶۵ که این تیپ شد که شد .

مسافت عاشق را با دوبله فیلم شروع کرد و بعد به تلویزیون آمد ، سال هجده دار اجرای برنامه‌های روزانه موسمی تلویزیون است .
ژاله ۲۷ سال دارد و دبیمه طبیعی است .
دوستش می‌گویند که هنگام اجرای برنامه حالت دارد که عروقت باصطلاح در تیپ با می‌بندد ، الهیقا اول با بوردی خوشش نمی‌آورد ، ولی همیشه در تلاصحت است و سعی می‌کند هر چه زودتر در تیپ آه دوم با هم بزبان تا شبیه برنامه سولف شود و از او برنامه را ضبط کنند .



سیر و س اوهمی

اوهمی یکی از کسبیت که این هفته از طرف خوبان کابل دیده راک داشت . او کار هنری خویش را رسماً از سال ۱۳۲۴ با ورود به تارن بارید شروع کرد و شش سال در فرهنگ و هنر نام راکده می‌ساخت و هم ۵۰۰ یارای می‌کرد . در تونیز یون ملی کار خود را در مجموعه امیر اسلطان و سرکار اسلطان آغاز کرد و اکنون خود تهیه رتبه چند برنامه مستقل است . می‌گویند چون همین است موبل شیخ برنامه هایش در استودیو می‌ماند و پشت در تونیز قدم می‌زند و هر چند دقیقه ایشان سرش را از لای در می‌کنند او و از تصمیمات مستعار ها می‌پوشد :

« هنوز تمام نشده ؟ »

اوهمی از ادراج کرده یک دختر و یک پسر کوچک دارد . اما او از خودش تیر می‌گوید :

« چند گروه بچه و مطاف هشتاد تا نوزاد دارم . »

اوهمی را هملاک و نقش هاوران تالیف در مجموعه پهلوانان می‌بینیم ، به گفته خودش ، هاوران تالیف و اها و چهره داشته و پسر پسر بزرگ خود اوهمی است .

اوهمی از دامشدار تالیف این برنامه را از روی یادداشتی که از پندرش دارد تنظیم می‌کند .

او این نقش را خیلی دوست دارد . چندی پیش که سبک متاهلی را عمل کردند ، دوستان دست گرفته به سبک متاهلی به صورت تکیه بوده است !



حسین فندهار یان

این نویسنده جوان تونیز یون خویش چندین امیوار نسبت به پیروزان آذلی تونیز یون انتخاب خود می‌گوید :

« کسان دیگری هستند که طاسی انتخابی شمشون او من بیشتر است . مثل ابراهیم کرگین . »

فندهار یان مولد اردبیل است سال ۱۳۱۷ است و نسلی فزونی دارد . او قسمت فنی تونیز یون شمول کار است . چهره او را هر چه هنگام اجرا می‌بینیم دوامدار ها می‌بینیم . در ضمن غنیمت سرزانی را هم در تونیز یون می‌کنند . کار گویندگی را سه سال و نیم پیش شروع کرده است . از دست انگاری چالی که به آب داده در برنامه روز ها و روزنامه ها بوده است .

لقبه چیت بود که فندهار یان مشغول مصاحبه باشخصی بود که صدای یک نوازشی داشت . صدای لالی وار مصاحبه شونده کم کم او را به عالمی دیگر می‌برد و البته برای جانی نبودن عریضه فندهار یان بر لب پله را می‌گفت و سو را به خوانان آلیه تکان می‌داد .

او صحبت مصاحبه شونده که تمام شد در زمین روی صورت فندهار یان گرفت ولی فقه هار یان که هنوز در عالم خویش بود در برابر چشم های شغیب تاشاکران و مصاحبه شونده مدتی می‌گفت پله و سرش را تکان می‌داد .

این موضوع برای اهل ایالت قلمسور یان مدت ها باعث خنده و شوخی بود .



اسدالله بیمان

آذلی تونیز یون به عقیده موشک کاورس بیمان است . بیمان در حال حاضر سرپرست تونیز یون رکت است و سابقاً رئیس یونیه تونیز یون بود . او در فرهنگ و هنر و رادیو نیز سابقه کار دارد . او نویسنده ای است مسلط و خوش صدا و خنده دار .

یکی از همکاران سابق بیمان حکایت می‌کرد که :

« من مشغول پیش انجام بودم و بیمان مشغول برنامه ای بود که بسیار اخبار پیش می‌شد . دو زکی تو برنامه من اشتباهی پیش آمد و فلفلی که قرار بود فقط یک دقیقه اش نشان داده شود در حدود سه یا چهار دقیقه نشان داده شد . بیمان که از این موضوع عصبانی شده بود با قسمت تمام بین کلام :

« لالی این چه طرز کار کردن است ما ؟ حالا بایست باقی سر من و بین که چطور می‌باید برنامه پیش کرد . »

خلاصه من هم با کرمی و کرز تمام یارای سرش استادم تا طرز کار کردن را یاد بگیرم .

برنامه ، پیش آهنگ تجاری بود و فلفلی از یک فیلم بود . سگی می‌بایست بیاید استخوانی بماند بگیرد و بعد فیلم هلق شود .

ایشان هم با قسمت تمام شروع به کار کردند . مدتی کلامت و او بیمان بر کلامت که به من بگوید « حالا طرز کار کردن را یاد گرفتی ؟ » ، با منی وقت که بگوید فیلم را هلق کنند ، سبک آمد استخوان را برداشت و خلاصه موشکی بیمان موجه شد که سبک رفت بود پای خویشی و پایش را کرده بود بالا و پله ... »



ازوج کرگین

روزنامه کاک ما - ابراهیم کرگین با ستاره صبا محلی اخبار تونیز یون لقب داده اند . او مشغول روابط عمومی تونیز یون و سازمان جشنی و سرپرست برنامه دوم تونیز یون است . سی و سه سال دارد و مجرد است .

همکارانش می‌گویند عادت دارد که پیش از شروع برنامه با عداد یا خود نویسی روی کاغذی که روی میزش قرار دارد خطها و طرح های دوهی بکشد . همچنین برای او دست گرفته اند که پایه کار « اخبار شو » در تونیز یون ملی ایران بوده است .

کرگین به موسیقی کلاسیک و داستانهای مللی - بلفلی علاقه مند است . در محیط کار فعال و خستگی ناپذیر است .

پاترزه گوریل، سی‌وینچ اورانگوتان، هشتاد و پنج شمشیر و ۱۲۵ انسان در محلی به نام مرکز پژوهش پستانداران یرک (Yerkes)، در دانشگاه جورجیا به سر می‌برند. گوریل‌ها، اورانگوتان‌ها و شمشیرها همگی از علاقمندان تلویزیون هستند و با تماشای آن سرگرم می‌شوند. برنامه‌هایی وجود دارد که به‌طور ویژه، مورد علاقه‌ی آنهاست و خلاصه تلویزیون را با موزم معاوضه کرده‌اند!

این شایعه است یا حقیقت؟
آیا پس از بیست سال که از تکامل تلویزیون می‌گذرد، باید علاقه‌مندترین و مطلوبترین بینندگان آن را در میان موجوداتی یافت که تا تکامل طبیعی هنوز راه درازی در پیش دارند؟
آیا به راستی در جنگهای جورجیا اصول تکامل طبیعی دگرگونی خارق‌العاده و شگرفی یافته است؟

مجموعه‌ی بدترکیب گوریلی قراردادش، انداختم و آهسته گفتم: پس حقیقت دارد؟ می‌دانستم که کار به این‌جا می‌گردد.

دکتر روی شانام زد و گفت: ناراحت نشوید. میمونها از همه‌ی برنامه‌ها خوششان نمی‌آید اکثرآ به برنامه‌های پرهیجان و خشن توجه دارند. گهگاه هم فیلم مستند می‌بینند.

از خشم پریدم و فریاد زدم: «گهگاه هم فیلم مستند؟ ببیند به کجا رسیده‌ام! تلویزیون مهمترین وسیله‌ی سرگرمی و ارتباطات است که تاکنون بوجود آمده و میلیونها انسان طرفدار و علاقمند جدی آن هستند. حالا یک دسته میمون دارند همان برنامه‌هایی را که مردم تماشا می‌کنند، می‌بینند!»
تربیکتر رفتم و ادامه دادم: می‌دانید اگر این موضوع به خارج درز کند در افکار و روحیه‌ی مردم چه تأثیری می‌کند؟
چهره‌اش درهم رفت و... می‌دانم مقصود



میمون‌ها، تماشاگران پرو پاقرص بر نامه‌های خشن و پرهیجان تلویزیون



من چند ساعت پس از شنیدن آن شایعات به «یرک» رسیدم. باشتاب خودرا به اتاق کار رئیس مرکز رساندم. از مردی استرالیایی و گشاده به نام «جوفری بورن». حقیقت را جويا شدم و پرسیدم: آخر این دیگر چه جور شوخی است؟ میمونها که استعداد و هوش تماشای تلویزیون ندارند. تلویزیون مخصوص انسان است!
دکتر دستهایش را به نشانه‌ی نفی بالا برد و پاسخ داد: ببیند. قصد توهینی ندارم. ما این‌جا برای میمونها گیرنده‌ی تلویزیونی کار گذاشته‌ایم و واقعیت این است که آنها از تماشای تلویزیون، برای تفریح و وقت گذرانی خوششان می‌آید.
خودرا روی یک صندلی چرمی، که کنار

شما چیست.
چند وقت است که این کار را شروع کرده‌اید؟
چیزی نیست، چند ماه. این فکر وقتی به‌نظم رسید که شنیدم زنی در سانتا باربارا شمشیرهایی دارد به نام «بای». بای حالا ساکن این‌جاست، اما قبلاً مثل آقا‌ها زندگی می‌کرد و در کوکتیل پارٹی‌های شبانه‌ی سانتا باربارا در شمار میهمانان بود. می‌توانست برای خودش توی گیلایس، شراب بریزد، و حتی یک قطره‌ی آن‌را هم حرام نکند.
او خیلی به تلویزیون علاقه داشت. به‌خصوص به صحنه‌های خشنوت آمیز. یکی از صحنه‌های مورد توجه او زن بزنی کافه‌ی در فیلمهای وسترن

بود. هنگام تماشای این گونه صحنه‌ها از هیجان جیغ می‌کشید و بالا و پایین می‌پرید. و چیزهای دوروبرش را به سمت گیرنده‌ی تلویزیون می‌انداخت. رفته رفته «آرتیست بد» برنامه‌ها را شناخته بود، چون آرتیست بد همان کسی بود که خشنوت ودعا ایجاد می‌کرد. بای از تماشای او روی پرده خوش می‌آمد.
یک روز بای توی تلویزیون دید که دو شمشیرزه خانگی را خراب می‌کند. روز بعد خانگی خودش را به ویرانه‌ی میبل کرد.

من گفتم: خوب دیگر بدتر...
به فکر رسید که چون بای این قدر به تلویزیون علاقه دارد، لابد می‌توان سایر میمونها را به همین طریق سرگرم کرد. به‌این جهت درخواست تلویزیون مستعمل کردم و حالا صاحب ۱۵ گیرنده هستم. برویم نشانتان بدهم.

دکتر بورن با قدمهایی سریع از دفتر کارش در آمد و من با عجله از پی او می‌رفتم. دکتر رو بمن کرد و گفت: این که میمونها تلویزیون دوست دارند مهم نیست. نیروی بینایی‌شان قوی‌است و از نظر تشخیص آدمهای روی پرده مشکلی ندارند. ما میمون‌ها داشتیم که می‌توانست عکس میمونها را از عکس انسانها تفکیک کند. یعنی عکس میمونها را یک طرف بگذارد و عکس آدمها را طرف دیگر. تنها اشکال کار او این بود که هر وقت به عکس خودش می‌رسید آن را روی عکسهای آدمها می‌گذاشت!

من بادیر باوری به دکتر نگاه می‌کردم. او باشتاب از راهرو می‌گذشت و از کنار آزمایشگاهها که پنجره‌های شیشه‌ی داشتند، رد می‌شد. تکنیسین‌های سفید پوش روی موجودات کوچک پشمالو خم شده و کاری انجام می‌دادند.

دکتر تبسمی کرد و گفت: ما بعضی وقتها به این‌جا می‌گوییم، شهر میمونها. مجموعه‌ی پستانداران ما شاید در تمام دنیا بی‌ظنیر باشد. یک گوریل سالم در بازار آزاد پنج هزار دلار قیمت دارد. «میمونهای بزرگ» پستانداران بدم و بزرگی است که می‌توانند بایستند و تقریباً مثل انسان با قامت راست راه بروند. از قبیل گوریل، اورانگوتان، شمشیرزه و گیبون.
دکتر خیلی با عجله و تند راه می‌رفت. من عقب افتاده بودم. با چند گام بلند خودم را به او رساندم.

می‌دانید؟ میمونها از بیکاری خسته و عصبانی می‌شوند. حتی بیشتر از ما آدمها، چون ما لااقل می‌توانیم کتاب بخوانیم، اما میمونها ناراحت و عصبانی می‌شوند، بعضی وقتها هم به حال اغما می‌افتند. به‌خصوص میمونهای که باید از نظر آزمایش تنها باشند به علت دوری از دوستان خود شیدنا احساس تنهایی می‌کنند.

از در عقب ساختمان در آمدیم و به ردیف دراز قفسها رسیدیم. در هر قفس دو میمون صورت های خودرا به میله‌های آهنی چسبانده بودند. بیرون هر قفس، در یک ردیف مرتب، دستگاههای گیرنده‌ی تلویزیون قرار داشت. روی پرده صحنه‌ی از یک فیلم سالهای ۱۹۴۰ ارول فلین دیده می‌شد.
خودرا شاهد صحنه‌ی باور نکردنی و ترس انگیز یافتم. یکه خوردم.

دکتر بورن از کنار قفسها می‌گشت. میمونها را با اسم مخاطب قرار می‌داد و با آنها خوش و بش می‌کرد:

«صبح بخیر، وندی. صبح بخیر، سوندا»
به یک زوج شمشیرزه اشاره کرد: «دیروز متوجه شدم که این دو سخت سرگرم تماشای اپرای سبک هستند. بیش از یک ساعت و نیم تکان نمی‌خورند. البته مقصود این نیست که داستان اپرا را هم دنبال می‌کردند، اما لااقل از تماشای حرکات بازیگران لذت می‌بردند.»
چند میمون در جواب دکتر نگاه سرسری به او انداختند و بار دیگر تماشا را از سر گرفتند. کمی جلوتر اورانگوتان بزرگی به نام «سیا» در قفس انفرادی خود لمیده بود، هویج گاز می‌زد و سرگرم

جانى هالیدی در تلویزیون

● جانى هالیدی هنر پشه و خواننده فرانسوی بعد از موفقیتش در فستیوال سانرمو بخاطر آهنگ «دوست دارم» قرار داد جدیدی را برای شرکت در يك فیلم ایتالیائی امضاء کرد. هنوز فیلمبرداری فیلم مذکور بیابان نرسیده بود که تلویزیون فرانسه او را برای شرکت در يك وارپته به فرانسه دعوت کرد. این برنامه موزیکال که مدتهاست ضبط آن بیابان رسیده و حتی به تلویزیون های سایر کشور ها نیز فرستاده شده است باعث آن شد که بار دیگر در موزیکال جدیدی که بکارگردانی «میشل آرنولد» برای تلویزیون فرانسه تهیه خواهد شد شرکت کند. گفته شده است موفقیت بیشتر هالیدی بخاطر رقصها و دکورهای جالبی بوده است که تلویزیون فرانسه برای او تدارک دیده است.



این مرحله دیگر وحشتناک و قبول نکردنی است. میمونها برنامه انتخاب کنند؟! او گفت: آنچه می بینید به هیچ وجه جنبه تجربی جدی ندارد. این فقط نوعی سرگرمی است برای وقت گذرانی در مواقعی که با... دکتر ها و تکنیسین های مرکز... کار نمی کنند. این کار چیزی نیست جز وسیله ای برای رفع خستگی. میمونها می نشینند غذا می خورند و برنامه تماشا می کنند. من به آرامی پرسیدم: لطفا بگویید آیا به این ترتیب بین ما و میمونها چه تفاوتی باقی می ماند؟ دکتر بورن مکث کرد، چهره اش درهم شد و گویا در پی جواب بود. من مانع شدم و گفتم: متشکرم. به اندازه ای کافی تماشا کردم.

— نمی خواهید بقیه ای قسمت های مرکز تحقیق ما را بازدید کنید؟ موسسه ما در نوع خود کم نظیر است. ما آزمایشگاه های مختلف برای مضمونیت شناسی، درد شناسی، زیست شناسی اجتماعی، بافت شناسی، درد شناسی بافتی، فیزیولوژی عصبی، زیست شناسی روانی، تشریح، مردم شناسی فیزیکی، تشریح اعصاب و فیزیولوژی بصری داریم. جواب دادم: «نه، متشکرم. وقت دیگری می آیم.» باهم از کنار قفسهای میمونها که داشتند —



به نظرم با حالتی ابلهانه — به يك برنامه ای ابرای سبک نگاه می کردند، گذشتیم. دکتر جلوی در با من خداحافظی کرد و گفت: امیدوارم مطلب مستگیرتان شده باشد. آن روز در بازگشت از مرکز تحقیقات مرکز، وقتی در چمن دانشگاه جورجیا قدم می زدم، در این فکر بودم که آیا باید خبر وقایع جنگل جورجیا را در اختیار مردم دنیا گذاشت یا نه؟ می اندیشیدم که سالها وقت لازم است تا برای میمونها برنامه های تلویزیونی خاص تهیه شود، تا گوریلها به ایستگاههای تلویزیونی بنویسند که میل دارند فلان برنامه پخش بشود، تا تبلیغات چی هامتوجه بشوند که بازار میمونها هنوز دست نخورده است، تا...

روبر گرداندم و به مرکز تحقیقات نگاه کردم. آیا در پس آن ابروان آویخته و پشمالوی میمونها، در مغز آنها هنگامی که چپاچه می زنند و برنامه های تلویزیونی می بیند چه می گذرد؟ موقی که فیلم مستند می بینند در سرشان چه می گذرد؟

تماشای قسمتی از يك شوی تلویزیونی بود. دکتر بورن گفت: ما سعی کردیم با اسباب بازی سرگرم شان کنیم، اما آنها هرچه که گیرشان بیاید، اوراق می کنند. تلویزیون بهترین وسیله سرگرمی آنهاست. من گفتم: ای کاش این حرف را نمی زدید. در شیرخوارگاه — بله شیرخوارگاه — دسته ای از میمونهای کوچک (برفی با پیش بند) روی زمین نشسته و سرگرم تماشای تصاویر تلویزیونی بودند. دکتر بورن با تسمی گفت: درست مثل بچه ای آدم ها. از همان لحظه ای که تلویزیون را به این جا آوردیم به تماشای آن علاقمند شدند.

همه چیز غیر واقعی می نمود. نزدیک به يك ساعت میان قفسها، آخورها و میدانهای بازی جانوران گردش کردیم و به تماشای جانورانی که دورگیرنده ها حلقه زده بودند پرداختیم. بعضی پاها را روی هم انداخته بودند و بعضی دیگر دهانشان باز مانده بود و برخی هم به زرده ها آویخته، تماشا می کردند. در تمام این مدت من گمان می کردم که به آزمایشگاه يك دکتر فرانکشتین دیگر پا گذاردم که پنهانی سرگرم ساختن موجودات پست تر از انسان است تا به خاطر سرگرمی خود آنها را به جان انسانها بیندازد.

حتی در آن هنگام مطمئن بودم که مردم در میدانچه ای شهر جمع شده با خشم حرف می زنند و مشعل ها را برای یورش به قلعه ای این فرانکشتین جدید بفرورخته اند. دکتر گفت: بهتر است کمی غضبتر بروید. بعضی میمونها آب در دهان خود نگه میدارند و وقتی بیگانه ای می آید و نوازش شان می کند، آب را به صورت او می پاشند. از تماشای واکنش آدمها خوششان می آید.

با عجله خودم را از دسترس میمونها دور کردم. پس آنها هم از این شوخیها بلد هستند! با دکتر بورن به بازدید خود ادامه دادیم. او گفت: البته نمی توانم بگویم که آنها برنامه ای تلویزیونی مورد علاقه ای دارند. همه چیز را تماشا می کنند. ما به يك دستگاه ضبط فیلم ویدئو احتیاج داریم تا برنامه های خاصی تهیه کنیم و به آنها نشان بدهیم، ولی در حال حاضر هیچ نمی دانیم چه انگیزه ای آنها را وامی دارد يك برنامه را بر برنامه دیگر ترجیح بدهند. می توانیم برای تلویزیون کاستی خود، که با فیلمهای ویدئویی مخصوص کار می کند، دکمه های رنگی کار بگذاریم: رنگ قرمز برای وسترن، آبی برای ابرای سبک، سبز برای فیلم مستند، زرد برای فیلم مسابقات. این طوری به میمونها فرصت انتخاب می دهیم و می توانیم واکنش آنها را مطالعه کنیم.

جنبه‌های مردمی يك مشكل

جوانی که چندین سال است در آلمان بسر می‌برد، برای دیدار خانواده‌اش به تهران آمده بود. او که در همان آلمان گواهینامه رانندگی گرفته و با اتومبیل خودش مسافرت می‌کرد، در مدت ۲۰ روزی که در تهران بود بیش از بیست بار تصادف کرد و جالب این بود که در تمام این تصادف‌ها، کارشناس فنی او را بی‌گناه تشخیص داد یعنی در واقع این دیگران بودند که باو می‌زدند و چون اتومبیل قرص و محکمی داشت در برخورد با ماشین‌های شبه مقوای وطنی ککش نمی‌گرید و آنکه می‌زد، بالب و لویچه آویزان و اتومبیلی که برای صاحبش شکلک درمی‌آورد، ناچار بود مبلغی نیز به‌عنوان خسارت و جریمه بپردازد و دوست ما، در مدت اقامتش در ایران، از این راه - به قول خودش - کلی کاسب بود!

ازش پرسیدیم :
چرا همه‌اش به اتومبیل تو می‌زنند؟ ماهم صبح تا شام توی همین شهر رانندگی می‌کنیم و اگر بناباشد هر روز تصادف کنیم اصلا بکار و زندگیمان نمی‌رسیم .

خندید و گفت :
دلیلش خیلی ساده است. شامه به این بی‌نظمی عادت کرده‌اید و با خلاف خودتان خلاف دیگران را جبران می‌کنید. مثلا وقتی یکی از خط خودش بطرف مسیر تو منحرف می‌شود تو هم به خط آن دیگری منحرف می‌شوی و در نتیجه با قیقاچ رفتن از تصادف جلوگیری می‌کنید. اما من هنوز به این روش رانندگی عادت نکرده‌ام . من وقتی خط مسیری را راست گرفته‌ام و می‌روم ، به خیابان‌های شهر های آلمان اصلا تصورش را هم نمی‌کنم که ممکن است اتومبیلی که در سمت چپ یا راست من حرکت می‌کند یکباره هوس کند بخطر من تجاوز کند آنهم چنان آرتیستیک و بدون هیچ چراغ و علامتی ! بنابر این وقتی او منحرف می‌شود من همچنان براه خود ادامه میدهم و طبیعی است راننده متخلف بماشین من می‌زند و ناچار باید جریمه و خسارت بپردازد . یا مثلا وقتی در یک خیابان اصلی چهل متری می‌رانم ، باور نمی‌کنم که ممکن است آقای راننده‌ای از یک کوچه شش متری بدون توقف و بی هیچ علامتی به سرعت داخل خیابان اصلی شود و به اتومبیل من بزند ! جالب اینکه این تخلف‌ها و قیقاچ رفتن‌ها و ویراژ‌ها اغلب در خیابان‌های اصلی شهر و در واقع در برابر دیدگان پلیس انجام می‌گیرد بدون اینکه مامور خوبی بابرو بیابود . فقط وقتی تصادف می‌شود - البته آنهم با دست که یکساعت فاصله - سرو کله پلیس پیدا می‌شود و قضیه را فیصله می‌دهد . . . این فیصله دادن هم چندین آسان نیست چون طرف متخلف با وجود محرز بودن خلافتش حاضر نیست زیر بار برود و میکوشد بزور قسم خوردن و حضرت عباس و حتی گریه و التماس خود را بی‌گناه و مبری جلوه دهد !

گفت :
مگر در آلمان پلیس چه کار می‌کند ؟
سری تکان داد و گفت :
در شهر های آلمان پلیس نه تنها در داخل شهر تمام اتومبیلیا را زیر نظر دارد بلکه حتی در جاده ها و اتوبانها راننده ها را با هلیکوپتر کنترل میکند و ممکن نیست راننده‌ای خلافتی بکند که پلیس نبیند یا ندیده بگیرد . اگر چنین کنترلی نباشد اصلا رانندگی

در خیابانهای شهر های آنجا غیر ممکن می‌شود . گذشته از این خود مردم نیز مقررات را بطور کاملا جدی رعایت می‌کنند و من در مدت این چند سال بیاد ندارم که دیده باشم يك راننده آلمانی از چراغ قرمز بگذرد ، یا حق تقدم عابر پیاده را رعایت نکند ، یا به تقدم عبور راننده های دیگر بی‌اعتنا باشد و بطور کلی یکی از خلافت‌های مضحك راننده های تهران را مرتکب شود . این دوست دانشجو بدنبال حرفهای میگفت :

برای من عجیب تر از همه ، بر خورد راننده های متخلف با آدم است . طرف بدون ملاحظه می‌آید و می‌گوید به ماشینت و بعد هم شروع میکند به خنده های تمسخر آمیز و بی‌نک . . . این مرحله اول ماجرا است . بعد که متوجه خطایش میشود تازه طلبکار از آب درمی‌آید و شروع به داد و بیداد می‌کند ، اما وقتی کارشناس فنی می‌رسد و او را متخلف می‌شناسد ، صحنه سوم آغاز میشود : آقای طلبکار بگریه و التماس می‌افتد و با خواهش و تمنا و اظهار ادب و ارادت می‌کوشد دل شما را بستم بیابورد و تا شاید از تقصیرش بگذرید و از پرداخت خسارت معافش بناریدند این صحنه های مضحك و مشمئز کننده که نشانه ضعف شخصیت افراد است بیش از نض عمد تصادف و صدمه مالی باعث تاسف است .

دوست عزیز ما در پایان روز بیستم فرار را بر قرار تر ترجیح داد و با آلمان بازگشت با این تصمیم که اگر بار دیگر بایران آمد با اتومبیل نیاید و برای همیشه فکر رانندگی در شهر « دلرایی » تهران را بطلاق نیسان بیفکند !

اما این مشکل ظاهرا برای مردم تهران جاودانه است و حل نشدنی .
پلیس و راهنمایی آخرین راه حل را نرده کشی میان خیابانها دانست که نشانه بی‌اعتمادی کامل پلیس به مردم (از پیاده و سواره) بود که میخواست با دیوار کشی در وسط خیابانها مانع تخلف پیاده ها و راننده ها بشود و دیدیم که توفیقی در این کار نبود . مهندسین ترافیک شهرداری هم چند سال پیش با چیدن بلوک‌های سیمانی وسط خیابانها و آن خط - کشی های چه اندر قیچی ، اینکاری بکار زدند و بودجه‌ای را بجاه ویل‌ریختند بی آنکه به راستی ثمره‌ای حاصل کند .

و حالا ظاهرا همه خسته شده‌اند و این مشکل را به امان خدا رها کرده‌اند تا شاید خود به خود به‌راه حلی منجر شود و مرور زمان این گره را بگشاید ! مردم هم که کوشش در این راه نمیکنند ، حال آن‌که این مشکل راه‌حلهایی دارد که مهمترین آنها را میتوان چنین خلاصه کرد :

۱- کنترل شدید و مداوم پلیس - پلیس تهران در امر ترافیک هرگز شدت عمل و کنترل همه جانبه‌ای نداشته است . البته این بدان معنی نیست که پلیس کم جریمه می‌کند تا مثلا در نصب تابلو و خط کشی خیابانها کوتاهی می‌ورزد . نه ، شاید پلیس راهنمایی تهران از پلیس تمام شهر های جهان بیشتر جریمه از مردم بگیرد اما این بر گهای جریمه برای چه تخلفی صادر میشود ؟ بیشتر برای تخلف « توقف ممنوع » که از مردم بدبختی که بخاطر نبودن پارکینگ ناچارند اتومبیل خود را کنار خیابان رها کنند اخذ میشود . اما من تاکنون ندیده‌ام پلیس ، راننده‌ای را که از سرعت

مقرر در داخل شهر تجاوز کرده متوقف و جریمه کند یا از راننده‌ای بخاطر انحراف بچپ یا خلافت‌های دیگری از این قبیل بازخواست کند. اصولا در این شهر همه گونه رانندگی مجاز است به شرطی که تصادف نکند چون فقط بعد از تصادف است که متوجه خلاف شما می‌شوند . و حتی من بسیار دیده‌ام اتومبیلیهای پلیس راهنمایی که قیقاچ می‌روند ، از عبور ممنوع می‌گذرد ، به چپ و راست منحرف میشوند و راننده های آنها بدتر از بنده و شما رانندگی می‌کنند . . . و رطب خوردمنع رطب هم می‌کند ! اما چون ؟

البته گاه و گداری مامورین پلیس را در خیابان می‌بینیم که سخت مراقب بنظر میرسند و حتی عابرین پیاده را جریمه می‌کنند اما این مراقبت چند روز طول میکشد ؟ فوئش سه یا چهار روز . . . بدش باز هم همان آش است و همان کاهه . . .

بفرمودید اگر پلیس راهنمایی تهران یکسال و حتی شش ماه تمام قوای خود را تجهیز کند و امر ترافیک شهر را صمیمانه زیر کنترل بگیرد و هر گونه تخلفی را بی اغماض مورد مجازات قرار دهد ، این مشکل به معنی واقعی کلمه حل خواهد شد چون در این مدت مردم خواه ناخواه مقررات را رعایت خواهند کرد و بالطبع این تبعیت از مقررات در اثر مداومت برایشان بصورت يك عادت در خواهد آمد . اما با يك دو روز و حتی يك هفته و یکماه کنترل آنهم کنترلی توأم با « بزگواری » و « آقا منشی » پلیس هر گز نتیجه‌ای عاید نمیشود .

۲- وسایل ارتباط جمعی ، رادیو و مطبوعات و تلویزیون ، این مساله را بطور جدی‌تری مورد توجه قرار دهند و با توجیه مساله برای مردم و ایجاد اعتقاد و اطمینان به صداقت پلیس از اذهان مردم و اینکه تمام این کوشش‌ها واقعا برای تامین سلامت و رفاه بیشتر برای خود مردم است به پلیس در راه انجام وظایف سنگینش یاری کنند . . . و تعظیم اینکه رانندگی صحیح و اصولی امری شخصی و اخلاقی است و نشانه شخصیت و فرهنگ يك فرد است و در واقع ربطی به پلیس ندارد .

مثلا همین تلویزیون خودمان ، لازم نیست که حتما در هفته يك برنامه به عنوان شهربانی یا پلیس و راهنمایی داشته باشد. تا در طی آن مسائل مربوط به ترافیک و رانندگی را برای مردم مطرح کند چون همان جنبه « خاص » بودن برنامه باعث میشود که مردم بآن توجه نکنند و جدی‌ش نگیرند . این امر ، یعنی آشنا کردن مردم با مسائل مربوط به ترافیک و لزوم رعایت اصول صحیح و انسانی رانندگی ، باید صورت مداوم و متنوعی داشته باشد و بشکلی گیرا و موثر لایزلی برنامه های مورد علاقه مردم گنجانده شود تا واقعا نتیجه‌ای به دست آید . در هفته های اخیر نمونه هایی از این نوع « میان پرده » ها در برنامه های تلویزیون دیدیم که به عقیده من جالب و امیدوار کننده بود و بدست که در ادامه و توسعه بخشیدن بدانها کوشش مجدداه تر معمول شود که هم ختمتی است و هم لطفی به برنامه ها می‌بخشد .

البته اقدامات دیگری هم از قبیل تعریض خیابانها و غیره باید همزمان با این امور انجام گیرد که من به‌بحث در باره آنها نمی‌پردازم چون تنها مشکل را از نظر مردمی و انسانی مورد توجه قرار داده‌ام .

بر نامه‌های هفتگی
تلویزیون ملی ایران
و
تلویزیون‌های
آموزشی و امریکا
و
راديو ايران



برنامه های تلویزیون ملی ایران برنامه اول (تهران-همدان) (کانال ۷)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

۱۷۳۰ - کودکان - بازی بازی
این بار نیز دلقکها یا بول بچه ها « بابا قندی بزرگ و بابا قندی کوچک » با بازیهای جالب و تفریحی کودکان را سرگرم می کنند .

۱۸ - اخبار
۱۸۱۰ - کتاب و توجواتان
کتاب : کوههای سفید اثر جان کریستوفر از جمله کتابهایی است که در آن مسائل طبقه جوان توجه کامل شده است . برنامه این ساعت اختصاص دارد به نقد و بررسی کتاب کوههای سفید از دیدگاه زندگی و دیدگاه های نسل جوان - این کتاب را ژرژ باکانفی به فارسی ترجمه کرده است .

۱۸۳۰ - نوسن
با شرکت وینترریوز
۱۹ - دامبی و پسر
عنوان فیلم این ساعت « فرار » است دامبی از بیماری نجات میابد اما با استخفگیرها و شرور بیش از حد همسرش را می آزارد تا آنجا که شوهرش را ترک می کند .

کارگردان : جون کوئت - هنریشه : جان کارمن
۱۹۳۰ - نغمه ها
با واریته رقص و آواز شروع می شود که در آن گروهی دختر و پسر شرکت دارند . پس از واریته رقص و آواز ، خانم پروتو ، آقای افشین و ژاکسین دختر ونگن هر یک برنامه ای اجرا میکنند و سپس نوبت به گروه فلاورز میرسد و در پایان خانم طلیعه برنامه آواز خود را اجرا می کند .

۲۰ - اخبار
۲۱ - قرعه کشی - درباره کنکور
۲۱۳۰ - مسابقه چهره ها
این بار چهره مضی برنامه گذشته « بنال » باید آنرا معرفی کند از صنف ماهی فروشان است .
۲۲ - فیلم سینمایی

جمعه

۱۱۳۰ - کارگاه موسیقی
برای آشنایی بیشتر کودکان با اصول موسیقی ، این هفته نیز برنامه یادگیری کار با سازهای « کسارل ارف » که قسمتی از آنرا هفته قبل دیدید ادامه می یابد .

۱۲ - باگربانی
۱۲۳۰ - رنگارنگ
بخشی در باره نمایشگاههای مد و سالن های زیبایی جهان و اشاره ای به پدیده های جدید هواپیمایی و تکنولوژی .

۱۳ - مصاحبه مقام امنیتی
۱۴۳۰ - سرزمین عجایب
این فیلم را « هاری هاریس » کارگردانی کرده و در آن « گساری کالسوی » « رینالند » و دان مارشال شرکت دارند .

۱۵۳۰ - رویداد های جهان
بررسی حوادث مهم هفته در ایران و جهان
۱۶ - فوتبال - ترانه

مسابقه بین تیمهای استوک سیتی و اوورتون مربوط به جام باشگاههای انگلستان .
۱۷ - راه آهن : فیلم توفان قرمز
با شرکت : دیل رابرتسن - گاری کالینز
کارگردان سامول فولر
۱۸ - اخبار

۱۸۱۰ - سرگرمیهای علمی
۱۸۳۰ - موسیقی ایرانی
سیمین خانم - جوهری سعیدم - کوروش و مرجان بترتیب ترانه های حاصل صحبت شبلی ستاره - غروب ساحل - تنهایی و وای ازل را اجرا می کنند .

۱۹ - راهی پرنده
با شرکت « سالی فیلد »
۱۹۳۰ - مسابقه صندوق شانس
۲۰ - اخبار
۲۰۴۵ - موسیقی
پریوش - زهره - بی تا و افخم همراه با ارکستر فرهنگ و هنر ترانه هائی اجرا می کنند .

۲۱ - پهلوانان
دنباله داستان « راه حقیقت » که قسمت اول آن هفته گذشته بخش شد ، شجاع الدوله و صمدخان که نقشه قتل پهلوان نایب را نقش بر آب دیدند این بار نقشه های دیگری می کنند .
۲۲ - فیلم گرفتار
با عنوان « متهم » - با شرکت « رابرت واگنر »

شنبه

۱۷۳۰ - تدریس زبان انگلیسی
۱۸ - اخبار
۱۸۱۰ - کودکان

سیری در داستانهای تاریخی ایران با عنوان « از گذشته های دور » . قسمت دوم برنامه ، « چشم چشم و ابروست » که طرحهایی از بهار می کشند و طرح نامهای را که مجری برنامه کشیده است بایستی بگویند مربوط به چه کسی و با چه چیزی است .

۱۸۳۰ - درجهان ما (فیلم مستند)
۱۹ - مجله تلویزیونی نگاه
بررسی مساله تصادف و راه جلوگیری از آن - درمان واریس پا - استفاده از زیور آلات برای آقایان . طرز ساختن کلاه گیس و طریقه استحمام نوزاد است در ضمن آلبانو خواننده ایتالیائی یکی از آهنگهای جالب خود را اجرا میکند .

۱۹۳۰ - آرزو های از دست رفته
قسمت بیست و یکم . این فیلم را « مورس کازانوو » کارگردانی کرده و بر مبنای داستان رمان نویس بزرگ فرانسه . اونوزدویناژاک تهیه شده است .

۲۰ - اخبار
۲۰۴۵ - درباره کنکور
۲۱ - خانه قهر خانم
مرد تازه واردی که به خانه قهر خانم می آید ، نصرت برادر « کریسم کوچک » است که چندی پیش در خانه قهر خانم بقتل رسید و امشب ناگهان وارد این خانه می شود . از سوی دیگر اوس کاظم در برابر اصرار مادر زلتش از آنخانه می رود اما اگر می را تهدید به طلاق می کند .

۲۱۳۰ - فیلم هاوایی
با شرکت : جک لرد و جیمز مک آرنور
۲۲۳۰ - چهره ایران

پهلوانان ، جمعه ساعت ۳۱ - برنامه اول
و شبکه سرتاسری

اخبار تلویزیون ملی ایران ، برنامه اول و شبکه
ساعت ۲۰

کارگاه موسیقی کودکان صبح جمعه ساعت ۱۱:۳۰
از برنامه اول و شبکه سرتاسری



یکشنبه

۱۷:۳۰ - تدریس زبان آلمانی
۱۸ - اخبار
۱۸:۱۰ - کودکان - « ما و شما »
در آغاز نامه‌های چند تن از کودکان خوانده می‌شود و نظرات و خواسته‌های آنان مطرح و به‌سئوال‌هایشان پاسخ داده می‌شود. در پایان از کودکان بازبگر برنامه کانون گرم خانواده دعوت می‌شود که میهمان هفته این برنامه باشند.
۱۸:۳۰ - واریته شش هشتم
۱۹ - ایران زمین
حمايه های ملی - بختی دربار شاهنامه فردوسی توسط استاد ذبیح‌الله صفا
۱۹:۳۰ - دور دنیا
ادامه مسافرت‌های « بی‌روباب » قهرمانان فیلم به سرزمین‌های تازه که در آنجا وقایعی برای آنان روی میدهد.
۲۰ - اخبار
۲۰:۴۵ - روکامبول - با شرکت: میشل یون - موريس شوالی
۲۱ - جایزه
عنوان فیلم این ساعت « صبح دوشنبه » است. استیو مک کوئین بازیگر زبردست سینما این بار نیز در نقش « جاش » سبب می‌شود تا چارلز پولهانی را که از صندوق بصرقت برده است برگرداند.
۲۱:۳۰ - شهر آفتاب
معرفی کتابهای جدید هفته
۲۲ - موسیقی فرهنگ و هنر
ارکستر سازهای زهی چند قطعه موسیقی ایرانی اجرا می‌کند و پرپوش همراه با این ارکستر ترانه « لیلی » را میخواند.
۲۲:۳۰ - ستارگان:
دختر یک مأمور پلیس که خطر مرگ تهدیدش می‌کند توسط شخصی نجات می‌یابد. پدر این دختر چندی بعد در جستجوی یک قاتل است و این قاتل کسی جز نجات دهنده دختر او نیست. نام فیلم این هفته از سری ستارگان « دین و شرف » است.

دوشنبه

۱۷:۳۰ - تدریس زبان انگلیسی
۱۸ - اخبار
۱۸:۱۰ - کودکان
رنگ کردن تابلو ، کار تازه‌ایست که کودکان در برنامه « چکار کنیم » یاد می‌گیرند. تابلوهایی که هفته پیش با چوب اره درست کرده‌اند با دستورمربی و مجری برنامه رنگ می‌کنند.
۱۸:۳۰ - دانش
فیلمی از فعالیتهای موسسه رازی که برای معرفی بیشتر موسسات علمی ایران، از طرف تلویزیون ملی تهیه شده است.
۱۹ - دکتر کیلدر
عنوان فیلم این ساعت « سودجویان » است. پدر جین وین بیمارستان در همان بیمارستان بستری می‌شود و پس از مدتی میمیرد. مساله پرداخت هزینه کفن و دفن و چند مساله‌های دیگر موضوع فیلم این ساعت است که شاید وقوع این حوادث خواهد بود. هنرپیشگان این فیلم « ریچارد جنبرگن » و « ریچارد میسی » هستند.
۲۰ - اخبار
۲۰:۴۵ - فیلم الناس
۳۱ - سرزمینهای سبز
با شرکت: ادا گابور - ادی آلبرت.
کارگردان: ریچارد آل پیر.
۳۱:۳۰ - چشم انداز
دنباله سیر و بررسی در تاریخ دو هزار و بانصد ساله شاهنشاهی ایران.
۲۲ - آژیر
۲۲:۳۰ - روزها و روزنامه‌ها

سه‌شنبه

۱۶ - آموزش روستایی
۱۸ - اخبار
۱۸:۱۰ - واریته غربی
۱۸:۳۰ - آقاخبره
۱۹ - آنچه شما خواسته‌اید
۱۹:۳۰ - مسابته هما
۲۰ - اخبار
۲۰:۴۵ - سرکار استوار
راز قتل‌های پی در پی با وجوه تشابه یکسان استوار را کلافه کرده است. شش نفر از این متولین که هر شش نفر تازه عروس بوده‌اند بصورت مشابه قتل می‌رسند. « هفتمین قربانی » که عنوان برنامه این ساعت است با گزارش سرکار استوار به مرکز و دخالت سروان پرده از راز این جنایات برمیدارد. جنایاتی که متول با پای خود به‌سوی آنها میرفته است.
۲۱:۳۰ - تا ابدت کسی زنده نیست
با شرکت: جان گارفیلد - جرالدين فيتر جرالند و والتر برنارد.

چهارشنبه

۱۷:۳۰ - تدریس زبان انگلیسی
۱۸ - اخبار
۱۸:۱۰ - کودکان
در برنامه « قصه ، قصه ، بچه‌ها شاهد تلاش « ایسون و والسون » برای نجات ملا و پسرش خواهند بود. با هم کتاب بخوانیم : که کتاب بادکوک قرمز بررسی میشود و بدو نامه کودکان پاسخ داده میشود.
۱۸:۳۰ - باگزبانی
۱۹ - مسابته تلاش
۲۰ - اخبار
۲۰:۴۵ - الوگگ
برنامه این ساعت اختصاص دارد به اجرای کمپنی رومئو و ژولیت.
۲۱ - فرعه کتی بانک عمران
۲۱:۳۰ - روزهای زندگی
با هنرنمایی: مکدونالد کری و کارگردانی « جویبار » طی یک سلسله حوادث « مری » به پندرش تلفنی اطلاع می‌دهد که مایل است بمنزل برگردد.
۲۲:۳۰ - هفت شهر عشق

برنامه های تلویزیون ملی ایران

برنامه دوم (تهران) (کانال ۴-۹)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

برنامه دانش ساعت ۱۸:۳۰ روز دوشنبه



سیمین غانم در برنامه موسیقی ایرانی جمعیات
۳۴ - برنامه دوم

چهارشنبه

- ۱۹:۳۰ - جهان حیوانات
- ۴۰ - اخبار
- ۴۱ - سیمای شجاعان
- ۴۲ - موسیقی اصیل ایرانی
- ۲۲:۳۰ - بیا بگوئید
- ۲۳ - نگاهی بگذشته
- ۲۳:۱۵ - کاوش
- با عنوان « تخم مرغ خوب »
- ۲۳:۳۰ - اخبار

سه‌شنبه

- ۱۹:۳۰ موسیقی ایرانی
- ارکستر فرهنگ و هنر آهنگی از رضا وحدانی بخش می‌کند بسرپرستی اوفلیا پرتو. در این برنامه زهره ترانه مستی را میخواند.
- ۴۰ - اخبار
- ۲۱ - جولیا
- کارگردان - راین جانسون
- ۲۱:۳۰ - دانش
- ادامه بحثهای روان‌شناسی است که بصورت سریال بخش می‌شود.
- ۲۲ - فیلم ویژه
- زندگی مریلین مونرو
- ۲۳ - ایران زمین
- سرگذشت‌هایی از تهران - در این برنامه آقای محمد تنی مصطفوی راجع بدتاریخ شهر تهران گفتگو میکند.
- ۲۳:۳۰ - اخبار

یکشنبه

- ۱۹:۳۰ - کانون خانواده
- گفتاری درباره فواید سرگرمیها - طرز تهیه و اجرای یک برنامه تفریحی و سرگرم کننده توسط هنرمندیکه بعنوان میهمان هفته در برنامه شرکت دارد - استفاده از سرگرمیها و بازیهای تفریحی در دوران کهنولت و بازنشستی.
- ۴۰ - اخبار
- ۴۱ - دانش پالکی
- اجیر کردن آدمها برای قتل در میان طبقه دزدان و قاتلین حرفهای سابقه‌ای طولانی دارد، اما این بار این نقشه در برنامه دانش پالکی کشیده می‌شود و حسین آقا دو نفر را بر کشتن یکنفر اجیر می‌کند.
- ۴۲ - موسیقی کلاسیک
- ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران چند اثر از هایدن با نوازی استفن پوپوف با رهبری توماس کریستین دیوید اجرا می‌کند.
- ۲۲:۳۰ - اسرار شهر بزرگ
- با شرکت « پال بورگ »
- ۲۳:۳۰ - اخبار

دوشنبه

- ۱۹:۳۰ - ادبیات جهان
- زندگی و نمونه‌هایی از شعرهای تصویری « بوردورنار » شاعر قرن شانزدهم فرانسه همراه با بحثی پیرامون پیدایش مکتب « شیاد » و تأثیر آن بر آثار شاعران و نویسندگان فرانسه پس از قرن شانزدهم.
- ۴۰ - اخبار
- ۴۱ - مسابقه جایزه بزرگ
- مسابقه بین دبیرستان « سرجان » و دبیرستان « کمال پسران » انجام می‌گیرد.
- ۲۱:۳۰ - موسیقی اصیل ایرانی
- ۲۲:۰۰ - داستانهایی جاوید ادب پاریس
- داستان « لیبک » آلفرود اقباس از شاهنامه فردوسی داستانی از بهرام گور
- ۲۳ - فانوس خیال
- ۲۳:۳۰ - اخبار

پنجشنبه

- ۱۹:۳۰ - ورزش
 - ۴۰ - اخبار
 - ۴۱ - برادران کارامازوف
 - ۲۱:۳۰ - می‌می چه میدانست؟
 - کارگردان « درک مارتینوس »
 - ۲۲:۳۰ - ذهن و زبان
 - بحثی درباره مساله « وراثت » توسط آقای دکتر مستثنی
 - ۲۳:۳۰ - اخبار
- ### جمعه
- ۱۸ - شما و تلویزیون
 - ۱۸:۳۰ - وارینه تام جونز
 - با شرکت: شری والس.
 - ۱۹:۳۰ - اختاپوس
 - پس از مدتها که جای « کتلل » در جمع یاران اختاپوس خالی بود چهره تازه‌ای بجای او وارد انجمن می‌شود که برنامه این ساعت را اختصاص به بحث درباره تصویب اعتبارنامه و سایر مزایای قانونی عضویت در انجمن می‌دهد.
 - ۴۰ - اخبار
 - ۴۱ - خیابان منحوس: آخرین قسمت (جام افتخار).
 - ۴۲ - تئاتر
 - تئاتر در سالی که گذشت
 - در این برنامه آقایان زهری و دکتر ممنون گفتگویی دارند درباره فعالیتهای تئاتری در سال چهل و نه.
 - ۲۳ - موسیقی ایرانی
 - سوگل - زیبا - زاله - غانم و مرجان همراه با ارکستر تلویزیون ملی بترتیب ترانه‌های: ساقی مستان - پیام بیدل - از من جدا شو - هم‌آشیان و تنها بتو گفتم را میخوانند.
- ### شنبه
- ۱۹:۳۰ - موسیقی ایرانی
 - غانم - زیبا - جوهری - زاله - نوشین و عقیلی بترتیب. ترانه‌های: از جانم چه میخواهی - گل ستاره - از تو گذشتم - تنها توئی - راز و نیاز را اجرا می‌کنند.
 - ۴۰ - اخبار
 - ۴۱ - هنرهای تجسمی
 - ۲۱:۳۰ - فیلم سینمایی: عملیات در آنلانیک شمالی با شرکت همفری بوگارت رینولد می‌سی.
 - ۲۳:۳۰ - اخبار

برنامه‌های نیمروز تلویزیون ملی ایران (برنامه اول)

پنجشنبه
۱۲ - بهداشت
۱۳:۱۵ - آهونگر
۱۳:۴۵ - وارینه
۱۴ - آخابوس
۱۴:۳۰ - اخبار

شنبه
۱۲ - کارتر
۱۳:۱۵ - دختر شاه بریان
۱۳:۴۵ - موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ - محله بیتون
۱۴:۳۰ - اخبار

یکشنبه
۱۲ - حفاظت و ایمنی
۱۳:۱۵ - ویدولا
۱۳:۴۵ - وارینه
۱۴ - ادبیات جهان
۱۴:۳۰ - اخبار

دوشنبه
۱۲ - کارتر
۱۳:۱۵ - تریزیا
۱۳:۴۵ - موسیقی اصیل ایرانی
۱۶ - محله بیتون
۱۴:۳۰ - اخبار

سه‌شنبه
۱۲ - خانواده
۱۳:۱۵ - خیابان منحوس
۱۴ - شما و تلویزیون
۱۴:۳۰ - اخبار

چهارشنبه
۱۲ - پلیس و راهنمایی
۱۳:۱۵ - جولیا
۱۳:۴۵ - موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ - محله بیتون
۱۴:۳۰ - اخبار

کنسرت

ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران در روزهای
۲۴ و ۳۱ فروردین و هشتم اردیبهشت چند کنسرت
آموزشی را در محل کارگاه نمایش تلویزیون ملی
ایران برگزار خواهد کرد.

محل فروش بلیت

روابط عمومی تلویزیون ملی ایران - خیابان
تخت جمشید بین فرصت و روزولت - شماره ۳۶۵
بنگاه بهن - خیابان پهلوی روبروی بزرگمهر
انجمن فیلارمونیک - خیابان ارفع
دانشکده هنرهای زیبا - دانشگاه تهران
قیمت بابت سه تومان



برنامه‌های تلویزیون ملی ایران برنامه شبکه اصفهان - شیراز - آبادان - خرمشهر - رشت

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

شنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مشترک با
برنامه اول است و بعد از آن:
۲۱:۳۰ - بیتون پلیس
۲۲:۳۰ - چهره ایران (مشترک با
برنامه اول)
۲۳ - وارینه
۲۳:۳۰ - اخبار

یکشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مشترک با
برنامه اول است و از آن بعد:
۲۱ - داش پالکی (مشترک با
برنامه دوم)
۲۲ - موسیقی ایرانی
۲۲:۳۰ - اسرار شهر بزرگ (مشترک
با برنامه دوم) با شرکت
«پال بورك»
۲۳:۳۰ - اخبار

پنجشنبه

تمام برنامه روز پنجشنبه شبکه
مطابق برنامه اول است

جمعه

۱۸ - شما و تلویزیون
۱۸:۳۰ - وارینه تام جویز
۱۹:۳۰ - آخابوس (مشترک با
برنامه دوم)
۲۰:۰۰ - اخبار
۲۰:۴۵ - موسیقی (مشترک با
برنامه اول)
۲۱ - پهلوانان (مشترک با
برنامه اول)
۲۲ - گرفتار
۲۳ - موسیقی ایرانی

دوشنبه

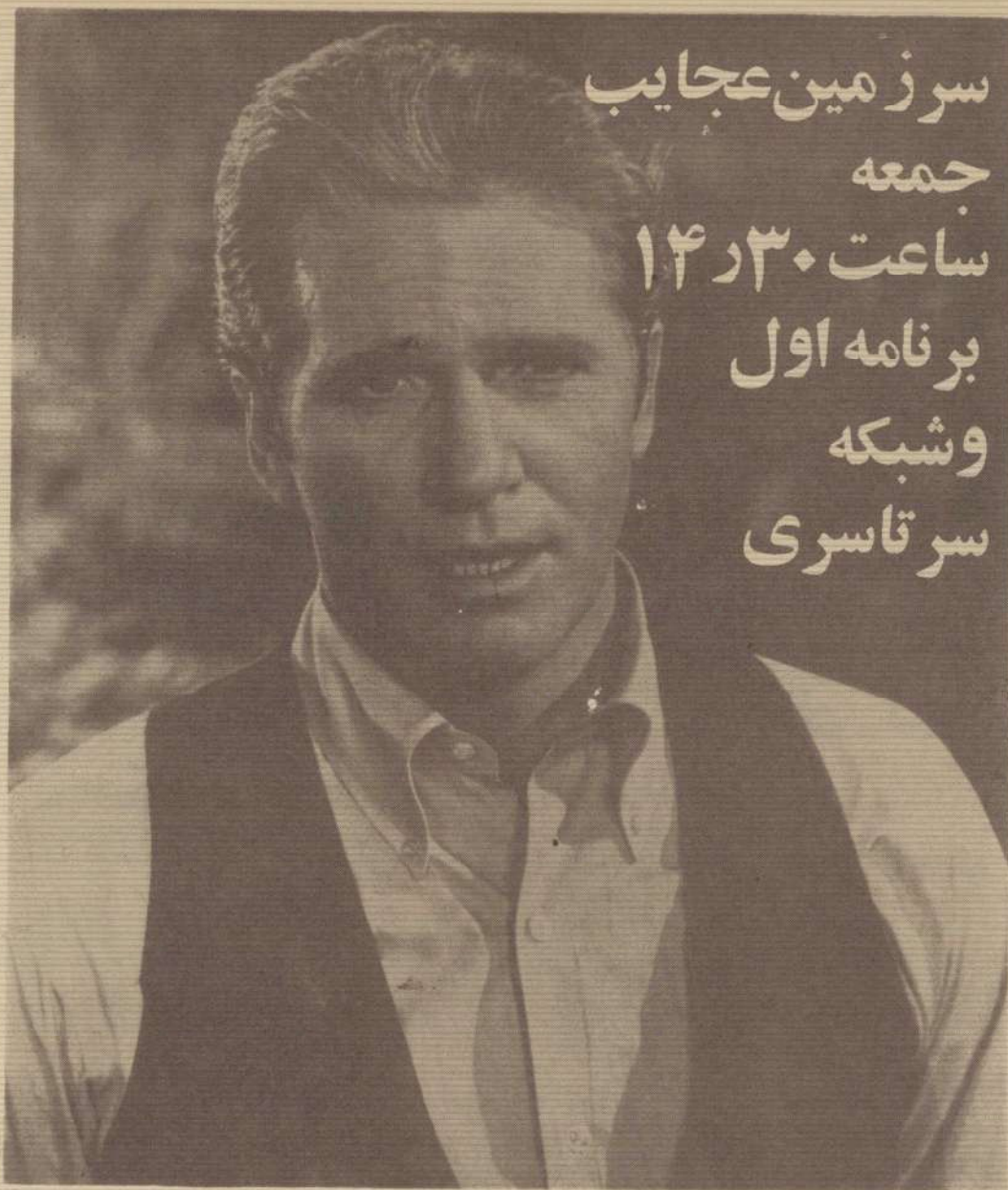
برنامه شبکه سراسری تا ساعت ۲۲
مشترک با برنامه اول است.
۲۲ - داستانهای جاوید ادب پاریس
۲۳ - فانوس خیال
۲۳:۳۰ - اخبار

سه‌شنبه

برنامه شبکه سراسری تا ساعت ۲۲:۳۰ مشترک
با برنامه اول است
۲۳ - ایران زمین
۲۳:۳۰ - اخبار

چهارشنبه

برنامه شبکه تا ساعت ۲۱:۳۰ مشترک با
برنامه اول است
۲۱:۳۰ - بیتون پلیس
۲۲:۳۰ - هفت شهر عشق
۲۳ - نگاهی به گذشته
۲۳:۱۵ - کاوش
۲۳:۳۰ - اخبار



سرزمین عجایب

جمعه

ساعت ۱۴ر۳۰

برنامه اول

و شبکه

سرتاسری



مسابقه چهره ها - پنجشنبه ساعت ۲۱ر۳۰ از
برنامه اول و شبکه سرتاسری



هفت شهر عشق - چهارشنبه ساعت ۲۲ر۳۰ برنامه
اول و شبکه سرتاسری



« قصه قصه » چهارشنبه ساعت ۱۸ر۱۰
برنامه اول و شبکه

اختلافهای برنامه‌های مراکز آبادان و رشت با برنامه شبکه سرتاسری

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

مرکز آبادان

چهارشنبه	دوشنبه	شنبه	پنجشنبه
۱۶ر۴۵ - تلاوت قرآن ۱۷ - معا ۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه ۱۸ر۳۰ - همسایگان از ساعت ۱۹ بعد برنامه شبکه پخش میشود.	۱۶ر۴۵ - تلاوت قرآن ۱۷ - دانش ۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه ۱۸ر۳۰ - همسایگان ۱۹ - برنامه شبکه ۲۳ - وارینه شش هشتم	۱۶ر۴۵ - تلاوت قرآن ۱۷ - در جهان ما ۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه ۱۸ر۳۰ - همسایگان از ساعت ۱۹ بعد دوباره برنامه شبکه سرتاسری پخش میشود	۱۵ر۴۵ - تلاوت قرآن ۱۷ - کارتون باگزیانی ۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه سرتاسری ۱۸ر۳۰ - همسایگان از ساعت ۱۹ مجدداً برنامه شبکه پخش میشود.
هفتم رشت	سه‌شنبه	یکشنبه	جمعه
جمعه تا ساعت ۲۳ برنامه شبکه پخش میشود. ۲۲ - فیلم گرفتار دوشنبه تا ساعت ۲۳ برنامه شبکه پخش میشود. ۲۳ - فیلم آژیر این مرکز در سایر روزهای هفته برنامه شبکه پخش میکند.	۱۵ر۴۵ - تلاوت قرآن ۱۶ - برنامه شبکه ۱۸ر۳۰ - همسایگان ۱۹ر۰۰ - برنامه شبکه ۲۳ - آهنگهای شاد	۱۶ر۴۰ - تلاوت قرآن ۱۷ - آقا خرسه ۱۷ر۳۰ - برنامه شبکه ۱۸ر۳۰ - همسایگان ۱۹ر۰۰ - برنامه شبکه ۲۰ر۴۵ - روزهای زندگی از ساعت ۲۱ بعد دوباره برنامه شبکه پخش میشود.	۱۰ر۴۵ - تلاوت قرآن و سخنرانی مذهبی ۱۱ر۳۰ - کارگاه موسیقی ۱۲ر۲۵ - اذان ظهر ۱۲ر۳۰ تا ۲۲ - برنامه شبکه ۲۲ - فیلم هاوایی ۲۳ - موسیقی ایرانی ۲۳ر۳۰ - دکتر بن کیسی



قمر خانم - شنبه ساعت ۲۱ برنامه اول و شبکه سرتاسری

برنامه‌های تلویزیون ملی ایران مرکز: تبریز - کرمانشاه - بندرعباس - رضائیه

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

مرکز تبریز

پنجشنبه

- ۱۸ - سرزمین عجایب
- ۱۹ - هالیوود و ستارگان
- ۱۹ر۲ - زنگوله‌ها
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - اختابوس
- ۲۱ - فیلم سینمایی یا سیمارون



جمعه

- ۱۸ - فوتبال و واریته ایرانی
- ۱۹ر۲ - دختر شاه پریان
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - خانه مهر خانم
- ۲۱ - واریته های ایرانی یا شبهای تهران



شنبه

- ۱۸ - اسلاید و موزیک
- ۱۸ر۲ - بازی بازی
- ۱۹ - جادوی علم
- ۱۹ر۲ - حقیقت
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - چهره ایران
- ۲۱ - غرب وحشی



یکشنبه

- ۱۸ر۲ - کارتون باقریانی
- ۱۹ - چهره های درخشان
- ۱۹ر۲ - آنچه شما خواستهاید
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - هفت شهر عشق
- ۲۱ - مدافعان

دوشنبه

- ۱۸ر۲ - موسیقی کودکان و نوجوانان
- ۱۹ - جولیا
- ۱۹ر۲ - سرکار استوار
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - ایران زمین
- ۲۱ - بالاتر از خطر

سه‌شنبه

- ۱۸ر۲ - ورزش نوجوانان
- ۱۹ - داستان سفر
- ۱۹ر۲ - موسیقی ایرانی
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - بیوند
- ۲۱ - دکتر کیلدر

چهارشنبه

- ۱۸ر۲ - زیر گنبد کبود - از گذشته های دور
- ۱۹ - بهلوانان و ترانه ایرانی
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - تلاش
- ۲۱ - روهاید

مرکز کرمانشاه

پنجشنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - سرزمین عجایب
- ۱۷ر۲ - با هم قصه بگیریم
- ۱۸ - جادوی علم
- ۱۸ر۲ - ادبیات جهان
- ۱۹ - بفرار
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۱ - هفت شهر عشق
- ۲۱ر۲ - فیلم سینمایی

جمعه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - بازی بازی
- ۱۷ - فیلم سینمایی
- ۱۸ر۲ - دختر شاه پریان
- ۱۹ - اختابوس
- ۱۹ر۲ - موسیقی ایرانی
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲ - حقیقت
- ۲۱ - بولتن هنگی استان
- ۲۱ر۱۵ - ترانه های شاد
- ۲۱ر۲۰ - انسانها
- ۲۱ر۴۵ - رویداد های هفته

شنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - مضحك فلمی - چکار کنم
- ۱۷ - چهره های درخشان
- ۱۷ر۲ - فرهنگ
- ۱۸ - دانش
- ۱۸ر۲ - غرب وحشی
- ۱۹ر۱۵ - پلیس و مردم
- ۱۹ر۲۰ - موسیقی معنی
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲۰ - محله بیتون
- ۲۱ر۲۰ - چهره ایران
- ۲۲ - مسابقه لاس

یکشنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - آموزش روستایی
- ۱۷ر۲ - وارثه غربی
- ۱۸ - نوسن
- ۱۸ر۲۰ - سرکار استوار
- ۱۹ - ایران زمین
- ۱۹ر۲۰ - هالیوود و ستارگان
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۱ - جایزه بزرگ
- ۲۱ر۲۰ - فیلم سینمایی

دوشنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - سر دریا
- ۱۷ - موسیقی و کودک
- ۱۷ر۲ - جولیا
- ۱۸ - رنگارنگ
- ۱۸ر۲۰ - گیدئون
- ۱۹ر۲۰ - زنگوله ها
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲۰ - محله بیتون
- ۲۱ر۲۰ - ادبیات ایران
- ۲۲ - آخرین مهلت

سه‌شنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - آفاخرسه
- ۱۷ - مجله هنگی جوانان
- ۱۷ر۲۰ - فرار
- ۱۸ - راز بقا
- ۱۸ر۲۰ - حفاظت و ایمنی
- ۱۸ر۴۵ - روهاید
- ۱۹ر۲۰ - موسیقی غربی
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲۰ - سرکار استوار
- ۲۱ - تلویزیون تماشاگران
- ۲۱ر۲۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۲ - دکتر بن‌کیسی

چهارشنبه

- ۱۶ - اسلاید و موزیک
- ۱۶ر۲ - آموزش روستایی
- ۱۷ر۲ - وارثه غربی
- ۱۸ - داستانهای تاریخی
- ۱۸ر۱۵ - کهنکشان
- ۱۹ - روزها و روزنامه ها
- ۱۹ر۲۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۰ - اخبار
- ۲۰ر۲۰ - محله بیتون
- ۲۱ر۲۰ - مسابقات ورزشی

مرکز بندرعباس

پنجشنبه

- ۱۶ر۲ - از گذشته های دور
- ۱۷ - آفاخرسه
- ۱۷ر۲۰ - فیلم سینمایی
- ۱۹ - جادوی علم
- ۱۹ر۲۰ - بل و سباستین
- ۲۰ - کانون گرم خانواده
- ۲۰ر۲۰ - اخبار
- ۲۱ - دانش بالکی
- ۲۲ - مسابقه چهره ها
- ۲۲ر۲۰ - شبهای تهران

جمعه

- ۹ر۲۰ - موسیقی و کارتون
- ۱۰ - چهره های درخشان
- ۱۰ر۲۰ - موسیقی ایرانی
- ۱۱ - سرزمین عجایب
- ۱۲ - رنگارنگ
- ۱۲ر۲۰ - ستارگان
- ۱۴ - رویداد ها
- ۱۲ر۲۰ - فوتبال
- ۱۵ - اعتراف
- ۱۶ - شو « نام جونر »
- ۱۷ - راه آهن
- ۱۸ - اختابوس
- ۱۸ر۲۰ - شما و تلویزیون
- ۱۹ - صندوق شانس
- ۱۹ر۲۰ - عشق هرگز نمی‌میرد
- ۲۰ر۲۰ - اخبار
- ۲۱ - پهلوانان
- ۲۲ - تأثر یا بحث آزاد

شنبه

- ۱۷ - انگلیسی
- ۱۷ر۲۰ - کودکان
- ۱۸ر۲۰ - بهداشت
- ۱۹ - کتاب و جوانان
- ۱۹ر۲۰ - آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۰ - نغمه‌ها
- ۲۰ر۲۰ - اخبار
- ۲۱ - بیتون پلیس
- ۲۲ - چهره ایران (امواج روشن)
- ۲۲ر۲۰ - اسرار شهر بزرگ

یکشنبه

- ۱۷ - کودکان
- ۱۷ر۲۰ - کودکان - نوباوگان
- ۱۹ - مجله هنگی جوانان
- ۱۹ر۲۰ - دامی و پسر
- ۲۰ - دانش
- ۲۰ر۲۰ - اخبار
- ۲۱ - موسیقی غربی
- ۲۲ - پنج دقیقه آخر

دوشنبه

- ۱۷ - انگلیسی
- ۱۷ر۲۰ - کودکان - نوباوگان
- ۱۸ر۲۰ - موسیقی معنی
- ۱۹ - مسابقه نو جوانان
- ۱۹ر۲۰ - داستانهای جاوید ادب ایران
- ۲۰ر۲۰ - اخبار
- ۲۱ - جشن هنر
- ۲۲ - مسابقه جایزه بزرگ
- ۲۲ر۲۰ - هفت شهر عشق
- ۲۲ر۴۵ - فیلم مستند

سه‌شنبه

- ۱۶ر۲۰ - آموزش روستایی
- ۱۸ر۲۰ - سریال
- ۱۹ - دنیای حیوانات
- ۱۹ر۲۰ - شهر افتاب
- ۲۰ - جولیا
- ۲۰ر۲۰ - اخبار
- ۲۱ - سرکار استوار
- ۲۲ - ادبیات جهان
- ۲۲ر۲۰ - فیلم تمدن

چهارشنبه

- ۱۷ - انگلیسی
- ۱۷ر۲۰ - کودکان - نوباوگان
- ۱۸ر۲۰ - ورزش
- ۱۹ - هنر نقاشی
- ۱۹ر۲۰ - آرزوهای برباد رفته
- ۲۰ - موسیقی ایرانی
- ۲۰ر۲۰ - اخبار
- ۲۱ - بیتون پلیس
- ۲۲ - ایران زمین
- ۲۲ر۲۰ - سیمای شجاعان

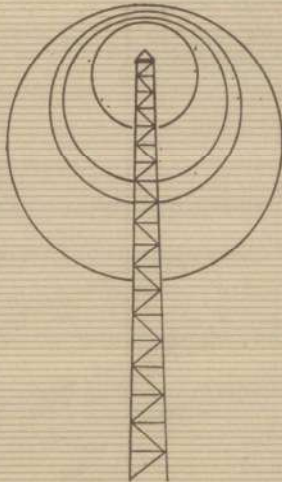
مرکز رضائیه

پنجشنبه	جمعه	یکشنبه	سه‌شنبه
۱۶۱۵ - اسلاید و موزیک ۱۶۳۰ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ۱۶۳۲ - کودکان ۱۷ - فیلم آقاخسته ۱۷۳۰ - فیلم سینمایی ۱۹ - جادوی علم ۱۹۳۰ - فیلم سیلاس مارنر ۲۰ - کانون گرم خانواده ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری ۲۱۱۵ - دانش پالکی ۲۲ - فیلم گرفتار ۲۳ - شبهای تهران	۹۱۵ - اسلاید و موزیک ۹۳۰ - کودکان (مضحك قلمی و موسیقی کودک) ۱۰ - مسابقه جدول تلویزیونی ۱۰۳۰ - موسیقی شاد ایرانی ۱۱ - فیلم سرزمین عجایب ۱۲ - یادگار های کهن ۱۲۳۰ - فیلم ستارگان ۱۳ - مسابقات فوتبال ۱۴۳۰ - فیلم رانده شده ۱۶ - وارثه تام جوتز ۱۷ - فیلم هتل امپریال پالاس ۱۸ - اختاپوس ۱۸۳۰ - شما و تلویزیون ۱۹ - موسیقی محلی ۱۹۳۰ - فیلم عشق هرگز نمی‌مرد ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری ۲۱۱۵ - رویدادها ۲۱۳۰ - پهلوانان ۲۲۳۰ - تاتر	۱۶۴۵ - اسلاید و موزیک ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ۱۷۰۳ - آموزشی (تدریس) ۱۷۳۰ - کودکان ۱۸۳۰ - محلی ۱۹ - موسیقی ایرانی ۱۹۳۰ - فیلم بینوایان ۲۰ - دانش ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری ۲۱۱۵ - موسیقی کلاسیک ۲۲ - فیلم پنج دقیقه آخر	۱۶۴۵ - اسلاید و موزیک ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ۱۷۰۳ - آموزش روستائی ۱۸۱۵ - مسابقه سنجش افکار ۱۸۳۵ - محلی ۱۹ - دنیای حیوانات و کلکسیونر ۱۹۳۰ - شهر آفتاب (معرفی و بررسی کتابهای تازه) ۲۰ - فیلم جولیا ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری ۲۱۱۵ - سرکار استوار ۲۲ - ادبیات جهان ۲۲۳۰ - فیلم تمدن
چهارشنبه	دوشنبه	شنبه	
۱۶۴۵ - اسلاید و موزیک ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ۱۷۰۲ - آموزشی (تدریس) ۱۸ - کودکان ۱۸۱۵ - برنامه محلی ۱۸۴۵ - محلی ۱۹ - پلیس راهنمایی ۱۹۱۵ - موسیقی جاز جوانان ۱۹۳۰ - موسیقی ایرانی ۲۰ - از همه رنگ ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری ۲۱ - از همه رنگ ۲۲ - ایران زمین ۲۲۳۰ - فیلم سیمای شجاعان	۱۶۴۵ - اسلاید و موزیک ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ۱۷۰۳ - آموزشی (تدریس) ۱۸ - کودکان ۱۸۱۵ - مسابقه بگردویاب ۱۸۴۵ - محلی ۱۹ - نوجوانان (مسابقه جازه بزرگ) ۱۹۳۰ - داستانهای جاوید ادب ایران ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری ۲۱۱۵ - جشن هنر ۲۲ - خانه قمر خانم ۲۲۳۰ - فیلم مستند	۱۶۴۵ - اسلاید و موزیک ۱۷ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ۱۷۰۲ - آموزشی (تدریس) ۱۷۳۰ - کودکان ۱۸۱۵ - کتاب و کودک ۱۸۳۰ - برنامه محلی ۱۹ - کتاب و نوجوانان ۱۹۳۰ - فیلم آنچه شما خواستاید ۲۰ - نغمه ها ۲۰۳۰ - مشروح اخبار همراه با فیلمهای خبری ۲۱۱۵ - پنتون پلیس ۲۲ - چهره ایران ۲۲۳۰ - فیلم اسرار شهر بزرگ	

برنامه‌های رادیو ایران

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۳۰ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه	شنبه	یکشنبه
۶. سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها	۲۲. اخبار	۶. سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
۶.۲ اخبار	۲۲.۵ داستان شب	۶.۲ اخبار
۶.۸ تلویز تاریخ	۲۲.۶ ساز تنها	۶.۸ تلویز تاریخ
۶.۱۵ شادی و امید	۲۲.۷ موسیقی ایرانی	۶.۱۵ شادی و امید
۶.۴۵ موسیقی	۲۲.۸ اخبار	۶.۴۵ موسیقی
۷.۰۰ اخبار	۲۲.۹ برنامه گلها	۷.۰۰ اخبار
۷.۱۵ کودک	۲۲.۱۰ موسیقی ایرانی	۷.۱۵ کودک
۸.۰۰ اخبار	۲۲.۱۱ خلاصه اخبار ۲۵ ساعت	۸.۰۰ اخبار
۸.۰۵ مطبوعات	۲۲.۱۲ ده دقیقه بعد از نیمه شب برنامه گلها	۸.۰۵ مطبوعات
۸.۱۵ موسیقی	۲۲.۱۳ ۱۵ دقیقه باامداد موسیقی ایرانی (نی)	۸.۱۵ موسیقی
۸.۲۰ رنگین کمان	۲۲.۱۴ باامداد موسیقی رقص	۸.۲۰ رنگین کمان
۹.۰۰ اخبار	۲۲.۱۵ باامداد برنامه گلها	۹.۰۰ اخبار
۹.۰۵ زن و زندگی	۲۲.۱۶ موسیقی رقص	۹.۰۵ زن و زندگی
۱۰.۰۰ اخبار	۲۲.۱۷ موسیقی از شرق زمین	۱۰.۰۰ اخبار
۱۰.۰۵ زن و زندگی	۲۲.۱۸ ترانه‌های ایرانی (جاز)	۱۰.۰۵ زن و زندگی
۱۰.۲۰ ترانه‌ها	۲۲.۱۹ موسیقی رقص	۱۰.۲۰ ترانه‌ها
۱۱.۰۰ اخبار	۲۲.۲۰ از هر خواننده برنامه‌ای	۱۱.۰۰ اخبار
۱۱.۱۰ موسیقی	۲۲.۲۱ آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ	۱۱.۱۰ موسیقی
۱۱.۲۰ موسیقی محلی	۲۲.۲۲ برنامه باامدادی	۱۱.۲۰ موسیقی محلی
۱۱.۳۵ سخنرانی	۲۲.۲۳ ترانه های ایرانی	۱۱.۳۵ سخنرانی
۱۲.۰۰ اذان ظهر		۱۲.۰۰ اذان ظهر
۱۲.۰۶ ایران و اسلام		۱۲.۰۶ ایران و اسلام
۱۲.۲۰ کارگران		۱۲.۲۰ کارگران
۱۲.۳۰ اخبار		۱۲.۳۰ اخبار
۱۲.۴۵ مرزهای دانش		۱۲.۴۵ مرزهای دانش
۱۳.۰۰ آهلی		۱۳.۰۰ آهلی
۱۳.۰۰ اخبار		۱۳.۰۰ اخبار
۱۳.۳۰ موسیقی		۱۳.۳۰ موسیقی
۱۴.۰۰ ساز تنها		۱۴.۰۰ ساز تنها
۱۴.۱۵ پاسداران جامعه		۱۴.۱۵ پاسداران جامعه
۱۴.۳۰ کاروان		۱۴.۳۰ کاروان
۱۴.۴۰ اخبار		۱۴.۴۰ اخبار
۱۴.۵۰ نقشی درآئینه هفته		۱۴.۵۰ نقشی درآئینه هفته
۱۵.۰۰ اخبار		۱۵.۰۰ اخبار
۱۵.۰۵ هنر برای مردم		۱۵.۰۵ هنر برای مردم
۱۵.۱۵ اخبار ورزشی		۱۵.۱۵ اخبار ورزشی
۱۵.۲۰ یادداشتهای يك سفر کوتاه		۱۵.۲۰ یادداشتهای يك سفر کوتاه
۱۵.۳۰ مشروح اخبار و تفسیر		۱۵.۳۰ مشروح اخبار و تفسیر
۱۵.۴۰ تکاهی مطبوعات		۱۵.۴۰ تکاهی مطبوعات
۱۶.۰۰ موسیقی ایرانی		۱۶.۰۰ موسیقی ایرانی
۱۶.۰۵ برنامه آهلی‌ها		۱۶.۰۵ برنامه آهلی‌ها
۱۶.۱۰ راشد		۱۶.۱۰ راشد



از شنبه تا چهارشنبه

۶۰۰	یامداد سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه‌ها
۶۰۲	اخبار
۶۰۸	تقویم تاریخ
۶۱۵	شادی و امید
۶۱۵	موسیقی نشاط انگیز
۶۰۷	آهنگی
۷۰۰	اخبار
۷۱۵	کودک
۷۰۰	آهنگی
۸۰۰	اخبار
۸۰۵	نگاهی به طبیعت
۸۱۵	آهنگهای بی‌کلام
۸۲۰	رنگین‌کمان
۹۰۰	اخبار
۹۰۵	زن و زندگی
۱۰۰۰	اخبار
۱۰۰۵	دنیای برنامه زن و زندگی
۱۰۲۰	ترانه‌های ایرانی
۱۱۰۰	اخبار
۱۱۱۰	موسیقی ملل
۱۱۲۰	موسیقی مطبوعاتی
۱۱۲۵	سخنرانی مذهبی
۱۲۰۰	اذان ظهر
۱۲۰۶	ایران و اسلام
۱۲۲۰	کارگران
۱۲۵۵	آهنگی
۱۲۰۰	اخبار هنری
۱۲۰۵	برنامه جوانان
۱۲۰۰	آهنگی‌ها
۱۲۰۰	اخبار
۱۲۲۰	سیری در مسئله روز
۱۵۰۰	ساز تنها
۱۵۱۵	عمران منطقه‌ای
۱۵۲۰	کاروان شعر و موسیقی
۱۶۰۰	اخبار
۱۶۰۵	از چهار گوشه جهان
۱۷۰۰	اخبار
۱۷۰۵	آینه زندگی

۱۸۰۰	اخبار و برنامه دهقان
۱۹۰۰	اخبار ورزشی
۱۹۰۵	موسیقی
۱۹۱۵	بحث ایدئولوژیک
۲۰۰۰	مشروح اخبار و تفسیر
۲۰۲۰	نگاهی به طبیعت
۲۰۴۰	موسیقی ایرانی
۲۰۵۵	برنامه آهنگی‌ها
۲۱۰۰	مشاعر (۵ دقیقه)
۲۱۲۵	برنامه گلها (۱۵ دقیقه)
۲۲۰۰	اخبار
۲۲۰۵	داستان شب
۲۲۲۰	ساز تنها
۲۲۴۵	موسیقی ایرانی
۲۲۵۰	اخبار
۲۲۵۵	برنامه گلها
۲۲۲۰	موسیقی ایرانی
۲۴۰۰	خلاصه اخبار ۲۴ ساعت
ده دقیقه	بعد از نیمه شب برنامه گلها
۵ دقیقه	بعد از نیمه شب موسیقی ایران(انی)
۱۰۱۵	یامداد موسیقی رقص
۱۰۱۵	یامداد برنامه گلها
۱۰۲۰	یامداد موسیقی رقص
۱۰۲۰	یامداد موسیقی از مشرق زمین
۱۰۲۰	یامداد ترانه‌های ایرانی (جاز)
۱۰۲۰	موسیقی رقص
۱۰۲۰	از هر خواننده ترانه‌ای
۱۰۲۰	آثار جاویدان از آهنگسازان بزرگ
۱۰۲۰	برنامه یامدادی
۱۰۲۰	ترانه‌های ایرانی

برنامه‌هایی که در طی هفته تغییر میکند :

ساعت ۱۵:۱۵ تا ۱۵:۳۰

روز یکشنبه موسیقی
دوشنبه حمایت حیوانات
سه‌شنبه موسیقی
چهارشنبه سازمان ملل

ساعت ۱۹:۰۵ تا ۱۹:۳۰

یکشنبه سپاهیان انقلاب
دوشنبه یادداشت‌های یک سفر کوتاه
سه‌شنبه سپاهیان انقلاب
چهارشنبه بحث ایدئولوژیک

ساعت ۱۹:۳۰ تا ۲۰:۰۰

یکشنبه موسیقی ایرانی
دوشنبه یادداشت‌های یک سفر کوتاه
سه‌شنبه اسرار تندرستی
چهارشنبه بحث ایدئولوژیک

ساعت ۲۱:۰۰

یکشنبه برنامه ادبی
دوشنبه نغمه‌ای در خاموشی
سه‌شنبه فرهنگ مردم
چهارشنبه جانی‌دالر

برنامه‌های رادیو تهران (برنامه دوم)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

سه‌شنبه	یکشنبه	جمعه	پنجشنبه
<p style="text-align: center;">بخش اول</p> <p>۶ - موسیقی سبک ۸ر۳۰ - برنامه انگلیسی ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰ر۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲ر۴۵ - ساز تنها</p> <p style="text-align: center;">بخش دوم</p> <p>۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی ۱۸ر۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگر ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۰ر۳۰ - جهان اندیشه ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p> <p style="text-align: center;">چهارشنبه</p> <p style="text-align: center;">بخش اول</p> <p>۶ - موسیقی سبک ۸ر۳۰ - برنامه انگلیسی ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰ر۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲ر۴۵ - ساز تنها</p> <p style="text-align: center;">بخش دوم</p> <p>۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی ۱۸ر۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگر ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۰ر۳۰ - موسیقی کلاسیک ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p>	<p style="text-align: center;">بخش اول</p> <p>۶ - موسیقی سبک ۸ر۳۰ - برنامه انگلیسی ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰ر۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲ر۴۵ - ساز تنها</p> <p style="text-align: center;">بخش دوم</p> <p>۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی ۱۸ر۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگر ۲۰ - آهنگهای روز ۲۰ر۳۰ - ترکه زرین ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p> <p style="text-align: center;">دوشنبه</p> <p style="text-align: center;">بخش اول</p> <p>۶ - موسیقی سبک ۸ر۳۰ - برنامه انگلیسی ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰ر۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲ر۴۵ - ساز تنها</p> <p style="text-align: center;">بخش دوم</p> <p>۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی ۱۸ر۳۰ - آهنگهای متنوع غربی ۱۹ر۱۵ - گلای جاویدان ۲۰ - موسیقی جاز ۲۰ر۳۰ - ادبیات جهان ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p>	<p>۶ - موسیقی کلاسیک ۸ - برنامه کلها ۸ر۳۰ - ارکستر های بزرگ جهان ۹ - آهنگهای متنوع غربی ۱۰ - دفتر آدینه ۱۲ - آهنگهای انتخابی هفته ۱۳ - موسیقی رقص در آمریکای لاتین ۱۳ر۳۰ - داستانهای کوتاه از نویسندگان بزرگ ۱۴ - در جهان موسیقی ۱۵ - آوای موسیقی ۱۶ - جاز ، موسیقی قرن ما ۱۷ - نمایشنامه برنامه دوم ۱۸ر۳۰ - اندیشه و احساس در هنر هفتم ۱۹ - ایران در بستر زمان ۲۰ - از کلاسیک تا مدرن ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p> <p style="text-align: center;">شنبه</p> <p style="text-align: center;">بخش اول</p> <p>۶ - موسیقی سبک ۸ر۳۰ - برنامه آلمانی ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰ر۳۰ - برنامه انگلیسی ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲ر۴۵ - ساز تنها</p> <p style="text-align: center;">بخش دوم</p> <p>۱۷ - آهنگهای متنوع غربی ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی ۱۸ر۳۰ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۹ - آهنگهای متنوع غربی ۱۹ر۱۵ - گلای جاویدان ۲۰ - موسیقی جاز ۲۰ر۳۰ - ادبیات جهان ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p>	<p>۶ر۰۰ - موسیقی سبک ۸ر۳۰ - برنامه انگلیسی ۹ر۳۰ - برنامه فرانسه ۱۰ر۳۰ - برنامه آلمانی ۱۱ر۳۰ - ترانه های درخواستی ۱۲ر۳۰ - تدریس زبان انگلیسی ۱۲ر۴۵ - ساز تنها</p> <p style="text-align: center;">بخش دوم</p> <p>۱۷ - ارکستر های بزرگ جهان ۱۷ر۳۰ - موسیقی فیلم ۱۸ - تدریس زبان فرانسه ۱۸ر۱۵ - ساز های غربی ۱۸ر۳۰ - موسیقی جاز ۱۹ - برنامه ای از روشنگر ۲۰ - بهترین آهنگهای روز ۲۰ر۳۰ - جهان هنر ۲۱ - موسیقی کلاسیک ۲۲ تا ۲۳ - آهنگهای متنوع غربی</p>

برنامه رادیو ایران فرستنده سوم F. M

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه

- ۲۰ - ارکستر های بزرگ جهان (مانتوانی)
- ۲۰ر۳۰ - موسیقی جاز (لی مورگان)
- ۲۱ - آهنگهای انتخابی
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز شهیدی (بیات ترک)
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی کلاسیک (استراوینسکی)
- ۲۴ - موسیقی رقص

شنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (جری ویلتن)
- ۲۱ر۳۰ - موسیقی جاز (لویی آرمسترانگ)
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آوازوفانی (سه گاه)
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی کلاسیک (شوبرت - بتهوون - موتزارت)

سه شنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (مارتین دنی)
- ۲۱ر۳۰ - آهنگهای انتخابی
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز قوامی (بیات ترک)
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی کلاسیک (اسمتانا)

جمعه

- ۱۴ - موسیقی سبک
- ۱۵ - آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ
- ۱۷ - آهنگهای انتخابی
- ۱۷ر۳۰ - موسیقی فولکلوریک (آمریکا)
- ۱۸ - موسیقی جاز (سولومونک)
- ۱۸ر۳۰ - موسیقی فیلم (میلی خیلی خیلی مدرن)
- ۱۹ - ترانه های ایرانی (کسرت عارف)
- ۱۹ر۳۰ - موسیقی رقص
- ۲۰ر۳۰ - ساز تنها
- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (فرانک پورسل)
- ۲۱ر۳۰ - کسرت خوانندگان خارجی (کوآر ماس)
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم آواز قوامی (همایون)
- ۲۲ر۳۰ - اپرا (موسیقی آوازی) : اشتراوس)

یکشنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (لیبیس)
- ۲۱ر۳۰ - آهنگهای انتخابی
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز سیاوش (ابوعطا)
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی کلاسیک (بتهوون)

چهارشنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (بوش راندلف)
- ۲۱ر۳۰ - موسیقی جاز (وس مونتگمری)
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - آواز وفائی (شور)
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی کلاسیک (شومان - مندلسن)

دوشنبه

- ۲۱ - ارکستر های بزرگ جهان (ارکستر فستیوال لندن)
- ۲۱ر۳۰ - موسیقی جاز (ماکس بروش)
- ۲۲ - موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم - عهدیه شهیدی (افشاری)
- ۲۲ر۳۰ - موسیقی کلاسیک (فرانک - بارودین)

برنامه تلویزیون آموزشی (کانال ۱۱)

از پنجشنبه ۱۹ تا چهارشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	سه‌شنبه
۱۴۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها	۱۳۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها	۱۳۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها	۱۳۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها
۱۵ - مکانیک ششم	۱۴ - بخوانیم و بنویسیم	۱۴ - علوم دبستانی	۱۴ - علوم دبستان
۱۵۳۰ - زنگ تفریح	۱۴۱۵ - فیزیولوژی گیاهی ششم	۱۴۱۰ - فیزیولوژی خانوری ششم	۱۴۱۵ - فیزیولوژی جانوری ششم
۱۵۴۵ - گریدد انگلیش	۱۴۴۵ - گریدد انگلیش	۱۴۴۵ - گریدد انگلیش	۱۴۴۵ - گریدد انگلیش
۱۶ - شیمی ششم	۱۵ - فیزیک ششم	۱۵ - شیمی ششم	۱۵ - شیمی ششم
۱۶۳۰ - زنگ تفریح	۱۵۳۰ - زنگ تفریح	۱۵۳۰ - زنگ تفریح	۱۵۳۰ - زنگ تفریح
۱۶۴۵ - گریدد انگلیش	۱۵۴۵ - گریدد انگلیش	۱۵۴۵ - گریدد انگلیش	۱۵۴۵ - گریدد انگلیش
۱۷ - مثلثات ششم طبیعی	۱۶ - جبر ششم	۱۶ - حساب استدلالی ششم	۱۶ - ترسیم و رقومی ششم
۱۷۳۰ - انگلیسی	۱۶۳۰ - مکالمه آلمانی	۱۶۳۰ - مکالمه انگلیسی	۱۶۳۰ - مکالمه آلمانی
۱۷۴۵ - آئین نگارش	۱۶۴۵ - اطلاعات عمومی	۱۶۴۵ - دستور زبان فارسی	۱۶۴۵ - فارسی ششم
۱۸ - زنگ تفریح	۱۷۰۵ - زنگ تفریح	۱۷۰۵ - زنگ تفریح	۱۷۰۵ - زنگ تفریح
۱۸۱۵ - طبیعی ششم	۱۷۱۵ - طبیعی ۱ و ۲	۱۷۱۵ - طبیعی ۴	۱۷۱۵ - طبیعی ۵
۱۸۴۰ - ترانه	۱۷۴۰ - ترانه	۱۷۴۰ - ترانه	۱۷۴۰ - ترانه
۱۸۴۵ - شیمی ۶	۱۷۴۵ - شیمی ۱ و ۲	۱۷۴۵ - شیمی ۴	۱۷۴۵ - شیمی ۶
۱۹۱۰ - فیزیک ۶	۱۸۱۰ - فیزیک ۱ و ۲	۱۸۱۰ - فیزیک ۴	۱۸۱۰ - فیزیک ۶
۱۹۳۵ - جبر ششم ریاضی	۱۸۳۵ - مثلثات ششم ریاضی	۱۸۳۵ - ریاضی سال دوم	۱۸۳۵ - ریاضی ۴
۲۰ - برنامه کودک	۱۹ - زنگ تفریح	۱۹ - زنگ تفریح	۱۹ - زنگ تفریح
	۱۹۱۰ - مثلثات ششم	۱۹۱۰ - مثلثات ششم	۱۹۱۰ - جبر ششم طبیعی
	۱۹۳۵ - برنامه کودکان	۱۹۳۵ - برنامه کودکان	۱۹۳۵ - برنامه کودکان

جمعه	دوشنبه	چهارشنبه
۸۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها	۱۳۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها	۱۳۳۰ - ترانه‌ها و چشم اندازها
۹ - سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	۱۴ - بخوانیم و بنویسیم	۱۴ - بخوانیم و بنویسیم
۹۰۵ - برنامه کودک	۱۴۱۵ - زمین شناسی ششم	۱۴۱۵ - رسم فنی
۹۳۰ - برنامه هنری	۱۴۴۵ - گریدد انگلیش	۱۴۴۵ - گریدد انگلیش
۱۰۳۰ - مباحثه اطلاعات عمومی	۱۵ - فیزیک ششم	۱۵ - فیزیک ششم
۱۱ - برنامه هنرمندان	۱۵۳۰ - زنگ تفریح	۱۵۳۰ - زنگ تفریح
۱۳ - فیلم سینمایی	۱۵۴۵ - گریدد انگلیش	۱۵۴۵ - گریدد انگلیش
	۱۶ - مثلثات ششم ریاضی	۱۶ - هندسه و مخروطات ششم
	۱۶۳۰ - مکالمه فرانسه	۱۶۳۰ - گرامر انگلیسی
	۱۶۴۵ - عربی ششم	۱۶۴۵ - فارسی ششم
	۱۷۰۵ - زنگ تفریح	۱۷۰۵ - زنگ تفریح
	۱۷۱۵ - طبیعی ۳	۱۷۱۵ - طبیعی ششم
	۱۷۴۰ - ترانه	۱۷۴۰ - ترانه
	۱۷۴۵ - شیمی ۳	۱۷۴۵ - شیمی ۵
	۱۸۱۰ - فیزیک ۳	۱۸۱۰ - فیزیک ۵
	۱۸۳۵ - ریاضی سوم هندسه و جبر	۱۸۳۵ - ریاضی ۵
	۱۹ - زنگ تفریح	۱۹ - زنگ تفریح
	۱۹۱۰ - هندسه و مخروطات ششم	۱۹۱۰ - ترسیم و رقومی ششم
	۱۹۳۵ - برنامه کودکان	۱۹۳۵ - برنامه کودکان



در تلویزیون

مجموعه جدید «این و آن»

«حماسه شاعر جوان»، قسمت اول از مجموعه تلویزیونی جدیدی به نام «این و آن» ضبط شده است. «این و آن» با سریال کمندی، انتقادی است که با کوشش حسن تهرانی برای تلویزیون آماده می‌شود. نویسندگان این مجموعه، حسن تهرانی و مهناز مهاجری هستند. در «حماسه شاعر جوان» برخورد های جالب یک شاعر که در باره ویتنام شعر می‌گوید و یک منتقد شهرستانی و طرفدار مسئولیت و دو دوشیزه جوان هنردوست زمینه اصلی داستان است. در این سریال فیروز و کیلی، جوان میر میران، ایران جلالی، رویا و آذین شرکت دارند. فیلمبردار ابوالقاسم ناسوتی و تدوین کننده حسن قشقای است.



فیروز و کیلی در صحنه‌ای از «حماسه شاعر جوان»

باشگاههای روستائی

در رشت

مرکز فرستنده تلویزیون رشت که از روز بیست و یکم فروردین برنامه های شبکه سراسری تلویزیون ملی ایران را پخش خواهد کرد، در جهت گسترش و توسعه فعالیتهای خویش اقدام به تأمین باشگاههای روستائی تلویزیون کرده است. در نخستین مرحله پنججاه باشگاه در پنجاه روستای نزدیک بمشهر رشت شروع بکار کرده‌اند. قرآن است تعداد این باشگاهها تا پایان تابستان امسال به بیشتر از دویست باشگاه برسد.

خلاقیت و سفارش

از فروردینماه امسال در زمینه برنامه های جدید تلویزیون برنامه‌های تهیه و پخش می‌شود با عنوان «خلاقیت و سفارش». در این سری برنامه‌ها همه هفته یک کارگردان - یک روزنامه نگار - یک گرافست و یک معمار شرکت دارند. موضوع این برنامه ها بررسی مساله خلاقیت است در کارهای سفارشی و اینکه بازار بایی در کارهای سفارشی چه اندازه در خلاقیت و جریان آزاد اندیشه موثر است. این برنامه رامظفر ربوایی تهیه می‌کند.

فیلم «زندگی شهریار»

به زودی پخش خواهد شد

شراکیم یوشیچ فیلمی در دست تهیه دارد از زندگی استادشهریار شاعر گرانقدر معاصر در این فیلم شهریار حرفهای جالب و تازه‌ای را پیرامون هنر و ادبیات بویژه شعر امروز ایران عنوان کرده است که شنیدنی است قسمت دیگری از این فیلم اختصاص دارد به سیر در مراحل عشق از دیدگاه شهریار که خود اهل طریقت است و سیرو سلوک و دینای با شکوه عشق را با تمام وجودش درک کرده است. با توجه به مشکلات بسیار از جمله عدم توانائی جسمی شهریار برای مراحل فیلمبرداری و بجهتای گوناگون که تهیه کننده با زیرکی تمام مطرح کرده‌است این فیلم در حد خود یکی از فیلمهای پرسرو صدا و مورد توجه خواهد بود. اینکه شهریار با تمام درویش مسلکی و منزوی بودنش چگونه تن به ابتکار داده است شاید بیاس احترام و ارزشی است که او برای «نیما» و بالطبع فرزندش شراکیم قائل است. فیلم در مرحله مونتاز است و تا پایان فروردین آماده پخش خواهد بود. شراکیم این فیلم را برای تلویزیون ملی ایران ساخته است.

دو مجموعه جدید در دست

ترجمه

تلویزیون ملی ایران دو فیلم جدید خریداری کرده است که بزودی کسار ترجمه آن تمام می‌شود و پس از دوبلاژ جزء سریالهای تلویزیونی پخش خواهد شد. این فیلمها بترتیب «الورتوتست» و «بل فگور» است که اولی اقتباسی است از داستان کتاب «الورتوتست» یا «پسر یتیم» اثر نویسنده بزرگ انگلستان «چارلز دیکنس». این فیلم در چهارده قسمت تهیه شده است و هر قسمت آن به مدت نیمساعت پخش خواهد شد. فیلم «بل فگور» از سریالهای طولانی فرانسوی است.

مری آپیک در بیمارستان

بعد از ظهر پنجشنبه گذشته برنامه اختاپوس ضبط می‌شد. در یکی از صحنه ها فراد بود «مری آپیک» هنرمند جوان این برنامه با دوچرخه سطح سراسیمبی را با این بیاید. هنگام بازی، مری آپیک از دوچرخه به زمین افتاد و زخمی و بیهوش، روانه بیمارستانش کردند، ضبط برنامه اختاپوس به همین دلیل متوقف شد.



«در تکاپوی یافتن جانشینی برای کلنل»

پس از مرگ عزت‌الله نوید، شخصیت معروف «کلنل ولی‌الله خان» در سریال اختاپوس، مدتی برنامه های این مجموعه پی‌درپی تلویزیونی تعطیل شد، زیرا جای شخصیت این بازیگر فقید خالی بود. دیری نپایید که هنرمندان برنامه اختاپوس فعالیت خود را از سر گرفتند و بدنیاال این کوشش قرار است به زودی بجای «کلنل» هنرمند دیگری در برنامه اختاپوس بازی کند. چهره‌ای که این هنرپیشه جدید خواهد داشت غیر از چهره «کلنل» و شخصیتی جدید و بخصوص خواهد بود. برای بازی در این نقش چند بازیگر مشهور در نظر گرفته شده‌اند که از میان آنها شانس انتخاب یکی از این سه نفر «جهانگیر فروهر» - مرتضی احمدی و عزت‌الله مقبلی» بیش از دیگران است.



دو برنامه جدید

در شمار برنامه های تازه تلویزیون ملی ایران دو فیلم جدید پیش بینی شده است که به‌علاوه به پایان نرسیدن فیلمهای سریال قبلی فعلا پخش نمی‌شود. این دو فیلم یکی «کنت موتف کریستو» است که بجای آن در ساعت هفت و نیم بعد از ظهر روز های شنبه دنباله فیلم «آرزو های از دست رفته» پخش می‌شود و دومی فیلم «جادوی علم» است که جایش را فیلم «دامی و پسر» گرفته و روزهای پنجشنبه ساعت هفت بعد از ظهر پخش می‌شود. پس از پایان فیلمهای سریال «آرزو های از دست رفته» و «دامی و پسر» بلافاصله فیلمهای «کنت موتف کریستو» و «جادوی علم» بجای آنها و در همان ساعات از روز های شنبه و پنجشنبه پخش می‌شوند.

«در تمام زندگی مرگ بود»



بمناسبت
بیست و یکمین سال
خاموشی صادق هدایت

عاطفه گرگین

« ما همه مان تنهاییم، نباید گول خورد. زندگی يك جور زندان است، زندان‌های گوناگون ولی بعضی‌ها به دیوار زندان صورت می‌کشند و با آن خودشان را سرگرم می‌کنند. بعضی‌ها می‌خواهند فرار بکنند دستشان را بیهوده زخم می‌کنند و بعضی‌ها هم ماتم می‌گیرند، ولی اصل کار این است که باید خودمان را گول بزنیم، همیشه باید خودمان را گول بزنیم، ولی وقتی می‌آید که آدم از گول زدن خودش هم خسته می‌شود.»
« صادق هدایت »

به ما اشاره می کند»

روزگاری ژانریشاربلوک در خصوص هدایت گفت: حیف است چراغی بدین روشنی خاموش شود. از قول من به او بگویند دنیا به شما احتیاج دارد.

بیست و یکسال کم نیست. بیست و یکسال از خاموشی صادق هدایت می‌گذرد، ولی گذشت این سال‌ها هرگز نتوانسته است آثار هدایت را به فراموشی بسپارد. هدایت هنوز در میان ماست و حقیقت این بودن، نوشته‌های این بدعت‌گذار قصه نویسی امروز ایران است، که هم چنان به زندگی جاوید در میان ما ادامه می‌دهد. ادبیات ما تاجه پایه مدیون هدایت است؟ آیا تاکنون این سؤال را پاسخ داده‌ایم که چه کسی ادبیات ما را از حوزه تعارف، مجلسی بودن، تفاخر یک مشت ادیب‌صنمکار و متحجر نجات داد؟

هدایش درجه‌های ادبیات ایران را به‌سوی توده‌های اکثریت محروم جامعه گشود و خاستگاه کارش، فرهنگ‌هایش، زندگی جریان‌یافته در آناش مردمی شدند که سراغ آن‌ها را تنها در کوچه و بازار می‌توان گرفت، مردمی که ساده لوحانه به زندگی عشق می‌ورزند و زندگی آنان را هرگز نمی‌توان دراطاق‌های درسته نشست و دید و احیاناً در خصوص آن یادداشتی نگاشت. اگر ما هدایت‌را نومی‌دانیم تا حدودی به بیراهه رفتیم زیرا که هدایت چیزی جز نومی‌دید نمی‌دید و همین نومی‌دید را می‌نوشت و ما از یک نویسنده واقع‌گرا که متعلق به قوم خود و تاریخ خویش است آیا جز این انتظاری دیگر می‌توانیم داشت؟

هدایت به مرگ به عنوان یک حقیقت نگاه می‌کرد، حقیقتی که از بدبینی‌ناشی‌نمی‌شود حقیقتی که وجود دارد و انکار ناپذیر است.

روزی پرویز خالری با شوری که در سرداشت، قطعه شعر عقاب را سرود و به هدایت تقدیم کرد. وقتی این شعر را برای هدایت خواند او گفت: «آخرش عالی است. عقاب بالا می‌رود، آج می‌گیرد، در آسمان تابیدمی‌شود. فقط آدمیزاد احمق است که در دم مرگ، خانواده خود را به بالین خود جمع می‌کند. حیوانات برای اینکه درگوشه‌ای بگیرند از دیگران جدا می‌شوند این کاری است که فل‌ها در هند می‌کنند. تاکنون هرگز کسی مردن یک‌گربه را به چشم دیده‌است؟»

شکوه حقیقت است که هدایت را ازبای درمی‌آورد. حقیقت مرگ، برای او زندگی حتی نکته‌ای دلپذیر ندارد که بازگوشود و همه آن سراسر حرمان‌ها، عقده‌های کور و پوسیدن است. آیا در مرگ می‌توان دلپذیری جست؟ هدایت به پاسخ این سؤال می‌اندیشید. او که پیام‌گزار همه سرگشتگی‌های انسان روزگارخوش است در یکی از قصه‌هایش می‌گوید:

«مثل اینکه آدم ساعت‌های درازاز بیابان خشک بی آب و علف می‌گذرد، به امید اینکه یکتفر دنیاقله، اما همین که بر می‌گردد که دست اون را بگیرد می‌بیند که کسی نبود - بعد می‌فزه توی جاله‌ای که تا اونوقت ندیده بود می‌افته - زندگی دلال دراز بیخ زده‌ای است...»

انسان همیشه از مواجهه با خویشتر درهراس است، انسان همیشه از آینه‌ای که در برابر او باشد و حقیقت همه تاریکی‌های وجودش را باز گوید می‌هراسد، ولی صادق هدایت نهراسید. در این آینه نگاه کرد و بی رحمانه بدین تاریکی‌ها زندگی بخشید.

«صادق» اگر از بوچی می‌گوید این بوچی ساختگی و مصنوعی نیست، این بوچی زندگی دوران اوست که بدون هیچ‌گونه واهمه‌ای به بیان آن می‌نشیند، و بدین خاطرست که بیش از هر نویسنده دیگری در دوران خودمورد بی‌مهری قرار می‌گیرد.

صادق هدایت را سرهصل قصه نویسی در ایران می‌بینم. او به قصه نویسی مفهومی دیگر داد و ادبیات را از تذکره نویسی، سفرنامه‌ها خاطرات و نوشته‌های متحجرانه نجات داد. او ادبیات را با زندگی و جامعه‌اشتی داد. آدم‌های هدایت آدم‌هایی نیستند که انتخاب شده باشند. حرفهایی را بازگوکنند و مثل مجسمه‌ها در فضای به خصوصی ایستاده باشند، آدم‌های قصه‌های هدایت دست بافتنی هستند، به ما نزدیک‌اند، در میان ما هستند، در همه جا هستند، هرگز درجای به خصوصی نایستاده‌اند، حرکت دارند، جان دارند. در نوشته‌هایی که هدایت به‌ذهن پناه می‌برد و از مجردات می‌گوید باز ما با عناصر شناخته شده و نمود‌های زندگی روبرویم.

آنچه هدایت را واداشت که به درون خود بخزد و درون را بکاود، به قول خود او «رجاله» های زمانه‌اش بودند، شرایطزیستی او بود. به راستی هدایت را نمی‌وان محکوم کرد که چرا تا بدین پایه از نومی‌دی و ناگامی گفته است. آیا به کسی که می‌بیند و وانمود می‌کند که ندیده است در خود احترام است؟

هدایت به عنوان یک نویسنده شهامت و جسارت گفتن را داشت. در میان هفده اثر هدایت و نیز تعداد ترجمه‌های او افکاری هم‌بسته جریان دارد و این چیزی جز همدردی با انسان و بشریت نیست. سال‌ها هرچه بیشتر می‌فکرند ما هدایت را بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌یابیم.

«ما بد تربیت می‌شویم. همه خراب‌مان به گردن همین خرافات است که از بچگی توی کله‌مان چبانه‌اند و همه مردم را آندنیایی کرده‌اند، این دنیا را ماول کرده‌ایم و فکر موهوم را چسبیده‌ایم نمیدانیم کی از آن دنیا برگشته که خیرش را برای ما آورده! از توی خشت که می‌افتیم برای آخرت‌مان گریه می‌کنیم تا بمیریم. اینهم زندگی شد؟»

هدایت اگر از فرسایش و فرسودگی انسان سخن می‌گوید و از آغاز جوانی به گیاهخواری پناه می‌برد و گاندی وار می‌خواهد همه به‌یکدیگر عشق ورزند و زشتی هیچ مفهومی نداشته باشد، این چیزی جز صداقت و صمیمیت او نیست نسبت به انسان. اگر او همه تاریکی‌ها را نوشت، شاید یکی از هدف‌هایش این بود که آدم پس از خواندن تاریکی‌ها و برابر نهادن با آنچه مفهومی از خوبی و روشنائی دارد، برای خوش‌گوشی راضی را میسر گرداند که پایان آن اگر چه مدینه فاضله نیست، ولی حداقل تنفس گاهی برای روح و رفتار آدمی است.

هنگامی که هدایت می‌بیند هیچ تکیه‌گاهی وجود ندارد، هیچکس نمی‌تواند دیگری را حسی کند، هیچکس بفکر کسی نیست، دردها را باید به‌تنهایی تحمل کرد و جوهر همبستگی‌های انسانی خاموشی گرفته است لب به‌شکوه می‌کشاید: «یک چیز هائی هست که نمی‌شود به دیگری فهماند، نمی‌شود گفت آدم را مسخره می‌کنند هر کسی، مطابق افکار خودش دیگری را فضاوت می‌کند. زبان آدمیزاد مثل خود او ناقص و ناتوان است.»

اینک که در آستانه بیست و یکمین سال خاموشی «صادق هدایت» هستیم. این خرسندی برای ما وجود دارد که دیگر هدایت‌ان مرد تنها و گمنامی نیست که در نیم آوریل ۱۹۵۱ دربولوار سن میشل پاریس خودکشی کرد. آثار او اینک هر سال چند بار تجدید چاپ می‌شود و مردم ما ارزش میراث مردی را که هستی خود را قطع کرد و رنگ و خون خود را در قالب‌های انسانی نوشته‌هایش ریخت باز شناخته‌اند.

جامعه شناسی رادیو و تلویزیون

سلسله مقالاتی که تحت عنوان جامعه شناسی رادیو - تلویزیون از این پس نا چندین شماره خواهد خواند ، مبتنی بر اثری است به قلم ژان کازنوو Jean Cazeneuve استاد دانشگاه سوربن ، معاون جامعه بین المللی جامعه شناسان زبان فرانسه و یکی از امدیران سازمان رادیو تلویزیون فرانسه . این که ما گوییم مبتنی ، و نه ترجمه ، به خاطر آن است که هماهنگ با شیوه نگارش و فرآیند مجله ای باشد چرا که متن اصلی ، کتابی است در مایه ای علمی ، با نثری طبعاً سنگین و در خود خواص . بکارت و اهمیت موضوع ، انگیزه برگرداندن آن را به فارسی ، به وجود آورده و از سوی دیگر با توجه عینی ، بیم آن می رود که مورد عنایت و دسترسی گروه بزرگی قرار نگیرد . این است که با دخل و تصرفاتی ، البته نه در محتوا ، بلکه در شیوه جمله بندی ، اصطلاحات و تاحدودی حجم مطلب ، به نظر آن می رسد .

جمشید ارجمند

قسمت اول - کلمات

مدخل

زندگی انسان کنونی مجموعه ای است از وسایل و عناصر کمکی که به تدریج یا طبق شباهت های مختلفی در طول تاریخ اختراع شده اند . همچون ماشین های تولیدی ، اتومبیل ، الکتریسیته ، انرژی های مختلف ... این فنون و وسایل کمکی که و بیش در رفتار اجتماعی انسان تغییراتی ایجاد کرده اند یا گاه آن را سرتاپا واژگون ساخته اند . نگاه کنیم به بیدایش مثلا ماشین تولیدی که چگونه تحول طبقاتی را در مسیر تازه ای انداخت و چه جهال ها و نظام های مختلف برانگیخت . اما در بین همه فنون تازه ، کمتر موردی مانند « فن بخش صدا » تصویر به وسیله امواج « پیدا می شود که دارای معنایی چنین بزرگ باشد . یک جمله کوتاه از ژرژ داوی ، جامعه شناس را نقل می کنیم که برای رادیو گفته شده ولی می تواند به سهولت درباره تلویزیون هم مصداق داشته باشد . داوی می گفت : « رادیو در این حال که در برابر فرد ، نشانی از اجتماع است ، هم برای او ، چیزی از اجتماع را خلق می کند . رادیو و تلویزیون به این ترتیب ، به عنوان عوامل شریک شونده ، داخل کننده ، وارد زندگی فرد می شوند . شاید چنین تصور شود که اهمیت رادیو و تلویزیون در تاریخ بشریت به اهمیت اختراعات انبی نباشد . اما با این همه ، این دو ، در تشکیل بخش تازه ای در تحقیقات جامعه شناسی قابلیت و استعداد بیشتری دارند . با توجه به این ها ، آیا رادیو و تلویزیون نباید با هر چه که پیوند های بین افراد و گروهها را تسهیل و تکمیل و تشدید می کند در خصلت مستقیما و به منتهای درجه اجتماعی آن ها ، شریک باشند ؟

در حقیقت این دو عامل مشارکت وسیع ، به مناسبت آنکه به شکلی خصوصی در زندگی افراد شرکت می کنند ، درگانون های آنها نفوذ می یابند و از سوی دیگر به علت خصلت حضور همه جانبه و انبی خود ، از عوامل دیگر مشخص می شوند . اینها کافی است تا از نقطه نظر جامعه شناسی ، ویژگی مشترکی بین رادیو و تلویزیون برقرار شود ، و همین ، توجیهی است برای آنکه مساله آن دو در یک مقال به میان آورده شود هر چند که اختلافاتی بیشنای وجود دارد .

فصل اول

مسائل موجود و پرداختن به آنها

۱ - نقطه نظر جامعه شناسی
ژرژ فریدمان ، یک جامعه شناس حاضر ، معتقد است که جامعه شناسی رادیو و تلویزیون قبل از هر چیز ، پژوهشی است در افعال متبادل و متقابل ، از یک سو بین جامعه و گروهها و دسته های تشکیل دهنده ای و از سوی دیگر بین فنون ارتباطی و بخصوص رادیو و تلویزیون . برای تکمیل و تدفین این عبارت ، تعریف دیگری از همین مؤلف را ذکر می کنیم : « در علوم اجتماعی ، هرگونه انتقال پیام بین یک فرستنده های دسته جمعی است . و سروکار با « ارتباطات جمعی » است که امروز جامعه شناسان آنها را Mass-Media فرستنده انسان باشد و خواه یک دستگاه مکانیکی » .
وقتی از رادیو و تلویزیون سخن به میان می آید ، منظور فرستنده های دسته جمعی است . و سروکار با ارتباطات جمعی

« است که امروز جامعه شناسان آنها را « Mass-Media » می خوانند ، عبارتی که شامل سینما و مطبوعات هم میشود . در اینجا باید توجه کرد که مقصود از ارتباط در این موارد ، از این گونه مبادله های پیام بین فرستنده و گیرنده ای هم حجم ، مانند مکالمه بین دو فرد نیست بلکه بیشتر جنبه شعاع افکنی گرد مرکزی را دارد که از این مرکز پیام ها صادر می شوند در حالی که گیرنده است که « توده » و « جمع » شنوندگان و تماشاگران را تشکیل می دهد . به عبارت دیگر عامل فرستنده و گیرنده در رادیو و تلویزیون ، هم توان و هم حجم نیستند . فرستنده یک « مرکز » است و گیرنده یک « توده » پس در اینجا به عبارت واضح ، سخن از « بخش » در میان است . یعنی « بخش » مورد خاصی است از ارتباط حتی ارتباط دور . ارتباط یا تبادل پیام ، معنای عام و شاملی است که بخش رادیویی و تلویزیونی جزء و اخص و مورد خاص آن محسوب می گردد ، دریافت پیام های که توسط اسواچ به شکل فردی یا خانوادگی صورت می گیرد . و این یکی از دلیلی است که مطابق آنها ، جامعه شناسی رادیو - و تلویزیون به سختی می تواند از روانشناسی یا روانشناسی اجتماعی برکنار بماند .

از سوی دیگر باید روی این واقعیت با فشاری کرد که اگر جامعه شناسی رادیو - تلویزیون منحصر و وابسته به افعال این وسایل یعنی رادیو و تلویزیون دوی جامعه و گروههای مورد نظر خود باشد ، ناقص است . ژرژ فریدمان در همین مورد اصطلاح « بین العمل » یا افعال و افعال متقابل را به کار می برد . در حقیقت هر چه مورد علم مردم علمی بسیار غیر مستقیم و ضعیف روی فرستنده به جا می گذارند ولی برنامه های رادیو تلویزیونی خود در محتوایی که دارای شمول و مقابله اجتماعی است به وجود می آیند . در توجیه این مساله ، به شکافتن این می پردازیم از یک سو چالش خواهد بود اگر چنانکه « برناربلن » پیشنهاد می کند یک جامعه شناسی مؤلفان رادیو تلویزیون را به وجود آوریم که متضمن هدفها و نیات ، قالب فرهنگی و کارگروهی آنها باشد . از سوی دیگر ، چنانچه مانند « ا. مولز » تئوری « اطلاعات » را در مجموع جریانهای هنری یا فرهنگی بسیار پیچیده ای که در دل یک جامعه جریان دارد جای دهم مشاهده خواهد شد که تهیه پیام های بخش شمینی یا به عبارت دیگر ، ساختمان برنامه های رادیو تلویزیونی در دل محیطی فرهنگی انجام می شود که به طریق از خود جامعه ملو و اشباع شده است آن چنانکه رادیو - تلویزیون به عنوان فرستنده ، طرحی است از یک مدار . یک جریان که بخشی کم و بیش قابل توجه از استروئوپیا هایی را که در خود داشته ، پس از دستکاری و ارزش گذاری مجدد ، البته منظور از این مدار ، یک جریان بسته نیست . اینجا حتی اگر فرستنده تصویر خاص خود یا لافال مجموعه تصاویر و اصوات بخش شده خود را برای گیرنده نفرستد ، می تواند شامل نوعی انکساج جامعه مربوط به خود باشد . در همین جهت است که « یان تریکوب » عقیده دارد جامعه شناسی رادیو - تلویزیون باید این واقعیت را به عنوان موسسه ای قائم به ذات مطالعه کند ، موسسه ای که داده های فرهنگی و هنری جامعه را در کلیت انوعی برنامه بخش شده ، مطابق قوانین خود ، خلاصه می کند و در بر می گیرد . و این امر مکاشفاتی اساسی را در مورد جهت یابی فرهنگی تمدن کنونی رهنمون می گردد .

در حقیقت جامعه شناسی باید نه این طور به مطالعه تاثیر جامعه کلی یا جامعه تهیه کنندگان ، روی تهیه کردن و اجرای برنامه های تلویزیونی و رادیویی بپردازد و نه به معکس ، این ها را به عنوان داده هایی ساده تلقی کند و تاثیرشان را روی اجتماع ، تجزیه و تحلیل نماید . حاصل آنکه ، باید در عین حال هم بیچیدی و تعدد موضوع ، یعنی ساختمان پیام بخش شده را در نظر گرفت و هم اشاعه آن را در توده ای که گیرنده محسوب می شود . این ، دو مختصه ای است که « لازارسفلد » ادیقا برای برداشتن حدود و جایگزین کردن امکانات مطالعه جامعه شناسی در این زمینه به کار می برد . به عقیده او از این نقطه نظر ، باید نیز می آسای بین دو روش و نظر کاملا مختلف قابل شد . نخستین روش که بخصوص مورد توجه امریکاییهاست و در یک « جامعه شناسی عمل » جایگزین می شود ، مساله را در ساده ترین و دست یافتنی ترین شکلی مورد بررسی قرار می دهد . مسائلی مطرح می کند که بیچیدی و تعدد موضوع را محدود می سازد ، مسائلی که شعاع کوتاه دارد . مثل : « اگر شمیری به شیوه ای خشن خواننده شود بیشتر مورد توجه شنونده قرار خواهد گرفت یا اگر با احساس فراغت گردد ؟ این شکل مطرح کردن قضیه در مورد سوزه های معلوم و بسیار محسوس ، طما مورد حمایت و بسند نگاههای صنعتی بزرگی است که برنامه های رادیو تلویزیونی را از نظر مالی تامین می کنند و مایلند بازده تلاشهای تبلیغاتی خود را هر چه زودتر به دست آورند . روش دیگر توسط لازارسفلد تعیین و تعریف شده و بیشتر در فرانسه شایع و معمول است . در این روش به معکس ، توجه روی پدیده های بیچیده و بلند مدت است . فی المثل بررسی می کند که آیا تلویزیون تاثیرات مهمی روی ساعات فراغت کارگران فرانسوی دارد ؟ یا چه تاثیراتی روی آینده رادیو می تواند داشته باشد . پس در این مورد ، با یک جامعه شناسی تحول روبرو هستیم .

جامعه شناسی بزرگی روزه کلووس طرح دیگری را غیر از این دو روش ترجیح می دهد . در این روش ، شیوه های مختلف روبرو شدن با مسائل ، متناسب با دو خصلت قرار می گیرند . نخستین خصلت ، نقش و وظیفه اجتماعی موضوع و دیگری شعاع تاثیر متقارن در زمان و در مراحل واقعیت اجتماعی است .

اگر حالت فعلی بررسیهای درست انجام را در نظر بگیریم ، می توانیم آنها را بر حسب منشاء عینی شان ، به ملاحظات علمی و تحولی و همچنین بر حسب نقش اجتماعی شان دسته بندی کنیم . همچنین در مجموع جامعه شناسی رادیو - تلویزیون از یک سو ، در تحقیق کلی عملی و تحول وسایل ارتباط جمعی جای گرفته و از سوی دیگر بر حسب نقشهای مورد بحث با جامعه شناسی تفریحات ، جامعه شناسی سیاسی ، جامعه شناسی موسسات و بالاخره جامعه شناسی زندگی روزمره در هم شده است .

باید پس از بررسی خصائص عمومی زمینه مورد کاوش ، داده های موضوع و بعضی از نتایج بدست آمده جنبه های مختلف را برای تعیین کیفیت اجتماعی رادیو و تلویزیون جمع آوری کرد و سپس به بررسی مهمترین تاثیرات اجتماعی بین العمل ها (افعال متقابل) در ارتباط با بعضی نقش های اساسی رادیو و تلویزیون پرداخت و این ها همه برای آنکه بتوان تعیین و تدقیق مطلوب از تحقیقات انجام شده به دست آورد

ناتمام



«بی‌تا» مونتاژ شد

نمایشگاه نقاشی

از ۲۱ فروردین ماه نمایشگاهی از آثار نقاشی «قاسم حاجی زاده» در گالری قنبریز افتتاح میگردد. در این نمایشگاه ۲۰ تابلو که در برگزیده تازه‌ترین آثار این نقاش خواهد بود ارائه می‌شود. کارهای تازه «حاجی زاده» در مایه آبستره هستند. نمایشگاه همه روزه از ساعت ۵ تا ۸ بعدازظهر برای دیدار علاقمندان باز خواهد بود. آدرس - خیابان شاهرضا - خیابان دانشگاه - شماره ۲۰

در این هفته مونتاژ تصاویر فیلم «بی‌تا» پایان رسید و نسخه کار برای انجام امور لایراتواری به لایراتوار فیلم تلویزیون ملی ایران تحویل شد. این فیلم، که بصورت محصول مشترک به سرما به تلویزیون ملی و شرکت سینمایی فانوس خیال تهیه میشود. اولین کار داستانی هژیر داریوش برای سینمای تجارته است. نقش‌های اول فیلم را گوگوش، عزت‌الله انتظامی و مهری رحمانی بازی میکنند و گفته میشود که گوگوش با این فیلم برای اولین بار استعداد دراماتیک شایانی از خود بروز داده است. بعداز انجام کارهای لایراتواری، «بی‌تا» وارد مراحل صدا پیردازی خواهد شد. موسیقی این فیلم را لوریس چکناواریان آهنگساز جوان ایرانی خواهد ساخت. که اخیرا بعنوان رهبر میهمان، برنامه هائی با ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ضبط کرد.

بیک ایمانوردی، وجستا و زرین دست در صحنه‌ای از فاتحین صحرا.

هشت سال قبل نیز که هژیر داریوش اولین فیلم‌های کوتاه خود بنامهای «جلدهار» و «گودمقدس» را ساخت کارموسیقی متن این فیلمها را به چکناواریان سپرد. در کارهای بعدی داریوش موسیقی متن وجود نداشت.

زرین دست با اعتقاد به اینکه فاتحین صحرا گشاینده راهی جدید در سینمای ایران خواهد شد، آنرا به زبان‌های انگلیسی و ایتالیایی دوبله کرده است تا در کشورهای آسیایی و اروپایی نمایش درآید.

فاتحین صحرا

این فیلم به طریقه تکنی کالر و تکنی سکوب فیلمبرداری شده و رضا بیک ایمانوردی، خانم «وجستا»، دلیل بنیادی - عباس مهردادپان و عزیز اصلی در آن بازی کرده‌اند. موزیک متن از ساخته‌های «هاملت میناسیان» و فیلمبردار علی زرین دست است.

«فاتحین صحرا» فیلم جدید «محمد زرین دست» بروی آگران آمد. زرین دست که تحصیلات سینمایی خود را در آمریکا پایان رسانده، با موفقیت فیلم «خانه‌های پررویش» بعنوان کارگردانی هوشیار و آگاه شناخته شد. او با فیلم «هاشم خان» فعالیت خود را در سینمای فارسی آغاز کرد.

سندلی کنار پنجره...

«سندلی کنار پنجره» بگذاریم و به شب تاریک، سرد، خاموش بیابان نگاه کنیم. نام نمایشنامه‌ای است از عباس نعلبندیان که به کارگردانی خود او در روزهای تودهم، بیستم و بیست یکم و بیست و پنجم فروردین در محل کارگاه نمایش اجرا خواهد شد. این نمایش را شکوه نجم آبادی - بهرام وطن پرست - محمد باقر غفاری - مهوش افشار پناه - هوشنگ توزیع - رضا رویگری - سهیل سوزنی - صدرالدین زاهد، فریر زسندر پور و شمس فضل‌اللهی بازی می‌کنند.

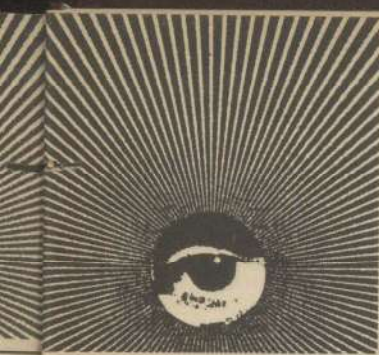
پرومته

شهر و خردمند و سهیل سوزنی نمایش «پرومته» را که براساس ترجمه عباس نعلبندیان از متن آشیل تهیه شده، در روزهای ۱۷ - ۲۶ - ۲۷ و ۳۱ فروردین در محل کارگاه نمایش اجرا می‌کنند. بازیگران این نمایشنامه هوشنگ توکلی - علی حلاج - محمد رضا خردمند - صدرالدین زاهد - محمود عزیزی و محمود نوازی هستند.

بکت، ۵

۵ نمایش کوتاه بنام‌های بازی بی‌حرف شماره ۱ - بازی بازی بی‌حرف شماره ۲ - رفت و آمد - نفس از «ساموئل بکت» را «آری آوانسیان» بامدد بازیگران کارگاه نمایش تلویزیون ملی ایران: اسماعیل خلیج، بهرام وطن پرست، شمس فضل‌اللهی - فرخنده باور سهیل سوزنی - هوشنگ توکلی - محمدباقر غفاری - آزاده خوزان و مهوش افشار پناه در تاریخ هجدهم و بیست چهارم فروردین ماه در محل کارگاه نمایش بروی صحنه خواهد آورد.





ژاله کردی، سولیت ایرانی گروه باله قرن بیستم.

موریس بزار، در تالار رودکی

گروه باله « قرن بیستم » به سرپرستی « موریس بزار » هنرمند معروف به تهران آمد و از فرداشب برنامه هالی در تالار رودکی اجرا خواهد کرد.

« بزار » از معروف ترین و درخشان ترین هنرمندان باله است. او از تمام وجودش و از تمام آگاهی ها و تجاربتش در راه هرچه بهتر و ساده تر نشان دادن هنرش بهره می جوید و بهمین علت است که کارش هرگز به پیچیدگی رو نمی کند و هنر سهل و مهتنع او تمام تماشاگران را صرف نظر از وابستگی های ذهنی و عاطفی به تفکر و حیرت و سرانجام به دنیایی از شادی و تحرک می برد.

خصوصیت دیگر موریس بزار در این است که او باله را نه فقط برای خویشتن یا ذهن این و آن، بلکه بیشتر برای مشاهده تماشاگرانی که صحنه او را احاطه می کنند ارائه می دهد.

او با باله خود « در آن واحد یک هنر عمیقاً تاتری و جدی، یک اثر زیبا و سحرانگیز و یک نمایش سرگرم کننده را به تماشا می گذارد ».

باله « موریس بزار » متأثر از زندگی تماشاگران اوست و این است که تماشاچی با کار او الفتی دیرینه در خود احساس می کند.

« بزار » در سال ۱۹۲۷ در پتدر ماریس زاده می شود، تحصیلات خود را از سال ۱۹۴۵ در پاریس آغاز می کند و با کسانی چون « مادام روسان »، « لئو استات »، « مادام آگوروو » و پس از آن در لندن با « اورا و لگوا » کار می کند.

کارنامه هنری او شاید یکی از درخشان ترین کارنامه های قرن باشد تا جائیکه یکی از محققین هنری او را مانند « واکتر » در ابرای قرن نوزدهم می شناسد. آبی از تحرک و خلافت باز نمی آید و با لاتی به حدی می رسد که از سال ۱۹۶۰ با تاسیس گروه « باله قرن بیستم » خود را به عنوان بزرگترین عامل تحول و دگرگونی در هنر باله به جهانبان می شناساند.



صحنه ای از « پرند آشین » بزار





يك مصاحبه جالب با باربرا استرایسند



برای چه زشت هستم!!

اعترافات باربرا

● چگونه امکان دارد زشت رویی مانند من برای نخستین بار در فیلمی شرکت کند و موفق به دریافت اسکار شود؟ بعد از موفقیت فیلم اولم، در فیلم دیگری شرکت کردم که شهرتی بی سابقه برایم به ارمغان آورد سپس آهنگی با صدای من ضبط شد و در ردیف پر فروش ترین صفحات روز درآمد تاکنون هیچکس حتی روزنامه نگاران از من سؤال نکرده اند که زندگی هنری من چگونه است، حتی به خودشان اجازه نداده اند لحظه ای وقتشان را تلف کنند و حرفهای مسرا بشنوند بلکه همیشه خواسته اند از زندگی و احساسات رفیق خودم برایشان صحبت کنم.

● اکنون مشغول بازی در فیلم دیگری هستم که وای تمام فیلمهاست، جدی و عمیق و در نوع خود موفق. من آواز نمیخوانم برای آنکه آهنگی را خوانده باشم. نقشی را ایفا نمیکنم برای آنکه فقط بازی کرده باشم بلکه احساس میکنم از کارم لذت میبرم.

□ خوب، باربرا کمی از فیلمهایتان صحبت کنیم. ● خوشبختانه فیلمبرداری آخرین فیلم بخوبی انجام شده است. «شونه بسر و بچه گربه» از کارهایی است که بدون شک با موفقیت بسیار روبرو خواهد شد. این فیلم داستانی بسیار گیرا دارد. يك كمدي - درام جالب است. همبازی من در این فیلم جورج سگال است، هنریشه ای که به راستی به قدرتش ایمان دارم. اوه... مطمئنم حالا بعضی آنکه این کلمه از دهان من خارج شد روزنامه نگاران شروع بساختن شایعات میکنند که بین من و جورج رابطه عاشقانه وجود دارد. معمولاً هر بار که فیلمی مورد توجه قرار میگیرد جنجالهای کاذبی نیز دوروبر هنریشگانش سرمیگردد.

□ نظر میرسد واقعا از این موضوع میترسید. بیشتر از آنچه که بتوان تصورش را کرد، نه؟ ● من... و ترس؟ پس شما باربرا استرایسند را نمیشناسید!

□ بهر حال این شایعات نمیتواند صورتخوشی برای طرفدارانتان داشته باشد.

● کاملا صحیح است، حقیقتی است که باید قبول کرد. به هر حال روزی نیست که در مطبوعات خبر جنجال تازه ای را نخوانیم. من دشمن زیاد دارم.

برای کسانی که در سینما بعنوان سمبل زیبایی شناخته شده اند گران خواهد بود که مردم برای فیلمهای دخترت زشت رویی مثل من اینطور سروصدت بشکنند. گاهی احساس میکنم که مردم قبول ندارند که من زشت هستم بغت و سرنوشت زشت و زیبا نمیشناسد.

□ چطور، باربرا؟

● این حقیقتی است که می تواند برای هرکس اتفاق بیفتد. برای من، شما و شخص دیگری که در خیابان قدم میزند. زیبا یا زشت تفاوتی نمیکند يك موضوع را فراموش نباید کرد، يك هنرمند همیشه هنرمند است میخواهد زشت باشد و یا زیبا و این تشخیص مردم است.

□ داستان زشتی شما برای شمانیز سوژه ای شده است، در همه مصاحبه هائی که با شما کرده اند روی این مساله تکیه کرده اند و گفته اند، زشتم ولی موفق هستم. آیا مبالغه نمی کنید؟

● شما واقعا فکر میکنید که مردم به زشتی من ترحم میکنند و بدین فیلمهای من میروند؟ شما فکر میکنید این چهره ناموزون و این بینی کج و موج برای من يك عقده روانی درست کرده است؟

□ بعضی ها میگویند يك عقده بهتر از عقده های دیگر در وجود شما هست.

● بدارید هرچه میخواهند بگویند من به صراحت میگویم که زیبا هستم. این سایرین هستند که بمن تلقین میکنند که زیبا نیستم، اگر واقعا مردم دوست دارند این حرفها را بزنند برای من مهم نیست من میپذیرم شاید بدانید که مرا جزو خوش اندام ترین چهره های سینمایی شناخته اند و گفته اند که اندام و چهره من کاملا پاکد دیگر هم آهنگی دارند. بهر حال برای من وجود مطرح است، وجود باربرا استرایسند! و آنچه در قلب و روح این زن وجود دارد.



دید در نمای درشت

برای آغاز، بعد از دوشماره این نشریه، بجای مقدمه، توضیح، تفسیر یا سیاست، با تشریح یک جوی، برای نظریات، نظرات، نقل اندک، و قبل از باز کردن باب بررسی فیلمهای روز، این ترجمه یک مطلب از «سرگئی مینی نیلیویچ ایزنشتین»، این بزرگ، کلمه به کلمه.

مطلب را ایزنشتین در اکتبر ۱۹۴۵ به تقاضای نشریه «ایسکوتو کینو» نوشت که بدینال وقته ناتی از جنگ باز انتشار می یافت. اما آن را تند و زهر آگین یافتند، و مسئولان نشریه را مواخذه کردند، و در «ایسکوتو کینو» دیگر چیزی از ایزنشتین بچاپ نرسید.

گویانکه بسیاری گاه فراموش میکنند، همه میدانند که سینما موفقیت های متفاوتی برای دوربین پیشنهاد میکند که به نامهای «نمای عمومی»، «نمای متوسط» و «نمای درشت» مشهورند.

و میدانیم که این اندازه نامهایم نقطه نظرهای متغیری از دیدارها هستند.

«نمای عمومی» ادراکی کلی از دیدار بدست میدهد. «نمای متوسط» ارتباطی نزدیک و صمیمی بین تماشاگر و هنریشه های روی پرده ایجاد میکند، تماشاگر خود را با آنها در یک افق، روی یک نیمکت، یا دور یک میز چای خوری احساس میکند.

و بالاخره، یکمک نمای درشت (پس جزء بزرگ شده) تماشاگر در بیان حقایق روی پرده لوطور میشود: مژدها که میزند، دستها که میریزد، انگشتها که دستگیره را حیرد... همه این ها در لحظه مناسب تاکید را بر شخصیت داستان میگذارد که از طریق این جزئیات کوچک سرانجام مستور میشود با حجاب میکشاید.

اگر دیدارها را در یک فیلم میتوان به یکی از این سه شیوه متفاوت نگاه کرد، پس دقیقاً بهمین ترتیب (به این سه شیوه) است که میتوان فیلمی را در تماشاگر دید.

به این معنی «نمای عمومی» میتواند معرف مشاهده فیلم بعنوان یک «کل» باشد: از موضع شوشن، فعلیت، تکلیف یا واجبات لفظه نمود اینفلوئینک صحتی از مسأله که به آنها میرسد، قابلیت در ایجاد ارتباط یا نودها، فایده های، ره آورد زمانی، و ارزش در مقایسه با شهرت بزرگ سینمای شوروی.

چنین است ارزیابی کمابیش اجتماعی که از محصولات سینمایی ما می شود - و نیز، اساساً انعکاس این نظر است که ما در ایران از مرکز طوطیوایمان می یابیم. تماشاگر معمولی، خواه عضو دسته جوانان کمونیست باشد، خواه خیاط، ژنرال، دانشجوی مدرسه سوردوف، کارگر مترو، عضو آکادمی، صنوفدار، مأمور برق، شیمی دان، و طیار، و رانگر پارچه یا جوان، فیلم را در نمای متوسط نگاه میکند.

فیلم از حرکت به ملاحظه دیگری، این تماشاگر را بازی زنده احساسات به هیجان می آورد که ناشی از نزدیکی آسانی او با تصاویر روی پرده است - فکر ها یا حس های که به این تماشاگر نزدیکند، شرایط اجتماعی سرزشت یک انسان در مراحل مبارزه اش، در شادبهای بیروزی یا در غم شکست، بر او تاثیر میگذارد. انسان وقتی در نمای متوسط فیلم میشود نقش پر نقش این حس صمیمیت و نزدیکی تماشاگر با تصویر سینمایی است.

مشخصات کلی موضوع شکلی «گفرا» به مخیله تماشاگر خورق میکند - فکر عمومی رویداد در احساسات تماشاگر خلق میشود.

تماشاگر، که از طریق تجارب فهمان در روی پرده که او شاهدشان است با او یکی میشود، نمیتواند برای فکر کلی و ناآزبری که فیلم عرضه میکند اهمیت و ارزشی طراز اول قائل شود.

به این ترتیب، تماشاگر فیمل از هر چیز در بند داستان، رویداد، و موقعیت هاست... برای او هیچ تفاوت نمیکند که فیلمنامه را چه کسی نوشته است. او غروب خورشید را می بیند، و نه مهارت فیلمبردار را.

او همراه با دخترک داستان تریه میکند، و نه همراه با هنریشمی که دارد نقش را خوب یا بد بازی میکند. او در موافقی که موسیقی بر مراکتیزد غوطه میخورد، و غالباً آگاه نیست که دارد به نغمه های گوش میدهد که فقط متن صوتی گفتگویی است که مجدولش کرده است.

از نظر تماشاگر، ارزیابی در سطحی از این بالاتر وجود ندارد.

این «در حدترین حدش» فقط با فیلمهای بدست میاید که واجد حقیقت کامل و قدرت بزرگ افق هنری باشند. در مطبوعات و معادل دقیق این نقطه نظر مقاله منتقد است، «مقاله خلاصه داستان» عالی که در آن ها آمدهای داستان نه در قالب تصاویر سینمایی مشخص، بلکه در حد رفتارها و سرزشت های ارزیابی میشوند که آثار از آن موجوداتی زنده هستند و دارند زندگی واقعی خوشان را میکنند، و یاد آثار که بر حسب تصادف مطلق بر روی پرده سینما اوخته شده اند، همچنانکه لایه هر چیز دیگری هم که از کنار یک سالن سینما میگذشت میتوانست تصادفا بر پرده اش ظاهر شود.

در این نوع «مقاله - خلاصه داستان» رفتار درست یا غلط ادعا بر ما تاثیر میگذارد - جانب یک آدم بازی را علیه دیگری میگیریم، بدینال کشف انگیزه های درونشان میرویم، و افقا آرزو می کنیم که چیزی از این آمدهای پرده (که بنظرمان مردم هستند که در بیان حقیقت واقعی رشمیگند) بخوابیم. اگر چنین فاهمانی تا حد یک خلاصه داستان ساده سقوط نکند، میتواند افکار یک تماشاگر را که از تاثیر غوری اثر ناشی شده منعکس سازد.

و بالاخره، شیوه سومی هم برای ارزیابی یک فیلم هست. نمانها میتواند شیوه سومی وجود داشته باشد، بلکه باید این شیوه سوم وجود داشته باشد.

این بررسی دقیق خود فیلم است «در نمای درشت»: یا مستور تحلیل دقیق، مقاله فیلم را به قسمتهای مختلف «تجزیه» میکند، عناصرش را ذوب میکندنا معطاله نامیشی بریزد. درست به همین شیوه است که مهندسین متخصصین یک مدل ساختمانی جدید را در زمینه فنی خاص خودشان بررسی میکنند.

باید بررسی یک فیلم از نقطه نظر یک نشریه حرفه ای وجود داشته باشد.

ارزیابی فیلمها از دید «نمای عمومی» و «نمای متوسط» همچنان ادامه می یابد. اما قبل از هر چیز باید بررسی در نمای درشت مورد توجه قرار گیرد، دیدی در نمای درشت از همه حلقه تجزیر های کوچکی که یک فیلم را ترکیب میکند.

بالانکه در دید نمای عمومی، ما میتوانیم فضائی کاملاً صحیح، و حتی به شکل بیرحمانه «اجتماعی» از یک فیلم داشته باشیم، و با آنکه میتوانیم گاهی از «مقاله - خلاصه داستان» ساده و اجمالی، از طریق انتخاب دقیق و آگاه فکر شده رویدادها و تصاویر فیلم، فراتر برویم، مهله همچنین موفقی که به کار میسیم با چشمی حرفه ای و انتقادی نگاه کنیم - ما باید بالاترین توقع ها را از تولیدی که بها مربوط است داشته باشیم، و در اینجا است که ما از تکامل بپذیریم. بدون این «نقد سوم»، نه رشدی حاصل میشود، نه پیشرفتی، و نه علو دائمی سطح کارمان.

ارزیابی سراسر اجتماعی نباید به مثابه سیری باشد که در پیش آن یک تگارش بد (که در آخرین تحلیل، ارزشی در نفسی فیلم را معین میکند) بتواند بی نتیجه نماند شود.

علاقه تماشاگر به ضمه نباید باعث ایجاد روحیه انحصاری نسبت به یک فیلمبردار بد شود، و بهمین ترتیب، توفیق تجاری یک فیلم نباید بار مسئولیت یک متن موسیقی برآوردن یا صدا برداری ناقص، و یا (غالباً) خوانکارهای لایرانوار را از شاهانه برآورد.

آن روز های قدیمی، و گذشته، و در نخستین سالهای «اکهر» (۱) بخاطر می آردم. آن روز ها کارگردان سروزان و رسان کارش را در برابر اجتماعی از حرفه ای ها عرضه میکرد. این نرس و لرز نه به این خاطر بود که بعد از پایان

نمایش، فلان همکار به او چنین یا چنان بگوید. این همان حالتی است که یک خواننده در برابر اجتماعی از خوانندگان، یک مشت زن در برابر تماشاگران مشت زن، و یک گاو باز در برابر گروه علاقمندان به این فن دارد.

در آن روز ها، در این حالت، هیچ نت لفظ، هیچ انحراف، هیچ زمان سنجی بد، از دید هیچکس مخفی نمی ماند. کوچکترین لفظه به حقیقت درونی کار، کمترین بیعتی در لبون، بی اهمیت ترین اشتباه در نور پردازی، کمترین سستی در کار رتم، هر نقشی از این قبیل فوراً از جانب جماعت حرفه ای با واکنش شدید ملامت و تهنیج روبرو میشد.

و این از آنجاست که تماشاگر حرفه ای، بخاطر ارجحان به تعامیت فیلم، بخاطر شرکت فکری و حس در رویدادها، ناچار نبود از این نکته که فقط یک تماشاگر ساده نیست غافل بماند - او میدانست که یک حرفه ای است. میدانست که توفیق کلی یک فیلم از آما و بطور غیر قابل تغییر مفهوم تعامل همه بند ها و متصل هایش نیست. تیرم که شروع گرا و بازها رضایت بخش بود، که البته میوب نقشی کار را تا حدی می پوشاند. حرفه ای، هر قدر هم تحت تاثیر حقیقت اثر قرار میگرفت، باز نسبت به عناصری که فالف تکامل بودند سخت و بیرحم بود.

بعد دوره منضحی شروع شد. بدینرش فیلم بعنوان یک «کل» محلی برای چشم پوشی از همه توانایی و خطا هایش شد.

دوره دیگری را بخاطر می آردم، دوره «انطاط (اکهر)» را - در این زمان، اگر فیلمی با توفیق روبرو میشد، دیگر فدفن بود که کسی متلا بگوید که فیلمبردارش دست است، و یا از نظر نقشی ابتکاری نیست. اگر جرات میکردی که نا انحد فراری و سرزشت همه اشتباهات سینمایی شوروی را به سر تو می ریختند، و مترسکهای ترسناکی در مخالفت تکان میدادند، و منجمله این اتهام که «وحدت شکل و محتوی» را متکر شده ای!

امروزه، این میتواند فقط یک داستان نظر بیاید، اما داستان کثیفی است.

این دوران، توقعات مربوط به کیفیت کار سینمایی را کاهش داد، آنتی معیار های سخت هنری را خاکستر کرد، و حتی حس مسئولیت را در وجود خود سینماگران کتس - این به شکل های گوناگونی نسبت به ترکیبات یک فیلم، تولیدی بی نقایب کرد. وضوح و آرمان های برافراختن سبک سینمایی به ایهام گریز تبدیل و رنگ باختند.

اما حالا ما باز صلح داریم. تکامل کیفیت حرفه ای کاری که باید عرضه کنیم، بیون نوجه به زمان، مکلن و شرایط: این وظیفه مقدس ماست. مبارزه و بخاطر ایجاد شرایطی که در آن ها بتوان به کیفیت مطلوب دست یافت، و اینهم وظیفه ماست.

ایجاد تسهیلات برای تقصیل شرایط تولیدی کارمان، ایجاد امکانات نامیروضعین این کیفیت لازم برای محصولانمان، همچنانکه دلچسپی بی حد و مرز به آرمان ها، مبارزه برای شکل و ماهیت هنری آلمان، اینها باید هدف های زرمنده ما باشند. در آستانه صلح جدیدمان: ما شما را به این هدفها فرا خواهیم.

در نمودی در «نمای درشت» از آنچه ما باید انجام دهیم دریابیم، در بونه نقد بکاریم و بوجود آوریم: چنین باید باشد خط مشی مبارزه نشریه که دوباره متولد میشود: ایسکوتو کینو!

اگر لازم باشد در برابر برخی از فیلمها «در نمای عمومی» تمکین خواهیم کرد. اگر ممکن باشد مثل یک تماشاگر «در نمای متوسط» تحت تاثیر خواهیم گرفت. اما «در نمای درشت» از نظر حرفه ای توقعات سخت و تسکن ناپذیری از همه عوامل سازنده یک فیلم خواهیم داشت. در چنین طرز عملی، از بهادارانهای دنیای غیر انتقادی، دنیای ننگ نظر، که میخواد با ضبوط «وحدت تجزیه شده شکل و محتوی» ما را برسانند و همی بل راه نخواهیم داد، و به تاکید بر باعد ها و اختلاف های کیفی بین یک مضمون و شکل های بعدی اش ادامه خواهیم داد.

س - ۴ - ایزنشتین

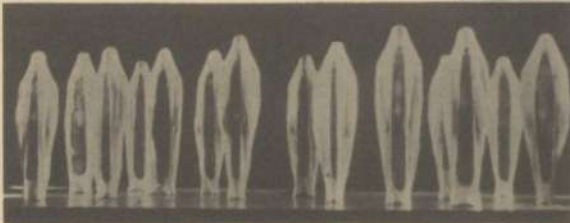
(۱) - مجمع کارکنان سینمای انقلابی -



نیکولای هتنگام رهبری صدهای از بالرین ها .



رقص « المانها ایی ودل .



رقص کنن پوشان



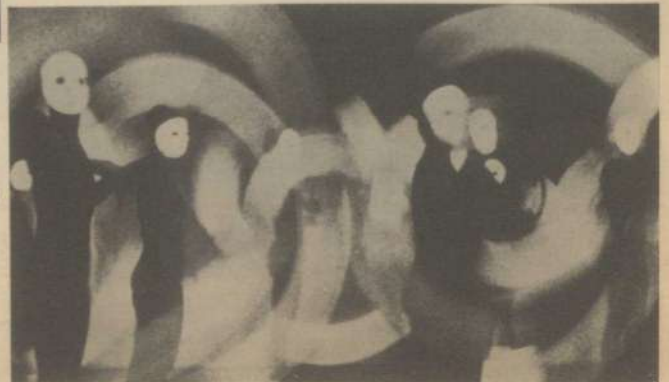
رقص شهر کتبخانان .

● فریاد ها و سروصدهائی از موزیک الکترونیکی پدید میآید ، واکنشهایی که در انسان ایجاد میکند با کمک نورهای خیره کننده بر روی بدن ها حالتی خاص بر صحنه میدهد ، که چمباتشگیل یک باله جدید و مدرن را میدهند . اینها تصاویری هستند از باله های جدید که از کشور امریکا برخاسته است و اکنون به مرحله ای رسیده است که مردم بخاطر دیدنش سرو دست می شکنند . در میان این استادان اعجاب انگیز بیش از هرکس نام «مارتا گراهام» و « جورج بالانکبه » به چشم میخورد که در سال ۱۹۲۲ این باله جدید را در « مدرسه باله امریکائی » بروی صحنه آوردند و به عرض قضایوت گذاشت و سپس « اولوین نیکولایز » رئیس هنرستان رقص خیابان هاتری نیویورک است که اخیرا باله جدید « گلاگسی » را ابداع کرده و آنرا شیفتگان باله های نیویورک امریکائی تقدیم داشته است .

منتقدین درباره این باله نوظهور و زیبا بحث و گفتگوی بسیار کرده و آنرا فرم جدیدی در قالب نثر دانسته و نوشته اند: « این رقص جدید نمونه ایست از اتحاد و همبستگی هنر ها . . . حتی مجسمه سازی نقشی اساسی در این هنر جدید دارد زیرا در روی صحنه تمام هنرها به اتفاق نور و موزیک الکترونیک برای تماشاگر این تردید را ایجاد میکند که آیا واقعا اینها انسانند یا مجسمه های متحرک هستند که با یک ریتم زیبا و شکیل به حرکت در میآیند ؟ صدهای دیگر منتقدند که رقصهای جدید و مدرنی که طی سالهای اخیر قلبها را تسخیر کرده ، از روی باله های جدید اقتباس شده است .

باله جدید
در امریکا

تشع ستارگان .



دیداری با ژانر طباطبائی در پاریس

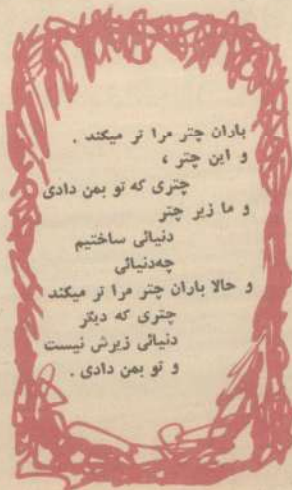


برای من مسأله اصلاً به شکل دیگری طرح است. برای من این یک حالت ناملاطیبی است. هرگز هم فکر نکرده‌ام چه می‌توانم باشم و چه هستم. هرگز فکر نکرده‌ام نقاشی باشم و یا نقاش نباشم. و اصولاً نمی‌دانم نقاشی چگونه مسأله‌ی باید باشد و چه حکمی باید داشته باشد. خوب به اقتضای زنده بودن باید وسیله‌ی برای بیان زندگی داشته باشد این وسیله برای من نقاشی باشد.

برای من « هنر » به صورت عام آن ، معنایی جز آن که در نزد روزنامه نویس ها و یا در کتابها پیدا کرده است ، دارد . هنر یک وسیله برای آزادی تصور است . و این آزادی تصور گاهی حالت فریب دارد . درست مانند آن بستانکی که در دهان بچه می‌گذارند ، تا در تصور پستان مادر و شیر ، آرام بگیرد . هنرمند از طریق این وسیله بیانی ، حضور در دنیا های تصویری را آسان می‌کند و آنرا به وجود می‌آورد . به عقیده من در میان هنر هاء نقاش موفقترین آنهاست چرا که وسیله و ابزار زیاد و متعدد و گوناگون برای ظهور داشته و ظهور نقاش هم یک حالت عام تر و جهانی تری از مثلا شعر و یا تانرا خواهد بود .



اما برای من وجود این دنیا های تصویری ، یک واقعیت است . آنها صانه دریاور این تصور و ظهور آن است . اگر بررسی دقیقی از کنش و رفتار انسانها داشته باشید ، به آسانی متوجه خواهید شد که این عادات و حرکات خیلی هم جدی و منظم و خشک نیستند و فقط آن سطح ظاهری جدی بودن است که گاه تصور های درونی و زنده آنها را در معرض دید قرار نمی‌دهد . بعضی ها هم آن حالت تصویری « مک زدن » را از یاد می‌برند و فکر می‌کنند که واقعا دارند چیزی می‌نوشند ! در حالیکه در این عمل تصویری ، واقعیت ، فانتزی مک زدن است و نه ظاهر به نوشیدن . نمی‌دانم منظورم را می‌رسانم یا نه . . . مسأله اگر آن راضی شنن و افتنا باشد ، درهسمان تصور خلاصه می‌شود هنرمند کسی است که می‌خواهد این رضایته ، یاردی که او را می‌سوزاند و باید دیگران را هم بسوزاند تعریف کند و بگوید :



باران چتر مرا تر میکند .
و این چتر ،
چتری که تو بمن دادی
و ما زیر چتر
دنیائی ساختیم
چمدنیائی
و حالا باران چتر مرا تر میکند
چتری که دیگر
دنیائی زیرش نیست
و تو بمن دادی .

می‌رود تا صبح یک داستان کامل در ذهن خود مجسم کند و یا خواب ببیند ، اما تفاوت او با هنرمند که این داستان را می‌نویسد و یا یک نقاش که دنیایی را بر پرده می‌آورد قدرت انعکاس تصورات و دنیا های خصوصی است . هیچکس در این دنیا وجود ندارد که فکر نکند و تصویری نداشته باشد . اما قدرت و شهادت ابراز و خلق مجدد آن است که هنر را به

هر آدمی فکر می‌کند دنیایی خودش خیلی بزرگ است و باید دیگران از آن اطلاع داشته باشند . در هنرمند هم همینطور است . بروز هنری ، اطلاع دادن از یک دنیایی خاصی است . و عادی هم هست . فرق یک هنرمند با یک آدم معمولی توانایی و قدرت انعکاس دنیا های ذهنی است . ممکن است یک آدم معمولی از وقتی به رختخواب

به اقتضای زنده بودن باید وسیله‌ای برای بیان زندگی داشت

وجود می‌آورد

من در زمینه‌های مختلف هنری از نقاشی گرفته تا داستان‌نویسی کار می‌کنم. اصولاً برای من هنرمند مهم است و یا نقاشی و یا مجسمه ساز. چرا که وقتی حرفی برای زدن بود دیگر قالب آن انتخاب کردنی است و این انتخاب مشکلی هم نخواهد بود. مهم داشتن موضوعی برای بیان است، بعد این بیان ممکن است در قالب نقاشی و رنگ و فرم و یا به وسیله کلمات و یا به وسیله اصوات باشد. هنرمند به آسانی می‌تواند این قالب‌های متعدد و مختلف را برای بیان موضوع و مطلب خود انتخاب کند.



— چطور می‌فهمی که فکر مال کدام قالب

است

— بین خود آن فکر، راهش را به دستت می‌دهد ماده اصلی فکر نزد توست و این اصل و ماده راه بروز خود را با خود به وجود می‌آورد — همه این قالب‌ها بستگی به آن موضوع و بهانه اولیه دارند و این «بهانه» برای بیان است که شخصیت هنر را فراهم می‌کند. وقتی این بهانه وجود داشت، شما به خودی خود و به حرف و چوه آن بهانه،



خواهید فهمید که مثلا انرژی کلمه می‌تواند ظرفیت آن بهانه را داشته باشد و یا گامی می‌فهمید که چند حرکت فرم در فضا می‌تواند بیان کننده مطلب شما باشد، در این جامع‌سهم قالب بهانه شما می‌شود و یا موسیقی . . . تعریف ساختن برای هنر در گذشته بسیار بوده و در آینده هم بسیار خواهد شد. اما اگر بخواهیم واقعا در این مورد تعمق و بررسی کنیم می‌فهمیم که بیان هنری در چهار قالب کلی انجام می‌گیرد: قالب کلام، که از آن شعر منتج می‌شود، قالب صدا و آوا، که از آن موسیقی منتج می‌گردد، قالب رنگ و فرم، که از آن نقاشی و مجسمه سازی حاصل می‌آید. مرحله دیگر فرم که در فضا ایجاد می‌شود، قالب معماری است که من جنبه هنری آن را در حلقه اول و انجمن فونونی مثل سایر هنر ها نمی‌دانم چرا که معماری در خدمت یک هدف قرار دارد که جنبه هنری و سازندگی آنرا تقریباً از بین می‌برد. و در این میان با پیشرفت تکنیک و مواد بسیاری که در هنر نقاشی ایجاد شده و حالا دیگر هر ماده‌ای در نقاشی برای بیان حالت و اتمسفر می‌توان استفاده کرد، من فکر می‌کنم که حالت‌سازنده و چپانی این هنر واقعا بسیار قوی تر از سایر قالبهای هنری شده است. از طرف دیگر اگر مثلا فکر کنید که بهترین شعر یک شاعر فقط برای یک ملت می‌تواند معنا داشته باشد و در ترجمه، دیگر آن حالت طبیعی و اصالت خود را از دست می‌دهد، در حالیکه ناپولی یک نقاش را می‌توان در هر نقطه جهان به نمایش گذارد و تمام ملتها می‌توانند آن را نگاه کنند و تحت تاثیر قرار گیرند. بنابراین جنبه جهانی یک شعر از جنبه جهانی یک اثر نقاشی کمتر است

نشندند و اقبالی نسبی داشتند البته در فیس مشکلات دیگری وجود داشت. از جمله آنکه هرکس می‌بایست کار خود را از ابتدا و صفر شروع کند و هیچکس نمی‌توانست از تجربیات و امکانات هنری یک هنرمند دیگر به سود هنر خود استفاده کند.



مکان اقامت مجسمه‌ساز، کورس‌های گالری هنر معاصر ایران - تهران
ایستگاه خرم‌آباد ۶۰۰ م. جاده خرم‌آباد - تهران - تلفن: ۷۲۹۶۴

دادیم، در گالری هنر جدید که در خانه خود تشکیل داده بودم، و در آن از بچه‌ها خواستم که به هر ترتیبی که دلشان می‌خواهد نمایشان را نقاشی کنند. الان چهارده سال است که با بچه‌ها کار می‌کنم و در این مدت در بسیاری از بی‌نالی‌های نقاشی کودکان نقاشی‌های بچه‌هایی که با من کار می‌کردند برنده شد و تعداد بسیاری مدال برای نقاشی این بچه‌ها به منسلک ما آمد. این خدمت کوچکی بود، اما من از نتیجه این خدمت بسیار خوشحال هستم. این وسیله‌ی بود که ما توانستیم ضمن معرفی استعداد های کودکان ایرانی، نام کشور خود را هم در آن کشور ها مطرح کنیم. در سال ۱۳۴۱ من از کار همین بچه‌ها در «آلمان نمایشگاهی ترتیب دادم، به یاد دارم که بسیاری از آلمانی‌هایی که به بدین این نمایشگاه آمدند، برای اولین بار با آداب ایرانی آشنا می‌شدند، از جمله طرز لباس پوشیدن. حالا دیگر البته آشنایی اروپاییان با منسلک ما بیشتر شده، اما به هر حال این خدمت‌ها در هر موقعیتی می‌تواند باعث یک حرکتی آشنایی بیشتر باشد.

من واقعا به هیچ گروه فکری و مکتب و مشربی وابستگی ندارم اما ضمن آن نمی‌توانم تحمل استثمار را بکنم و باید بگویم در مورد مسایلی که به ایران مربوط می‌شود کمی حساس هستم. من به شدت نیاز به نمایشگاه را برای همه نقاشان ایرانی احساس می‌کردم. آنها احتیاج شدیدی به وجود مطلق داشتند که کارهایشان را به نمایش بگذارند و محصل مناسبی وجود نداشت. در این جهان تعدادی نمایشگاه ترتیب داده می‌شد در محل‌هایی که به خارجیان تعلق داشت و بنابراین از فروش تابلو های نقاشان ایرانی مقدار واقعا ناچیزی به خود آنها داده می‌شد. و اصولا من به شدت ترتیب نمایشگاه در محلهای انجمن‌های فرهنگی خارجی و یا گالری‌های که توسط فرنگی‌ها اداره می‌شود، به شدت مخالف هستم، چرا که نحوه نمایش و حتی واقعی هنرمندان ایرانی از جانب آنها حفظ نشده است. به همین دلیل من از دوستان نقاشی خود دعوت کردم که با همکاری یکدیگر یک گالری ایرانی به وجود آوریم. این همکاری به وجود نیامد اما چون من به شدت مصمم بودم به نتایج و با تلاش زیادی «گالری هنر

جدید» را ساختم. اگر حمل بر ظاهر نشود، من فکر می‌کنم که نقاشی‌های من همیشه یک موفقیت نسبی داشته‌اند. همانطور که می‌دانید تم اغلب نقاشی‌های من موضوعهای فولکلوریک هستند که سادگی و شیرینی آنها کمک می‌کند که همیشه یک ارتباط حسی بین تماشاگر با نقاشی‌های من وجود داشته باشد. حالا البته از نظر روشنگران سادگی کار های من دلیل بدی آنهاست، اما من از جانب خودم از این استقبال مردم رضایت دارم.

در شعر هم من آدم بسیار ساده و طبیعی‌یی هستم من یک شعر می‌نویسم به اسم «بسرآفاد» که شرح حال یک زندگی ساده است در طول این شعر شاید نام بیش از صد نوع متفاوت شیرینی برده می‌شود، نان شیرینی‌هایی از زمان ناصرالدین شاه وجود داشته و حالا از بین رفته است.

و یا در یک شعر دیگر که شرح حال یک آدم کچل در حمام است، از تمام کارهایی که به وسیله کارگر حمام انجام می‌شود، نام برده می‌شود. البته من قبل از هرکس این موضوعات خیلی ساده را به شدت حق کرده‌ام و بعد از آنها در شعر و یا در نقاشی‌هایم یاد می‌کنم.

من پهلوان خسته برگشته‌ام
و در کلم دست‌های شمشیر
بدون تیغ،

کلاه خود،
لهبده،
و زنجیر های زره ام،
شندر شندر
زنگیده و پوسیده
چکمه‌هایم سوراخ
ریشهایم انبوه
و چشمانم از سو رفته
آخر، من پهلوان خسته برگشته‌ام.

من،
گازور استخوانهای تو هستم
که از حسرت، سیاه شده.
و من،
معجون تمام معجون‌ها هستم
که در شیشه‌های عمر فرشته
بر گردن دیو، آویزان است.

من،
سنگ خاری، کوه هستم
که یک تکی آن
سخت‌ترین شیشه‌ها را می‌شکند
و هر مرغی را،
از نفس آزاد می‌کند.
من گازور تمام هستی تو:
هستم
و هستم.

یک نمایشنامه هم نوشته‌ییم.
- آره این یک نمایش بسیار مدرنی‌است که در آن از همه عوامل موجود استفاده می‌شود از قبیل نور و صدا و رنگ و فرم و جمعیت حتی اسلاید هم در آن نشان داده می‌شود. اجرای آن گفتیم که سخت است به دلیل امکانات. و تازه امروز سخت است. شاید بعد ها بشود این کار را کرد. نله ویزوین فکر می‌کنم مشتاق باشد به داشتن همه بیس‌هایی که از نظر فرم و ایده جالب باشند. ایده نمایشنامه من، شرح زندگی مردمان امروز است. هر انسان سبیل یک شعر و نمودار یک حرکت و با یک موضوع است.

اتاق من دیگر پنجره ندارد،
نور گرم و موج خورشید،
مرده.
و تاریکی لبخند میزند،
و کوه بیخ هر لحظه
بزرگ و سنگین‌تر میشود
و وحشت و دیوار
و دیوار.
وقتی که عصر،
صدای کلاغ‌ها می‌آید
من دیگر نمی‌توانم
آنها را روی شاخه‌های درختان:
فان و سبیدار‌ها
به بینم.

آخر: اتاق من
پنجره ندارد.
- در مورد برنده شدن نمایشنامه ام هم
خودم هنوز اطلاع زیادی ندارم چون در شعر
خودم هنوز اطلاع زیادی ندارم چون درسفر
بودم و الان هم که باهم درباریس هستیم.



شوخی

داستان از :
میلان کوندرا
(Milan Kundera)
ترجمه ای :
منوچهر مجعونی

آنچه گذشت

در شماره پیش، نخستین بخش داستان را به روایت لودویک خواندیم. لودویک که ظاهراً با زنی فرار ملاقات دارد یک روز پیش از ملاقات به یکی از شهرهای جنوبی چکسلواکی می‌آید. هتلی که در آن اطاق گرفته است برای این ملاقات مناسب نیست. سراف دوست قدیمی اش کوستا می‌رود و آپارتمان او را برای ملاقات فردا وام می‌گیرد سپس به اتفاق کوستا به آرایشگاه می‌رود. زن آرایشگر به نقلش آشنای اید و پس از آنکه از آرایشگاه خارج می‌شود تلفنی با کوستا تماس می‌گیرد و متوجه می‌شود که آرایشگر، زنی است بنام لوسی که سالها پیش معشوق او بوده است. در این شماره لودویک را در انتظار ملاقاتی می‌گذاریم و دنباله داستان را به روایت هشتمی خوانیم...

قسمت دوم - هلنا (Helena)

امشب می‌خواهم زود بخوابم. نمی‌دانم خوابم می‌برد یا نه، با این وجود زود می‌خواهم. امروز پاول (Pavel) براتیسلاوا (Bratislava) رفت، من هم فردا با هواپیما به برنو می‌روم و بقیه راه را با اتوبوس طی می‌کنم. زدنیکا (Zdenicka) دو روز اینجا نتهاست، اما برایش اهمیتی ندارد. زیاد به کمک ما، یا بهتر بگویم به کمک من، احتیاج ندارد، عاشق پدرش است، پاول نخستین مرد زندگی اوست، و می‌داند چطور رامش کند، چون در رفتار با زنها هم همین‌طور است، همان‌طور که با من بود - و هنوز هم هست. فقط این هفته بود که به‌خوبی قدیمش برکت صورتی را نوازش کرد و قول داد که در راه بازگشت از براتیسلاوا، مرا در مورایوی جنوبی ببیند. گفت خیلی چیزها برای گفتن دارد. شاید پی برده است که ادامه ریزه‌خیزان زیاد خوب نیست. وی خواهد به روابط پیشین برگردیم، اما چرا حالا، چرا حالا که من به‌لودویک برخوردم؟ این ماجرا مرا آزار می‌دهد، اما نباید دلتنگ شوم، نباید این گفته زولویوس فویچک (۱) «مباد که غم با نام پیوستگی یابد» شعار من است و برایم مهم نیست که حالا دیگر کهنه شده باشد. ممکن است من احق باشم، اما آنها که می‌گویند، خودشان احمقند. آنها شماره‌های خودشان را می‌دهند: «بیبودگی»، «بیگانگی» و شماره‌های دیگرشان، نمیدانم چرا من باید با حماقت جور آنها را بکشم. نمی‌خواهم زندگی‌م را به‌دو قسمت کنم، می‌خواهم یک زندگی باشم، از آغاز تا پایان یکی باشد، و به‌همین جهت است که تا اینجا لودویک را دوست دارم، چون نمی‌خواهم وقتی با او هستم آرزوهایم را سلیقه‌هایم را تغییر دهم. مردی است عادی، بی تزویر، امیدوار، هرچه فکر می‌کند همان را می‌گوید، و اینها چیزهاییست که من دوست دارم. چیزهایی که همیشه دوست دارم.

از روشی که پیش گرفته‌ام خجل نیستم. نمی‌توانم با آنچه بوده‌ام و آنچه هستم متفاوت باشم. تا هیجده سالگی چون زنان راهبه محدود بوده‌ام، دو سال در آرایشگاه و دو سال دیگر جبران سالهایی که به‌تحصیل نرسیده بودم. حتی به‌رقص نرفتم، آنچه می‌دانستم آپارتمان تمیز یک خانواده خوب پیلزنی (۲) بود و راه مکرر مدرسه. زندگی می‌گذشت. سپس در سال ۱۹۴۹ به‌پراگ رفتم، ماجرا برایم معجزه بود، بسیار خوشحال بودم. هرگز فراموش نمی‌کنم و به‌همین جهت است که نمی‌توانم نام پاول را از قلبم بزایم، با اینکه دوستم نمی‌دارد، با اینکه آزارم می‌دهد باز هم نمی‌توانم. پاول جوانی من است، پراگ است، دانشگاه است، و تمام ترانه‌های فویچک است و موزیک رقص. این روزها کسی نمی‌داند آنچه گفتم را دیدم، او نتوان می‌خواند، و من آلتو. صدها نمایش و کنسرت دادیم، ترانه‌های روسی می‌خواندیم، ترانه‌های ساخته خودمان را می‌خواندیم، و البته

ترانه‌های محلی را. این ترانه‌ها را بیشتر دوست داشتیم که بخوانیم. من با اینکه زاده و بزرگ‌شده پیلزن بودم، عاشق ترانه‌های بومی مورایوا شده بودم و خود را معشوقه این سرزمین می‌دانستم، این ترانه‌ها جزئی از زندگی من بودند، و یادآوری آنها همراه است با یادآوری آن روزگار و با جوانی من، هر وقت که این ترانه‌ها را می‌شنوم نورامید بدلم می‌یابند، در این دو سه روز هم آنها را خواهم شنید.

چگونگی برخوردیم با پاول را این روزها به‌سختی می‌توانم به‌کسی بگویم. چیزی یوشیبه مطالعات خارج از مدرسه. سالروز آزادی بود و در میدان قدیم شهر تظاهرات عظیمی برپا بود. دسته موزیک ما هم آنجا بود، ما همیشه با هم بودیم، گروهی انگشت‌شمار بودیم در برابر ده‌ها هزار مردم. پشت تریبون سیاستمداران و سخنرانان بودند، آنگاه کف‌زدن شدید مردم بود و سپس تولیاتی (۳) پشت میکروفن آمد و نطقی به‌ایتالیایی ایراد کرد. و حاضران با لهله‌و کف زدن و پای‌کوبی آواز استیصال کردند. تصادفاً در میان آن جمعیت منم، پاول کنار من قرار گرفته بود. و می‌شنیدم که فریادش با فریاد مردم متفاوت است، چیزی است جدا از غریب دیگران، به‌دهانش نگاه کردم و متوجه شدم که مشغول خواندن است و ترانه‌ای را با فریادی خواند. از مردم می‌خواست که به‌او گوش دهند و او را در خواندن یک آواز انقلابی ایتالیایی، که آنروزها بسیار عام بود، همراهی کنند.

پاول چنین بود، به‌همراه کردن یک نفر خشنود نبود، می‌خواست احساس همه مردم را به‌حرکت در آورد. من فکر کردم جالب است که در میدان پراگ بی‌یک فرد انقلابی ایتالیایی با یک آواز انقلابی ایتالیایی خوش آمد گفته شود، از روی داشته که تولیاتی از این آواز به‌حرکت درآید، هم‌چنانکه من به‌حرکت درآمده بودم. بنابراین تا آنجا که می‌توانستم صدایم را بلند کردم و با پاول هم‌صدا شدم، و دیگران نیز همراهی کردند تا تمام دسته ما یک‌صدما به‌خواندن پرداختند. اما صدای انبوه جمعیت بسیار بلند بود. ما با تعداد پنجاه نفری‌مان، در برابر تعداد پنجاه‌هزار نفری آنان نبردی بی‌امید را ادامه دادیم. پس از خواندن اولین خط ترانه به‌این نتیجه رسیدیم که صدا را قطع کنیم، چون کسی صدایمان را نمی‌شنید. اما عاقبت معجزه رخ داد. هر لحظه صداهای بیشتری با ما همراه شد و کم‌کم مردم فهمیدند که ماجرا چیست، رفته رفته آواز تمام جمعیت را فرا گرفت و چون پروانه‌ای بر فراز میدان به‌پرواز درآمد. عاقبت این پروانه، این آواز، به‌تریبون رسید و ما به‌هجره ایتالیایی خاکستری مسو خیره شدیم. زمانی که دیدیم با حرکت دستهای ما را در خواندن سرود رهبری می‌کند، شادمان شدیم، و من با اطمینان، هرچند فاصله دور بود و امکان دیدن وجود نداشت، اشک را در چشمانم می‌دیدم.

در میان این هیجان و تحریک، نمی‌دانم چه شد که ناگهان دست پاول را گرفتم، و پاول با فشردن دست من به‌هیجانم پاسخ داد. و هنگامی که میدان

دوباره ساکت شد و دیگری به‌سخنرانی پرداخت، می‌ترسیدم مبادا از دستم فرار کند، اما چنین نشد. تا پایان تظاهرات، دست در دست یکدیگر ماندیم و حتی یک قدم جابه‌جا نشدیم. جمعیت از هم پاشید و ما ساعت‌درپراگ که آن‌باشته‌از گل‌شده بود یکدیگر به‌قدم زدن پرداختیم.

هفت سال بعد، هنگامی که زدنیکا پنج‌ساله شده بود، هرگز فراموش نمی‌کنم که به‌من گفت: «ما به‌خاطر عشق ازدواج نکردیم، به‌خاطر دیسیلین حزبی ازدواج کردیم.» می‌دانم که این جمله در کرما‌کرم یک مشاخره گفته شد، می‌دانم که دروغ بود، می‌دانم که پاول به‌خاطر عشق با من ازدواج کرد و بعد از ازدواج بود که تغییر پیدا کرد. اما با وجود این، گفتن چنین حرفی ناگوار بود، زیرا او بود که همیشه در بحث‌هایم می‌گفت عشق زمان ما چیز است که بنا آنچه باید باشد تفاوت بسیار دارد، عشق زمان ما گریز از مردم نیست، بلکه ورود در یک جنگ است، و واقعا عشق ما چنین چیزی بود. ظهر که می‌شد حتی وقت غذا خوردن نداشتیم، دو ساندویچ در دبیرخانه اتحادیه جوانان می‌خوریدم، و دوباره تا پایان روز از یکدیگر جدا بودیم. باید تا نصف شب منتظر پاول می‌ماندم که از جلیات شش تا هشت ساعتی به‌خانه برگردد. در اوقات فراغت بایستی گزارش‌های او را برای خواندن در انواع کنفرانسها و کلاسهای تعلیماتی ماشین می‌کردم. اهمیتی برای محتوای این سخنرانیها قائل نبود، اما من می‌دانستم که سخنرانیهای سیاسی او چه اهمیتی در موفقیت‌هایش دارد. صدها بار در این سخنرانیها تکرار کرد که انسان امروز از جهت برانداختن رجحان زندگی خصوصی بر زندگی اجتماعی‌اش با انسان گذشته متفاوت است. و حالا، بعد از سالها، ناگهان توضیح میدهد که رفته در آن روزها زندگی خصوصی‌شان را رها نمی‌کردند.

دو سالی با یکدیگر بودیم و کم‌کم شکبائی من تمام شد. این ناشکبائی غیرعادی نبود، هیچ زنی نمی‌تواند تنها با یک دوستی دانشجویی قانع بماند. اما پاول به‌این رابطه بی‌ضابطه عادت کرده بود. همه مردان نمایان خاصی دارند، اما این با زنهاست که به‌عنوان یک زن به‌فکر خود و به‌فکر مسئولیت خود باشند. متأسفانه پاول این موضوع را حس نمی‌کرد. اما رفتاری که در دسته موزیک‌دانانگاه بودند، به‌خصوص دوستان دختر من، به‌فکر این موضوع اقتانند، گرد هم جمع شدند و پس از مشورت با عده‌ای دیگر، پاول را به‌کمیته خواندند. نمیدانم به‌او چه گفتند. چون هیچوقت در این باره بحث نکردیم، اما تصور نمی‌کنم که کار او را ساده گرفته باشند. آن روزها به‌بعد از عراق در پایبندی به‌اصول اخلاقی شدت عمل به‌خوش داده می‌شد، و من شدت عمل در اصول اخلاقی را به‌شدت عمل در اصول اخلاقی، چنانکه امروز هست. ترجیح می‌دهم. پاول مدت درازی از من برید و من تصور کردم که همه چیز از بین رفته است. از خود بیخود شده بودم، می‌خواستم خود را بکشم، اما دوباره به‌سوی من بازگشت، زانوانم به‌رعشه افتاده بود، از من حواست که او را ببخشم، مندل کوچکی که عکس کرملین روی آن بود به‌من داد. این نفیس‌ترین دارائی او بود و هیچوقت آنرا از خود دور نکردم، چون چیزیست پر معنی‌تر از اینکه فقط یادگاری پاول باشد. از شادی گریستم و دو هفته بعد ازدواج کردم. تمام گروه موزیک در عروسی بودند و بیست و چهار ساعت تمام به‌رقص و آواز گذشت. به‌پاول گفتم اگر ما یکدیگر را بی‌قدر کنیم، تمام مردمی را که عروسی ما را جشن گرفتند بی‌قدر کرده‌ایم، تظاهرات میدان قدیم شهر را بی‌قدر کرده‌ایم، و تولیاتی را بی‌قدر کرده‌ایم. امروز ناچارم به‌تمام آن چیزهایی که بعدها بی‌قدر کردیم بخندم...

۱ - Julius Fucik نویسنده چک.
۲ - اهل پیلزن (Pilsen) که شهر کوچکیست در ایالت بوهم چکسلواکی.
۳ - Togliatti رهبر سابق حزب کمونیست ایتالیا



(بیشتر فوتبال و کشتی) فیلم‌های خارجی پرتحرک (پسی) و برنامه‌های مذهبی است .

ظهر بود و برنامه‌ی موسیقی ملی ایرانی بخش می‌شد ، وقتی از در قهوه‌خانه می‌گذشتیم ، دو نفر در گوشه‌ی قهوه‌خانه بلندبلند با هم حرف می‌زدند .
- پاشو برویم به آقا قول دادم ساعت ۲ سر میدان باشیم .

- الان می‌آیم . صبر کن «سوگل» هم بخواند ، بعد .

قهوه‌خانه‌نشین‌ها

در قهوه‌خانه ، پدنبال طبقات مختلف گشتن ، شاید درست نباشد ؛ زیرا که يك طبقه بیشتر وجود ندارد . تنها ، گروه‌بندی ممکن است انهم نه يك گروه‌بندی خشك و غیرقابل تغییر ؛ زیرا تبادل گروهی زیاد اتفاق می‌افتد . ملاك این گروه‌بندی ، جز در یکی دو مورد ، بیشتر بر شغل افراد متکی است . افراد گروه‌های مختلف وحشی متضاد ، بسی‌پروا باهم گفتگو می‌کنند . از کارهایشان ، گرفتاری‌ها و خاطرات شان ؛ چرا که خصوصیات و دردهای مشترك فراوانی دارند .

قهوه‌خانه به عنوان يك فضای ارتباطی ، قابل بحث است و از این نظر می‌تواند با مساجد - در روستاها - متایه شود . تنها در مساجد روستاها مسائل با تمام قدرت و شدت و وسعت مورد بحث قرار می‌گیرد و این خصوصیت در قهوه‌خانه دست کم گرفته می‌شود ؛ ولی در امر ارتباط تغییری حاصل نمی‌شود . گرچه گفتارها باسودگی توأم است . و این پدیده شاید زاده‌ی عدم احساس نفع مشترك بین قهوه‌خانه - نشین‌ها باشد . در صورتیکه نفع مشترك ، محور گفتگوهای مساجد روستاهاست . در قهوه‌خانه از حال هم باخبر می‌شوند ، پرس و جو می‌کنند ، دنبال هم می‌گردند ، قرار می‌گذارند ، جدل می‌کنند و به تفریح می‌پردازند . خستگان از کار برگشته چشم امیدشان به قهوه‌خانه است . چای می‌خورند و پدنبال کار جدید از رفقایانشان سؤال می‌کنند . کارگران ساختمان ، کارگران غیر متخصص ، شاگردان کم درآمد کارگاه‌های صنعتی در قهوه‌خانه تغذیه می‌شوند چون آبگوشت هم ارزان است و هم مواد غذایی لازم را کم و بیش دارد . غالب بناها حتی متاهلین قبل از اینکه به خانه بروند سری به قهوه‌خانه‌ی پاتوق خود می‌زنند ، نه تنها به منظور تفریح و خستگی در کردن بلکه برای جستجوی کار جدید .

گروه خستگان از کار ، آرامترین و کم حرف ترین مشتریان قهوه‌خانه‌اند اگر حرف مربوط به کار نباشد به فکر فرو می‌روند یا تلویزیون می‌بینند و اگر نقال باشد توجهشان به‌اوست . این گروه بزرگ تماشا و شنیدن گفتگو بیشتر به عنوان «خواب‌آورها» استفاده می‌کنند و همین که چشمان سنگین شد راهی منزل می‌شوند و در راه خانه برای عیال و بچه‌ها نان



حدود ۸ سال پیش خریداری کرده‌اند .
بهترین برنامه‌های تلویزیونی از نظر مشتریان قهوه‌خانه‌ها ، برنامه‌های ورزشی است و بعد از آن ، موسیقی ملی ایرانی و فیلم‌های دنباله‌دار ایرانی و برخی فیلم‌های خارجی . با صاحب قهوه‌خانه‌ی در خیابان خزین گفتگوی داشتیم :

س - چند وقت است که تلویزیون خریدید ؟
ج - ده ماه .

س - تلویزیون را قسطی خریدید یا نقد ؟
ج - قسطی ، ۱۰۰۰ تومن پیش دادم ، بقیه را ماهی ۱۰۰ تومن .

س - برای تماشای برنامه‌های تلویزیون از مشتری‌ها چند می‌گیرید ؟

ج - اخر تمام وقت نگاه‌کنند يك تومن ، اگه نصف ، ۵ ریال .

س - از وقتی که تلویزیون خریدید ، تعداد مشتری‌ها تفاوتی کرده ؟

ج - زیاد نه ؛ چون مشتری‌ها ما ثابت هستند . فقط شب‌هایی که کشتی و فوتبال دارد از جاهای دیگه هم می‌آیند .

س - خودت هم تلویزیون نگاه می‌کنی ؟
ج - ای بابا ، کی وقتش را دارد ؟

پس از گفتگو با قهوه‌چی ، به سراغ چند نفر از مشتری‌ها که مشتاقانه مشغول تماشای تلویزیون بودند رفتیم .

س - معمولا چه ساعت‌هایی تلویزیون می‌بینید ؟

یکی می‌گوید : بعد از کار ، بیشتر ظهرها ، که برای ناهار می‌آیم .

دیگری می‌گوید : هر وقت که «باز» باشد ما نگاه می‌کنیم !

و یک نفر دیگر اضافه می‌کند : وقتی که کشتی دارد ...

س - چه برنامه‌هایی را بیشتر دوست دارید ؟
جواب می‌دهند :

- آواز ایرانی و آهنگ ایرانی .
- فیلم‌های خارجی .

- ما که مهندس این کار نیستیم ! ولی وقتی که کشتی و فوتبال دارد خیلی خوب است .

س - از تعداد پولی که برای تماشای تلویزیون می‌پردازید راضی هستید ؟

می‌گویند :
- ۵ ریال گران است . اگر دو ریال بود ، بهتر بود .

س - اگر ارزاتر باشد بهتر است ؟
گران است ؛ ولی وقتی که کشتی و فوتبال

دارد - عیبی ندارد !

بعد از سؤال و جواب‌های زیاد ، به این نتیجه رسیدیم که بهترین برنامه‌ها برای قهوه‌خانه - نشین‌ها ، برنامه‌ی موسیقی ملی ایرانی ، ورزش



و « شبچره » ای می خردند .

انبوه بیساران و روستاییان راهی شهر پناهگاهی ارزان تر و بهتر از قهوهخانه ندارند . فضای گرم و رمزهای صمیمانه زمستانشان را بهار می کند و افق سوزان تابستان را از سرشان دور . انبوه بیکاران از همه گروهها متغییرتر است . عده ای کار پیدا می کنند و عده ای دیگر بیکار می شوند ، عده ای جدیدی از راه می رسند و دسته ای به سفرهای جدید می روند ؛ این گروه ، به طور مداوم در قهوهخانه هستند - همچون درد شراب ؛ و با چشم های کنجکاو به دنبال کاریابان قهوهخانه ها می گردند تا از آنها خبر بگیرند . این گروه که شامل کارگران ساختمان ، دارگران کورمه زنده ها ، پوست و روده فروشان و رشکسته و امثال اینها می شود ، دست به کارهایی نمی زنند که بیکاریشان را پنهان کند .

دلایان ، قهوهخانه را عرصه تاخت و تازهای سودجویانه ای خود قرار می دهند . فضای قهوهخانه از سروصدای چانه زدن هایشان گنجینه است . معاملات حضرت عباسی رواج دارد . و هو و جنجالشان زیاد است ، و در آمدشان هم کم نیست . به همه کاری دست می زنند ، از دلالی پر تنده گرفته تا گاری و درشکه و اتوموبیل و ... رحم و مروت و انصاف ورد زبانان است .

دسته بندی بین دلای قهوهخانه یک عادت قدیمی است . اغلب اتفاق می افتد که یک دسته برای خارج کردن دسته دیگر از عرصه دلالی پول زیادی خرج می کنند . دلای در قهوهخانه زساد محبوب

نیستند چون به صغیر و کبیر رحم نمی کنند .

پیران از کار افتاده و باز نشستگان گروه پیر گویان فیلسوف قاف قهوهخانه اند . غالباً دلای خونین و پردردی دارند . این دسته از شیله پیله های کار هم خوب خبر دارند ، اما باز وقتی یک نفر شروع به گفتن قضیه ای می کند که قبلاً بارها آنرا تکرار کرده ، همه سراپا گوش می شوند ، سر تکان می دهند و ریشه های سفیدشان را می خارند ، آه می کشند و هر هر می خندند و سرانجام چند نفری که شنونده های خوبی بودند مورد لطف سخنگو قرار می گیرند و به چای و یا قلیان مهمان می شوند . این مهمانی مزه « گوش دادن » است . پیران قهوهخانه ، نقالان و پند گویان و ناصحان اختاری قهوهخانه ها هم می شوند . جوانان را نصیحت می کنند که می نخورند و قمار نکنند اگر گوش شنوا پیدا نکنند و یا اگر حوصله یکدیگر را نداشته باشند ، آتوق ت به بازی « رد » می پردازند و با طاس و مهره عتده گشایی می کنند .

« گردن کلفت » ها و باجگیرها ، مثل سابق در عرصه قهوهخانه ها جولان نمی دهند و آشکار عمل نمی کنند ؛ اما وجود دارند . تشخیص این گروه از دارو دسته قاچاقچیان کسالاهای « غیر مجاز » در قهوهخانه کمی مشکل است و بیشتر کار مأموران آگاهی و پلیس است .

در میان گروه های گونه گون قهوهخانه ای ، گروه رنگ پریندی سرگردانی را می توان یافت که خود را بین شره های دیگر می فشارند تا پنهان شوند . با دستهای لرزان و حرکات عصبی « تلو تلو » می خورند

و بیشتر با نگاه منظور یکدیگر را می فهمند . بعضی از اینها آفتخر ضعیف و از یافتاده اند که مدت زیادی نمی توانند سرپا بمانند . این گروه تمام هم و غمشان این است که برای « عادت » خود پول تهیه کنند ؛ عادت به تاس ، قاف ، ورق ، شیر یا خط « سه شیر » ، بیخ دیواری و « لیس پس لیس » و بسیاری عادت های دیگر . ابتدا ، هر چه دارند می بازند و یا خرج می کنند ، و بعد هر چه را که ارزش فروش داشته باشد ، می فروشند . هنگامی که دیگر هیچ چیزشان در بازارهای معمولی قابل خرید نیست ، هنوز چیزی برای فروش دارند ... خون .

قهوهخانه ، زنده است و نفس می کشد - گرچه کند و آرام . بر فراز خواستها و اندیشه های گونه گون و موج قهوهخانه ، شعوری وجود دارد . مجرد از ذهن تکتک افراد و حتی لایه های انسانی آن . شعوری با هدف و تحرك در راهی که غیر قابل بازگشت به نظر می رسد . قهوهخانه بر پایه ای منطق ، تضادهایش جستجوگر مقصدیست در فراسوی . افقن و خیزان می دود ، با همت خستگان شریفش که زندگی می سازند ، همراه با واخوردگانش که با یاس همدند و همراه با موربانتهایی که دست به کار تخریب اند . می رود و همه را با خود می برد ، قهوهخانه کاروانیست که نوای چاووش آن در همخوانی جامعه ایرانی برای گوش های سالم شنیدنیست و در این قافله ، در فضای پردود و جنجال ، کارگران ، بیکاران پر تنده بازان ، معتادان و حتی قوادان و منجر فین جنسی و قاچاقچیان حضوری شگفت انگیز دارند .

یکه یکه یکه



دلگک‌ها، فیلم تازه فلینی

فیلم جدید فلینی به نام دلگک‌ها، اینک در پاریس و شهرهای بزرگ دیگر اروپا روی پرده است. دلگک‌ها، حکایت خنده است. نه، حکایت نیست و خنده هم نیست. فلینی در این فیلم هدف خندیدن یا خندانیدن ندارد. این فیلم، در حقیقت کاوشی است در دوره کودکی فلینی، و می‌داند که این سینماگر توانا تاچه حد مسحور خاطرات و تلخکامی‌های طفلی خویش است. فلینی با گذشت نزدیک نیم قرن، هنوز از احساس غریبی که روزی در سیرک به او دست داد، به خود نیامده است. آن روز سیرک بود و روشنایی‌های سرخ و طلایی بود و نمایشهای بی‌دری از آکروبات‌ها و حیوانات درنده که ناگهان دلگک‌ها روی صحنه آمدند، و فدریکو کوچک به دیدن آنها به گریه افتاد. فیلم دلگک‌ها از این گریه ریشه گرفته است.

فلینی در این فیلم می‌کوشد دریابد که چرا آن کودک گریست و چرا دیگران می‌خندیدند. این است که به سرچشمه می‌رود. به سراغ خود دلگک‌ها می‌شاید. به اکتشاف منظم دنیای کوچکشان می‌رود. در رم و در پاریس به سراغ نامهای بزرگ این زمینه، «فوتیت»، «شکلا»، «روم» و «فراتلینی» می‌رود. بعضی از برنامه‌های معروف این دلگک‌ها را دوباره می‌آفریند. و حتی موضوع «خنده» از حرکات دیگران را می‌شکافد. دلگک‌هازی چیست؟ یک تغییر شکل عظیم است. آن چنان عظیم که بیننده در برابرش به دفاع برمی‌خیزد، اعتراض می‌کند، و این همه به شکل خنده - که آن عظمت را از بین می‌برد. خنده همیشه از سوء تفاهم به وجود می‌آید. اما اگر نگاه بیننده متمرکز شود، تکیه کند و ماسک را بشکافد، خنده می‌میرد. و فلینی در این فیلم نگاهش را متمرکز کرده و ماسک را شکافته است. خستگی دلگک‌ها نمایانده است.

فلینی با دلگک‌ها کلیدی از کار خویش را به دست می‌دهد. خود را در حال کار کردن با یک گروه تلویزیونی می‌نمایاند (این فیلم به سفارش تلویزیون ایتالیا تهیه شده).

دلگک‌ها همچون مکملی است بر فیلم هشت و نیم. و توجه کنیم که این فیلمساز در بسیاری آثار خود چه مقام و معنایی به سیرک بخشیده است: به یاد بیابوریم نمایشهای محقرانه زامپانو و جزومینا را در جانه، سیرک تخیلی را در هشت و نیم و سیرک نادیده او را در ساتیریکون. و این که به اعتباری، فلینی سیرک را تمثیلی از هستی و حیات می‌گیرد. و لابد در دلگک‌ها، دلگک‌ها را تمثیلی از انسان.

اینجا فرانسه

عملکرد آخر سال «ا.ا.ر.ت.ف» (سازمان رادیو تلویزیون فرانسه) اهمیت خارق‌العاده‌ی یکی از سرویس‌های آن را که تا کنون در نظر اکثریت مردم ناشناخته مانده بود آشکار کرد: بخش‌آمورخارجی و همکاریها ا.ا.ر.ت.ف. در سال ۱۹۷۰ جمعا ۷۶۰۰۰ ساعت برنامه مستقیم پخش کرده است در حالی که سه رادیوی ملی همین کشور جمعا فقط ۲۲۴۰۰ ساعت پخش مستقیم داشته‌اند. این برنامه‌ها، علیرغم کمیت خارق‌العاده خود از نظر فرانسویها پوشیده ماند زیرا تنها برای شصت کشور خارجی و روی امواج کوتاه به بیست و پنج زبان پخش شد. نقش اساسی «بخش‌آمورخارجی و همکاریها» ا.ا.ر.ت.ف. دفاع و حمایت از فرهنگ پرستش فرانسه در خارج از مرزهای کشور است. گذشته از این، بخش فوق هدفهای دیگری را هم دنبال کرده است: ارسال اخبار سیاسی و فرهنگی به کشورهای متروقی، خاور میانه، خاور دور و آمریکای لاتین.

همکاری مخصوص در کشورهای آفریقای فرانسه زبان. بعلاوه این بخش گروهی از آفریقاییان سیاه را هم برای تصدی امور فنی تلویزیون تربیت می‌کند.

رادیوهای مخفی در شوروی

به روایت روزنامه‌های ایزوستیا در شوروی بیش از صد فرستنده رادیویی مخفی و غیر رسمی وجود دارد این رادیو ها به پخش موسیقی پوپ، جاز آزاد و شوخی‌ها و ولطیفه‌های سیاسی می‌پردازند. امواج دولتی مرتبا این رادیو ها را که به نکته گیری و تمسخر نطق‌های رسمی می‌پردازند مورد حمله قرار می‌دهند. پلیس اظهار تاسف می‌کند که وسایل فراوان الکتریکی به علاقمندان کارهای مکانیکی اجازه می‌دهد که پست‌های فرستنده بسازند. علیرغم پی‌جویی‌ها و بازرسی‌ها این فرستنده‌ها آزادانه به کار ادامه می‌دهند. یکی از این فرستنده‌ها به اسم رادیو «کامومیل» که توسط دختر جوانی اداره می‌شود به قول «ایزوستیا» اتهاماتی صددردن ارتجاعی و یاوه‌هایی مبتذل پخش می‌کند.

تنها در منطقه مسکو سهرادیو به اسمی «ماتیک»، «روبنسون» و «ناناشا» وجود دارد. و جالب آن که به اظهار گروهی، شنونده‌ها از برنامه‌های این رادیو ها هیچ شکایتی ندارند.

هنری میلر در سینما

یوزگن تورسن، سینماگردانمارکی با الهام از اثر ارویتکو - بیوگرافیک (در مانده‌ایم که چه لفظ فارسی به‌جای این ترکیب می‌شود گذشت؟) هنری میلر فیلم «روزهای آرام در کلیش» را ساخته است که پس از یک توقیف جنجال برانگیز در فرانسه، بالاخره روی صحنه آمد.

هنری میلر در این رمان، خاطرات نخستین ماجراهای خود را در پاریس سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به یاد می‌آورد. اما سینماگردانمارکی، ذکاوتندانه از تلاش بیهوده بازسازی یک زمان و یک شهر گذشته دست برداشته و در این‌صالحه، موضوع طبیعی بودن، شیوه سینمای امروز و کمبود پول هم در میان بوده است. اما از سوی دیگر، با همین قاطعیت از عطر خاطرات و زیبایی‌های فکر مکرر شهری

پس زبان کودک کی باید

گشاد

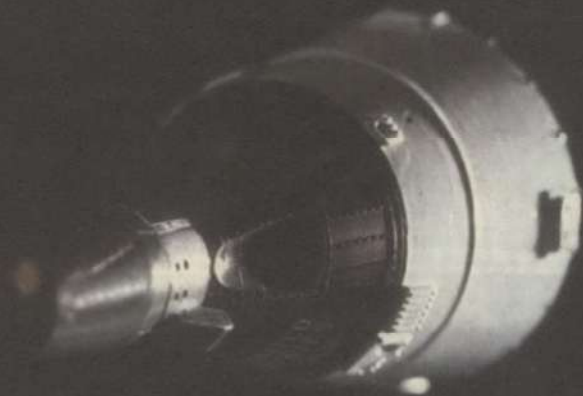
یک روانکاو آلمانی با اعتقاد به این که هر کس قادر باشد دوباره به کودکی باز گردد خوشبخت خواهد شد آسایشگاه‌هایی برای اولیای اطفال درست کرده است. این روانکاو که دکتر «نویاس بروخر» نام دارد می‌گوید: «بازپه‌ای به یک فرد بالغ بدهید بعد از مدتی خواهید دید که به دوران طفلی خویش باز می‌گردد. دکتر بروخر رئیس انستیتوی زیگموند فروید فرانکفورت است.

در آلمان و آمریکا معالجه اضطرابی اسباب بازی با توفیق روزافزونی روبرو است. هر شب در حدوده‌زوج در موسسات روانی به بازیهای کودکانه از قبیل چتک چارکش و گل‌بازی و نقاشی بانگت می‌پردازند و در پایان، ضمن گفتگوی احساس و حالات خود را بیان می‌کنند. یکی از مشتریان این معالجه، یک قاضی عبوس و خشک دادگستری بود که در ابتدا تا یک ماه، بهدرستی دل به تفریحات کودکانه نمی‌داد و بخصوص موقع نقاشی آزاد، فقط نوک انگشت خود را در رنک می‌زد، اما در پایان یک ماه دست خود را تا رنجه در سطل رنگ فرو می‌برد و دیوارها را آغشته به نقشای بی‌شکل می‌کرد. وقتی دکتر بروخر از او پرسید که آیا پیشرفت رضی است، قاضی محترم دادگستری گفت:

باید اعتراف کنم که این اولین بار در زندگیم بود که آزادانه به کثافتکاری (با عرض معذرت) پرداختم. وقتی بچه بودم اگر لکه کوچکی هم ایجاد می‌کردم مادرم به شدت تنبیه می‌کرد. حالا احساس آزادی می‌کنم. و در خیر است که جمله بیماران، نام عقده‌های کودکی خود را با این بازیها و کثافتکاریها معالجه کرده‌اند.







Nivada ORANUS

نیوادا - اُرانوس ساعت عصر فضا



نیوادا کرنومتر دار

نیوادا تقویم دار

نیوادا زنگ دار

ضد ضربه . واترپروف

تنها ساعتی که ۱۰ سال ضمانت شده است